IX 9Marks

چرا به **کتاب مقدس** اعتماد کنیم؟

گیرِگ گیلبِرت

Why Trust the Bible
By: Greg Gilbert
Format: Hardcover
Published: Crossway
ISBN: 9781433543494
Publication Date: 2015

Translated with permission by
Afghan House Church Network

چرا به‌کتاب مقدس اعتماد کنیم؟
ترجمه شده با اجازه ناشر در AHCN شبکه
کلیسایی خانگی افغانستان.
www.khabarkhush.org

چرا به کتاب مقدس اعتماد کنیم؟

گیرِگ گیلبِرت

در ترجمهٔ این کتاب از کتاب مقدس نسخهٔ دری امروز (TDV) استفاده شده است.

راه صلیب

ویتون، ایلینویز

تقدیم به مادر و پدر.

شما اولین کسانی بودید که به من تعلیم دادید که کتاب مقدس–

و نجات‌دهنده‌ای که آن را آشکار می‌کند–

شایسته است که مورد اعتماد قرار گیرد.

"اکنون بیش از همیشه مسیحیان باید بدانند که چگونه از حقیقت کلام خدا در دنیایی که بیش از پیش مورد حمله قرار میگیرد ، دفاع کنند. گیرِگ در این کتاب، برای مسیحیان و غیرمسیحیان، استدلالهای قانع‌کننده‌ای را در حمایت از اعتبار کتاب مقدس بیان می‌کند، ایمانداران را با ابزار مهمی برای اشتغال در دنیای شکاک تجهیز می‌کند."

جاش مَک دوئِل، *نویسنده و سخنران*

"این کتاب برای رفع نیاز بزرگ در دورانی است که انسانها حتی قبل از گشودن کتاب مقدس و نگاه کردن به آن، انواع سؤالات مشروع را دربارهٔ کتاب مقدس و اعتبار آن می‌پرسند. *چرا به کتاب مقدس اعتماد کنیم؟*، نوشتهٔ گیرِگ گیلبرت با بررسی مجموعه مسائلی که انسانها غالباً بیان می‌کنند تا به این بزرگترین کتاب نگاه نکنند، به این سؤالات پاسخ می‌دهد. او با زبان روزانه نشان می‌دهد که چرا ما می‌توانیم به کتاب مقدس اعتماد کنیم و به آنچه دربارهٔ زندگی می‌گوید، توجه کنیم."

دارِل اِل. باک، *مدیر اجرایی اشتغال فرهنگی، مرکز هاوارد جی.هِندریکس، و استاد ارشد تحقیق مطالعات عهدجدید، دانشکدهٔ الهیات دالاس*

"آیا ما واقعاً می‌توانیم به کتاب مقدس اعتماد کنیم؟" این سؤال مهمی است که می‌توانید مورد توجه قرار دهید، مخصوصاً در مواجهه با شک‌گرایی فرهنگ‌مان. گیرِگ گیلبرت این سؤال را مستقیماً در نظر گرفته و پاسخهای واضح و قانع‌کننده‌ای فراهم می‌کند که به خواننده کمک خواهد کرد که کاملاً به کتاب مقدس اعتماد کند. *چرا به کتاب مقدس اعتماد کنیم؟*، منبعی عالی برای تجهیز مسیحیان است که با شور و حرارت از کتاب مقدس دفاع کنند و همچنین شکاکان را به چالش می‌کشد که دوباره دربارهٔ نظرشان فکر کنند. مطالعهٔ این کتاب برای من بسیار سودمند بود."

کریسشِن وِگِرت، *کشیش ارشد، آرک جِمِند، هامبورگ، آلمان*

"این کتاب برجسته، خلاصهٔ پرشکوه شواهدی در حمایت از اصالت تاریخی کتاب مقدس است. به‌خوبی استدلال شده، خلاصه، کامل، بسیار خوانا و قانع‌کننده است. من نه تنها آن را توصیه می‌کنم، بلکه می‌خواهم آن را به دوستان بسیاری بدهم –هم ایمانداران و هم شکاکان."

ویلیام تِیلور، *کشیش کلیسای محلی بیشاپ‌گِیت سنت هِلِن، لندن؛ نویسنده، درک زمانها و شراکت*

"بسیاری از دانشجویانی که با آنها ملاقات می‌کنم، می‌دانند که باید به کتاب مقدس اعتماد کنند، اما دلیلش را نمی‌دانند –پس غالباً به آن اعتماد نمی‌کنند. این کتاب به‌وضوح و سهولت به این سؤال رسیدگی می‌کند. این کتاب با مطالب قابل‌فهم و تحقیقات نیکو، یکی از منابع جدید من برای جویندگان صادق و نوایمانان خواهد بود."

جی. دی. گریِیر، کشیش راهنما، کلیسای سران، دورهام، کارولینای شمالی؛ نویسنده، *عیسی ادامه داد... چرا روح در درونتان، بهتر است از عیسی در کنارتان*

"گیرِگ گیلبرت در کنار مسیری مهم برای اعتماد به کتاب مقدس، راهنمایی دوستانه و قانع‌کننده‌ای را فراهم می‌کند. او بخش سازندهٔ ساده و شگفت‌انگیزی از حس خوب را ارائه می‌کند که به‌عنوان سند تاریخی، در میان بسیاری از استدلالهای پیچیدهٔ اعتبار کتاب مقدس راه می‌یابد. برای کسانیکه کتاب مقدس را بررسی می‌کنند– و کسانیکه عاشق اعلام کتاب مقدس هستند– این کتاب، مسیر را نه‌تنها برای تفکر واضح دربارهٔ کتاب مقدس، بلکه برای ملاقات با مسیح قیام کرده روشن می‌کند."

کاتلین، بی. نیلسون، *مدیر نوآوریهای زنان*

یک پارچگی انجیل

فهرست

۱ هر چیزی را که می‌خوانید، باور نکنید..... ۱
۲ در ترجمه از بین رفت؟..... ۱۵
۳ نسخهٔ نسخهٔ نسخهٔ نسخه‌ها؟..... ۲۵
۴ آیا اینها واقعاً همان کتابهایی هستند که به دنبالش هستید؟..... ۳۹
۵ اما آیا من می‌توانم به تو اعتماد کنم؟..... ۵۴
۶ پس آیا این اتفاق افتاد؟..... ۷۴
۷ آن را بر اساس کلام انسان قیام کرده بپذیرید..... ۹۲
کلام نهایی: سؤال بعدی..... ۱۰۵
فهرست آیات کتاب مقدس..... ۱۰۶
دربارهٔ این مجموعه..... ۱۱۲

۱

هر چیزی را که می‌خوانید، باور نکنید

هر چیزی را که می‌خوانید، باور نکنید. همه این را می‌دانند.

مخصوصاً در عصر اینترنتی ما، فقط یک شخص گمراه، هر چیزی را که می‌خواند، به‌عنوان حقیقت مطلق می‌پذیرد. از روزنامه‌ها و مجله‌ها گرفته تا خدمات "خبری" چکیده و جذاب آنلاین که شما را برای کلیک کردن تشویق می‌کنند، یکی از ارزشمندترین مهارتهایی که می‌توانیم بیاموزیم، این است که فرق بین حقیقت و تخیل، حقیقت و جعل را بیان کنیم. ما نمی‌خواهیم ابله باشیم و حق داریم که آن را نخواهیم.

در خانوادهٔ من، من و همسرم خیلی تلاش می‌کنیم که به فرزندانمان دقیقاً همین چیزها را بیاموزیم –مهارت خواندن و گوش دادن دقیق، عدم پذیرش فوری هر چیزی که می‌خوانند یا می‌شنوند، بلکه آن را بیازمایند و ببینند که آیا قابل اعتماد است. ما حتی سعی می‌کنیم به دختر پنج ساله‌مان بیاموزیم که فرق بین چیزهای واقعی و آنچه را که "فقط یک داستان" است، تشخیص دهد. او هم به عملکرد نسبتاً خوبی دست می‌یابد:

- جورج واشنگتن اولین رئیس‌جمهور ایالات متحده بود. "بابا، این راست است."
- عمو مَت یک شغل تازه پیدا کرد و به شهر دیگری نقل مکان کرد. "این هم راست است."
- بَت‌مَن، جوکِر را تعقیب کرد و او را به زندان انداخت. "نه، این فقط یک داستان است."
- اِلسا با قدرت خاصش در منجمد کردن هوا، یک قصر یخی ساخت. "فقط یک داستان است."
- سوپرمَن در هوا پرواز کرد؟ "داستان".
- خیلی وقت پیش، در کهکشانی در دور دستها...؟ "داستان!"

اما بعد تصور کنید که چیز دشواری را به طرفش پرتاب کنم. در حدود دو هزار سال پیش، مردی به نام عیسی از باکره متولد شد، ادعا کرد که خداست، معجزاتی همچون راه رفتن بر روی آب و زنده کردن مردگان را انجام داد، بر روی صلیب رومی مصلوب شد، و سپس از مردگان برخاست و به آسمان صعود کرد، جاییکه اکنون به‌عنوان شاه جهان سلطنت می‌کند.

او چگونه باید به این مورد پاسخ دهد؟ "واقعی؟"

اگر شما مسیحی هستید، پس مطمئنم که با قطعیت پاسخ خواهید داد که "این واقعی است". اما بیایید صادق باشیم. اکثر افراد در فرهنگ ما فکر می‌کنند خیلی عجیب است که اشخاص طبیعی و ظاهراً متعادل، این داستان را جدی بگیرند. اگر فرصتی داشتند، احتمالاً مؤدبانه لبخند زده و می‌پرسند: "باشه، اما آیا منطقی‌تر نبود– آیا کمتر مضحک نبود –که همه بپذیرند این داستانهای تخیلی دربارهٔ عیسی، فقط داستان است؟ آیا غیرمنطقی نیست که فکر کنیم این داستانها باید جدی گرفته شوند، *واقعی* در نظر گرفته شوند؟"

در تجربهٔ من به‌عنوان مسیحی و کشیش، برای من دلگرم‌کننده است که ببینم مسیحیان واقعاً چقدر محکم و استوار به کتاب مقدس اعتماد دارند. آنها به آن ایمان دارند، زندگیشان را به خاطر آن به خطر می‌اندازند و سعی می‌کنند از آن اطاعت کنند. وقتی چیزی می‌گوید که اعتقادات و رفتارشان را به چالش می‌کشد، سعی می‌کنند در برابر آن تسلیم شوند. به‌طور خلاصه، آنها اجازه می‌دهند که کتاب مقدس به‌عنوان پایهٔ زندگی و ایمانشان عمل کند. اما با وجود همهٔ این نشانه‌های امیدبخش، تجربه‌ام به من می‌گوید که تعداد زیادی از مسیحیان، واقعاً نمی‌توانند توضیح دهند که *چرا* به کتاب مقدس اعتماد دارند. آنها فقط اعتماد دارند.

آه، آنها دلایل زیادی را بیان می‌کنند. گاهی اوقات می‌گویند روح‌القدس آنها را قانع کرده است. گاهی اوقات پیشنهاد خواهند کرد که بهترین نشانه برای حقیقت کتاب مقدس، عمل آن در زندگیشان است یا این صرفاً "حلقهٔ حقیقت" را دور خود دارد. بعضی به داده‌هایی اشاره خواهند کرد که چگونه باستان‌شناسی بعضی از بیانیه‌های کتاب مقدس را تأیید می‌کند. بعضی دیگر وقتی تحت فشار هستند، مأیوس شده و می‌گویند: "خُب، فقط باید آن را با ایمان بپذیرید."

حالا همهٔ این نکات به روش خود، دلایل مشروعی را برای مسیحیان ارائه می‌کنند که به کتاب مقدس اعتماد کنند، اما هر چیز دیگری که دربارهٔ این پاسخها بگوییم، هیچ‌یک از آنها احتمالاً کسی را که هنوز به کتاب مقدس اعتماد *ندارد*، قانع نخواهد کرد که به آن اعتماد کند. نسبتاً برعکس، وقتی یک مسیحی با پاسخهایی همچون "شما فقط باید با ایمان آن را بپذیرید"، به چالشهای مخالف کتاب مقدس پاسخ می‌دهد، به احتمال زیاد، کسی که آن را به چالش می‌کشد، آن را به‌عنوان تأییدی بر همهٔ شک‌هایش خواهد شنید و با اعلام پیروزی از آنجا می‌رود. *آه*، او فکر می‌کند که ما *چنین تفکری داریم. شما واقعاً هیچ دلیلی برای ایمان به کتاب مقدس ندارید. شما فقط... ایمان دارید. به خاطر ایمان.*

پس اگر مسیحی هستید، اجازه بدهید با صراحت به شما بگویم: چرا به کتاب مقدس اعتماد دارید؟ شما چگونه به کسی که به کتاب مقدس ایمان ندارد، توضیح می‌دهید که *چرا* به آن اعتماد دارید؟ امیدوارم که بتوانید تا پایان این کتاب به این سؤال پاسخ دهید، نه فقط پاسخی که به شما احساس خوبی بدهد، درحالیکه دیگری نسبتاً مطمئن است که در

مباحثه پیروز شده؛ بلکه پاسخی که حداقل او را قانع خواهد کرد که باید کمی بیشتر به آن فکر کند. پترس رسول در اول پترس ۱۵:۳ نوشت که ما به‌عنوان مسیحی باید برای امیدی که در ماست، "همیشه آمادهٔ جواب باشیم". در زمان ما، این جواب باید به سؤال اول بازگردد، چون پیش از آنکه حتی به سؤالاتی همچون *عیسی کیست؟* یا *انجیل چیست؟* برسیم، سؤال دیگری هست که بسیاری از اطرافیان ما را آشفته می‌کند، سؤالی که می‌خواهند بپرسند اما (اگر صادق باشند) شک دارند که ما بتوانیم پاسخ بدهیم: در واقع، چرا به کتاب مقدس اعتماد دارید؟

زمین بر پشت لاک‌پشتها

پیش از آنکه جلوتر برویم، اجازه بدهید یک چیزی را با صراحت تصدیق کنم، چیزی که احتمالاً به هیچ عنوان شما را متعجب نخواهد کرد. من یک مسیحی هستم، یک سرسپرده، ملزم شده، هر چیزی که مادرتان به شما گفته که به‌عنوان مسیحی مراقب آن باشید. من ایمان دارم که کتاب مقدس حقیقت است، ایمان دارم که دریای سرخ از وسط شکافته شد، ایمان دارم که دیوارهای اریحا فرو ریخت و عیسی بر روی آب راه رفت و بعضیها را شفا داد و دیوها را از بعضی دیگر اخراج کرد. ایمان دارم که خدا سیلی را در دنیا جاری کرد و نوح را نجات داد، ایمان دارم که یونس توسط ماهی بزرگی بلعیده شد و ایمان دارم که عیسی از باکره متولد شد. و علاوه بر همهٔ اینها، ایمان دارم که عیسی مُرد و سپس از مردگان برخاست –نه از لحاظ روحانی یا استعاری، بلکه از لحاظ جسمانی و تاریخی و *واقعی*. من به همهٔ اینها ایمان دارم.

در واقع، فایده‌ای ندارد که به چیزی غیر از این وانمود کنیم: دلیل اصلی اینکه ایمان دارم کتاب مقدس حقیقت است، دقیقاً به خاطر این است که ایمان دارم عیسی از مردگان برخاست. حالا، خواه در رابطه با رستاخیز با من موافق باشید یا نباشید، احتمالاً می‌توانید ببینید که چرا ایمان به آن به‌سرعت و شدت مرا به سوی اعتماد به کتاب مقدس هدایت می‌کند. اگر عیسی واقعاً از مردگان برخاست، پس تنها نتیجه‌گیری احتمالی، عقلانی و صادقانه که شخص می‌تواند به آن دست یابد، این است که او واقعاً همان کسی است که ادعا می‌کرد. اگر عیسی واقعاً همانطور که کتاب مقدس می‌گوید، از قبر برخاست، پس او

واقعاً پسر خداست، شاه شاهان و رب‌الارباب، راه، راستی، حیات و حکمت خدا، همانطور که گفت. و اگر *این* حقیقت است، پس منطقی است (اینطور نیست؟) که احتمالاً او می‌داند دربارهٔ چه چیزی صحبت می‌کند و بنابراین ما باید به او گوش کنیم.

حالا، چیزی که فراتر از هر شک منطقی است، این است که عیسی به کتاب مقدس ایمان داشت. وقتی به عهدعتیق می‌پردازیم، نکته بسیار صریح است؛ عیسی بارها و بارها در تعالیمش، آن را به‌عنوان کلام خدا تأیید و تصدیق کرده است. در مورد عهدجدید، اگرچه سالها بعد از زندگی او در زمین نوشته شد، اما آن هم نهایتاً به اقتدار عیسی تکیه می‌کند، و مسیحیان اولیه از آن آگاه بودند. در واقع، دو معیار اصلی که برای تشخیص کتابهای مقتدر بکار بردند، شامل: (۱) اینکه این اسناد باید توسط یکی از رسولان عیسی تصویب می‌شد و (۲) آنها باید در همهٔ جزئیات با تعلیم عیسی موافق می‌بودند. بعداً بیشتر دربارهٔ آن صحبت خواهیم کرد، اما نکته نسبتاً واضح است. وقتی تصمیم گرفتید که عیسی واقعاً از مردگان برخاست، حقیقت و اقتدار کتاب مقدس به‌سرعت، به طور طبیعی و قدرتمند به دنبال آن می‌آید.

حالا من می‌دانم که این یک مورد فوری و تأثیرگذار است، اما سؤال این است: دقیقاً چگونه آن را آغاز می‌کنید؟ به عبارت دیگر، چگونه به مقطعی می‌رسید که ایمان می‌آورید عیسی واقعاً از مردگان برخاست؟ منظورم این است که شما نمی‌توانید فقط به خاطر اینکه کتاب مقدس می‌گوید که رستاخیز اتفاق افتاده، بگویید که به آن ایمان دارید، و شما به آنچه کتاب مقدس می‌گوید، ایمان دارید، چون عیسی از مردگان برخاست، و شما ایمان دارید که عیسی برخاست، چون به کتاب مقدس ایمان دارید، و شما به کتاب مقدس ایمان دارید، چون... احتمالاً در اینجا به نکته پی بردید، درست است؟ کلّ این مطلب به طور ناامیدکننده و مضحکی، دَوَرانی می‌شود. این پسر بچهٔ کوچکی را به یادم می‌آورد که معلمش از او پرسید چرا دنیا در فضا نمی‌افتد. پسر پاسخ داد: "چون دنیا بر پشت یک لاک‌پشت نشسته است".

معلم پرسید: "و چرا لاک‌پشت نمی‌افتد؟"

پسر تأکید کرد: "چون این بر پشت لاک‌پشت دیگری ایستاده است".

معلم پافشاری کرد: "و چرا آن لاک‌پشت نمی‌افتد؟"

پسر کوچک متفکرانه گفت: "خُب، معلوم است که زمین تا آخر بر پشت لاک‌پشتها است!"

حالا پیش از آنکه جلوتر برویم، باید تصدیق کنیم که به نوعی، برای همهٔ ما زمین بر پشت لاک‌پشتها قرار گرفته، مهم نیست که چه چیزی را به‌عنوان اقتدار نهایی خود برای دانش و آگاهی می‌پذیرید. پس این مسأله بر همه تأثیر می‌گذارد، نه فقط بر مسیحیان. اگر از یک خِردگرا بپرسید که چرا به دلیل اعتقاد دارد، او خواهد گفت: "چون عاقلانه است." اگر از یک منطق‌شناس بپرسید که چرا به منطق اعتقاد دارد، او خواهد گفت: "چون منطقی است." اگر از یک سنت‌گرا بپرسید که چرا به سنت اعتقاد دارد، او خواهد گفت: "چون همه همیشه به سنت اعتقاد داشته‌اند." در همهٔ این موارد، ما برای چیز بیشتری فریاد برمی‌آوریم؛ چرا یک نفر از ابتدا به خِرد، منطق یا سنت اعتقاد دارد؟ شاید بعضی استدلال کنند که دلیل، قابل اعتمادتر از توضیحات روحانی است، چون می‌توانید شواهد را در حمایت از ادعاهای گوناگون ببینید و لمس کنید. اما حتی این استدلال هم با تکیه بر پیش‌فرضهای خاصی دربارهٔ این است که چه نوع شواهدی مشروع است یا مشروع نیست –یعنی منطقی است. می‌بینید؟ همه به نوعی، در نهایت به لاک‌پشت‌ها می‌رسند. در واقع، به نظرم این احتمالاً یکی از راههایی است که خدا به ما یادآوری می‌کند که ما محدودیم –در عمق منطق مفهوم انسان بودن، این یادآوری گریزناپذیر نوشته شده که ما نمی‌توانیم همه چیز را بفهمیم.

اگرچه به این معنا نیست که باید همهٔ امیدمان را برای آگاهی از هر چیزی از دست بدهیم. حتی اگر از بعضی جوانب فلسفی و شناخت‌شناسی، درست است که همهٔ ما نهایتاً باید به تفکر دَوَرانی تکیه کنیم، اما بدین معنا نیست که نمی‌توانیم به نتیجه‌گیری مطمئنی دربارهٔ ماهیت واقعیت دست یابیم. قطعاً بعضی از فیلسوفانی که بیش از حد غیور هستند، گاهی اوقات مأیوس شده و گفته‌اند: "خُب، پس قضیه همین است! به نظرم ما نمی‌توانیم چیزی بدانیم!" اما این نوع تفکر معمولاً شما را در سلول زندان انفرادی شناخت‌شناسی می‌گذارد (ما نمی‌توانیم چیزی بدانیم یا کسی را بشناسیم) که برای تعداد اندکی از ما مجذوب‌کننده یا ضروری است. پس اکثر ما فقط با پیش‌فرضهای اندک آغاز می‌کنیم –مثلاً دلیل، منطقی است؛ منطق، منطقی است؛ حواس ما قابل اعتمادند؛ ما و دنیا واقعاً وجود داریم و

فقط "مغزهایی در یک خُمره" نیستیم –و بعد بر اساس این فرضیات، پردازش می‌کنیم تا به نتیجه‌گیریهای مطمئنی دربارهٔ خودمان، تاریخ، دنیای اطرافمان، انواع چیزها دست یابیم.

اما صبر کنید. این حقیقت که ما ضرورتاً باید چیزی را از قبل فرض کنیم، به این معنا نیست که می‌توانیم هرچه را که می‌خواهیم، از قبل فرض کنیم. مثلاً شما نمی‌توانید فقط فرض کنید که رئیس‌جمهور ایالات متحده هستید و مطابق آن عمل کنید. همچنین نمی‌توانید فقط فرض کنید که خدا هستید و قضیه فقط مربوط به همهٔ چیزهایی است که شما به آن اعتقاد دارید. همچنین نمی‌توانید فرض کنید که آخرین مشکل *نَشِنال اینکوآیرِر* [روزنامه‌ای در ایالات متحده.م]، کلام خداست و این نهایتاً تصویر صحیحی از واقعیت به شما می‌دهد. اینها فرضیات کاملاً غیرقابل توجیهی بوده و مردم به خاطر اعتقاد به آنها، شما را مسخره می‌کنند –و شاید شما را حبس کنند! اما مسأله این است: بیش از تعداد اندکی می‌گویند این دقیقاً چیزی است که مسیحیان در مورد کتاب مقدس انجام داده‌اند. ما بدون هیچ دلیل خوبی، فقط فرض کرده‌ایم که این کلام خداست، بنابراین هر آنچه که می‌گوید، حقیقت است و بنابراین عیسی از مردگان برخاست.

اما چه می‌شود اگر این چیز ناخوشایند مورد نظر، تا این حد زننده و وقیح نبود؟ چه می‌شود اگر راهی باشد که *صرفاً بدون این فرض که کتاب مقدس کلام خداست*، به نتیجه‌گیری خوب و مطمئنی دست یابیم که عیسی واقعاً از مردگان برخاست؟ اگر می‌توانستیم این کار را بکنیم، پس می‌توانیم از اتهام دَوَرانی بودن غیرقابل‌توجیه پرهیز کنیم. *حتی قبل از این نتیجه‌گیری که کتاب مقدس کلام خداست*، می‌توانیم بگوییم به نتیجه‌گیری مطمئنی دست یافته‌ایم که عیسی واقعاً از مردگان برخاست و بعد بر اساس این نتیجه‌گیری مطمئن، در پذیرش کتاب مقدس به‌عنوان کلام خدا از او پیروی کردیم. این نوع اعتقاد به طور چشمگیری متفاوت از اعتقادی است که فقط بر اساس "جهش ایمان" بود. نه تنها می‌توانست در برابر مخالفتهای شکاکان مورد دفاع قرار گیرد؛ بلکه می‌توانست شکاکان را در بی‌ایمانی‌شان به چالش بکشاند. این مطابق آنچه که پترس نوشت، "علت [اعجاب‌انگیز] امید در [ما]" می‌شد (اول پترس ۳:۱۵).

مسیحیت به‌عنوان تاریخ

البته سؤال این است که آیا واقعاً راهی برای انجام این کار وجود دارد. برای اینکه به سراغ اصل مطلب برویم، به نظرم راهی وجود دارد، و به نظرم این با *انجام تاریخ* است. به عبارت دیگر، بیایید به سراغ اسنادی برویم که عهدجدید را تشکیل می‌دهند، اما در *ابتدا* نه به‌عنوان کلام خدا، بلکه فقط به‌عنوان اسناد تاریخی، و بعد بر اساس آن، ببینیم که آیا می‌توانیم به نتیجه‌گیری مطمئنی دست یابیم که عیسی از مردگان برخاست. حتی کسی که مسیحی نیست، نباید با آن مخالفت کند. به هرحال، دستیابی به عهدجدید، صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از اسناد تاریخی، شامل مدافعهٔ خاص، وضعیت خاص، ادعاهای خاص حقیقت نیست. بیایید اجازه بدهیم که آنها خودشان به همان شکلی که بودند، در "دادگاه نظر تاریخی" صحبت کنند.

بعلاوه، دستیابی به عهدجدید به‌عنوان یک موضوع تاریخی، نباید مخالفتهای خاصی را در بین مسیحیان ایجاد کند. به هرحال، به این معنا نیست که با آن به‌عنوان چیزی *غیر از* آنچه که هست، برخورد کنید. اسناد عهدجدید ادعا می‌کنند که تاریخی هستند؛ نویسندگان‌شان قصد داشتند که آنها تاریخی باشند. مثلاً لوقا را در نظر بگیرید. او انجیلش را با بیان این هدف آغاز کرد که به خوانندگانش دربارهٔ زندگی و تعالیم عیسی، "به ترتیب وقوع" گزارش بدهد (لوقا ۱:۳). هر طور که آن را تقسیم کنید و به نظرتان هر کار دیگری که لوقا انجام می‌داد، قطعاً چیزی غیر از نوشتن تاریخ نبود. البته، سبک نوشتن تاریخ در دنیای باستان، متفاوت از سبک نوشتاری ما بود، اما ایدهٔ اولیه هنوز یکسان بود – نویسندگان گزارش وقایعی را می‌نوشتند که به اعتقادشان واقعاً اتفاق افتاد. پس با توجه به اینکه لوقا و نویسندگان دیگر چنین کاری را می‌کردند، قطعاً نادرست نیست که اجازه بدهید کتابهای او و دیگران به همان شکلی که مورد نظرشان بود، برخاسته و صحبت کنند.

مسیحیت، حتی بیش از مذاهب دنیا، خودش را به‌عنوان *تاریخ* ارائه می‌کند. این اساساً فقط فهرستی از تعالیم اخلاقی یا بخش اصلی ژرف‌اندیشی فلسفی یا "حقایق" عرفانی یا حتی فشرده‌ای از اسطوره‌ها و افسانه‌ها نیست. در اصل، مسیحیت براین ادعاست که یک چیز فوق‌طبیعی در جریان زمان اتفاق افتاده –یک چیز ملموس و واقعی و *تاریخی*.

زنجیرهٔ اعتبار

اما حتی اگر اینطور باشد، سؤال دیگری در این مقطع ایجاد می‌شود و ما بیشترین بخش این کتاب را به تلاش برای پاسخ به آن اختصاص خواهیم داد: آیا اسناد عهدجدید –و مخصوصاً چهار انجیل که مورد نظر ماست– واقعاً به‌عنوان شواهد تاریخی *معتبرند*؟ یعنی آیا می‌توانیم به آنها اعتماد کنیم که اطلاعات خوب و قابل اعتمادی دربارهٔ وقایع زندگی عیسی به ما بدهند، مخصوصاً دربارهٔ رستاخیز او، که در نهایت بتوانیم بگوییم: "بله، من نسبتاً مطمئنم که این واقعاً اتفاق افتاد؟" من به سهم خود فکر می‌کنم که ما *می‌توانیم* به اسناد عهدجدید اعتماد کنیم، اما رسیدن به این نتیجه‌گیری نیازمند کمی تلاش است، مخصوصاً به خاطر اینکه مانند هر سند تاریخی دیگر می‌توانیم در مقاطع بسیار متفاوت، سؤالات زیادی دربارهٔ اعتبارشان بگوییم.

برای درک منظورم، اینطور به آن فکر کنید. اگر شما به‌عنوان مثال انجیل متی را دربارهٔ هر رویداد خاص در زندگی عیسی می‌خوانید، می‌توانید حداقل روی سه شخص متفاوت حساب کنید که در گزارش کتاب مقدسی که می‌خوانید، دست داشته‌اند و بنابراین به نوعی بر آن تأثیر گذاشته‌اند. اول از همه و به‌وضوح، این گزارش از نویسنده‌ای سرچشمه می‌گیرد که آن را نوشت. دوم، حداقل یک نفر و احتمالاً بیشتر، از این مطلب اصلی نسخه‌برداری کرده و به‌اصطلاح، در طول قرنها آن را به دست ما رسانده است. سوم، یک نفر (یا یک هیئت) این نسخه را از زبان اصلی به زبان مادری شما ترجمه کرده که اکنون بتوانید آن را بخوانید. در هر قدم از این فرایند، سؤالاتی ایجاد می‌شود که شدیداً بر این اساس است که آیا می‌توانید واقعاً به داستانی که می‌خوانید، اعتماد کنید که گزارش معتبری را دربارهٔ اتفاق واقعی ارائه می‌کند. پس با نگاهی به گذشته، از خودتان به آن رویداد، نهایتاً با زنجیره‌ای از پنج سؤال بزرگ مواجه می‌شوید:

۱. آیا ما می‌توانیم مطمئن باشیم که ترجمهٔ کتاب مقدس از زبان اصلی آن به زبان ما، به‌درستی متن اصلی را منعکس می‌کند یا چیزهایی را می‌گوید که متن اصلی هرگز نگفته است؟

۲. آیا می‌توانیم مطمئن باشیم که نسخه‌برداران به‌درستی مطالب اصلی را به ما *منتقل کرده‌اند*، یا آنها (عمدی یا غیرعمدی) چیزهای زیادی را افزوده، کاسته یا تغییر داده‌اند، که مطالبی که در اختیار ماست، دیگر مطالب اصلی نیست؟
۳. آیا می‌توانیم مطمئن باشیم که به مجموعهٔ کتابهای درستی نگاه می‌کنیم و یک مجموعه از کتابها را نادیده نگرفته یا از دست نداده‌ایم، کتابهایی که دیدگاه متفاوت، اما به همان اندازه معتبر و محتملی را دربارهٔ عیسی ارائه می‌کنند؟ یعنی آیا می‌توانیم مطمئن باشیم که به‌درستی *این کتابها* را مخالف آن کتابها بدانیم؟
۴. آیا می‌توانیم مطمئن باشیم که نویسندگان اصلی خودشان *قابل اعتماد* بودند؟ یعنی آیا آنها واقعاً می‌خواستند گزارش صحیحی از وقایع به ما بدهند یا آیا اهداف دیگری داشتند –مثلاً داستان خیالی نوشته یا حتی فریب دهند؟
۵. و نهایتاً اگر بتوانیم مطمئن باشیم که در واقع، نویسندگان می‌خواستند گزارش صحیحی از اتفاقات بدهند، آیا می‌توانیم مطمئن باشیم که آنچه آنها توصیف کردند، واقعاً اتفاق افتاد؟ به عبارتی، آیا ما می‌توانیم مطمئن باشیم که آنچه آنها نوشتند، واقعاً حقیقی است؟ یا آیا دلایل بهتری وجود دارد که فکر کنیم آنها به نوعی اشتباه می‌کردند؟

آیا می‌بینید؟ اگر ما بتوانیم به هریک از این سؤالات –ترجمه؟ انتقال؟ این کتابها؟ قابل اعتماد؟ حقیقی؟– با "معیار" قاطع پاسخ دهیم، در این صورت زنجیرهٔ نسبتاً محکم اعتبار را از خودمان تا وقایع مورد نظر خواهیم داشت. ما با اطمینان می‌توانیم بگوییم:

۱. ما ترجمهٔ خوبی از دست‌نوشته‌های کتاب مقدسی داریم؛
۲. این دست‌نوشته‌ها، نسخه‌های صحیحی از مطالب اصلی هستند؛
۳. کتابهایی که ما به آنها می‌پردازیم، واقعاً کتابهای درست و بهترین کتابهایی هستند که به آنها می‌پردازیم؛
۴. نویسندگان این اسناد، واقعاً می‌خواستند به‌درستی اتفاقات را به ما اعلام کنند؛ و
۵. هیچ *دلیل خوبی ندارد که فکر کنیم آنها* در آنچه دیده و گزارش دادند، *خطا ورزیده‌اند*.[۱]

هر طوری که به آن بپردازید، این تأییدها پایهٔ نسبتاً محکمی را برای این تفکر ایجاد می‌کنند که ما واقعاً می‌توانیم کتاب مقدس را از لحاظ تاریخی معتبر بدانیم. اگر بتوانیم این کار را بکنیم، پس به دنبال آن می‌توانیم گزارش کتاب مقدس را دربارهٔ رستاخیز عیسی

مورد توجه قرار دهیم و بگوییم: "بله، من واقعاً معتقدم که این اتفاق افتاد. به همان اندازه که معتقدم هر رویداد دیگری در تاریخ اتفاق افتاد، من معتقدم که عیسی از مردگان برخاست."

چند تفکر مهم

حالا اجازه بدهید که سه چیز دیگر را پیش از تلاش برای بنای این نوع مورد تاریخی بیان کنم. اول، در نظر داشته باشید که ما در جستجوی چیزی نیستیم که بتوانیم *قطعیت ریاضی* بنامیم. این نوع قطعیت منطقی و استوار در ریاضی و گاهی اوقات در علم امکانپذیر است، اما هرگز در برخورد با تاریخ امکانپذیر نیست. در هر رویداد تاریخی، یک نفر همیشه به نوعی می‌تواند چیز دیگری را برای گزارش پذیرفته شده بوجود آورد که حداقل شانس کمی برای آن وجود دارد. شاید یک نفر بگوید: "شاید در واقع قیصر از رود روبیکان عبور نکرد". "شاید یکی از ژنرالهایش *لباس* قیصر را *پوشید* و توانست همه را فریب دهد. بله، بله، من می‌دانم دلیل خوبی برای این تفکر وجود ندارد، اما *حداقل* این امکان وجود دارد، و بنابراین نمی‌توانید مطمئن باشید که قیصر از روبیکان عبور کرد." خُب، اما با صدای بلند فریاد می‌زنید، واقعاً! اگر چنین مخالفتهایی کافی بود تا مانع از نتیجه‌گیریهای قاطع ما دربارهٔ تاریخ شوند، ما هرگز به هیچ دانشی از گذشته اطمینان نمی‌داشتیم.

خوشبختانه، اگرچه ما اینجا به دنبال قطعیت ریاضی نیستیم، اما به دنبال *اطمینان تاریخی* هستیم. ما خیلی در طلب این نیستیم که بگوییم: "این یک قطعیت ریاضی و منطقی است که قیصر از روبیکان عبور کرد،" بلکه "در واقع، بعضی گزارش داده‌اند که قیصر از روبیکان عبور کرد. ما فکر می‌کنیم که آنها می‌خواستند چیزی را که واقعاً اتفاق افتاد، گزارش دهند (به جای اینکه فریب دهند یا اسطوره بسازند)، و هیچ دلیل خوبی نداریم که فکر کنیم آنها در گزارش خود اشتباه کردند. بنابراین می‌توانیم از لحاظ تاریخی مطمئن باشیم که قیصر واقعاً از روبیکان عبور کرد." این یک نوع "قطعیتی" است که در تاریخ به دنبالش هستیم و تقاضای چیزی بیش از این، به معنای تقاضای چیزی از مطالعهٔ تاریخی است که هرگز نمی‌تواند آن را به ما بدهد.

دوم، در نظر داشته باشید که *اعتماد تاریخی*، زمینه‌های کافی برای *عمل* فراهم می‌کند. من گاه و بیگاه با افرادی مواجه شده‌ام که اظهار می‌کنند بدون تجربهٔ دست اول چیزی، بر اساس آن عمل نخواهند کرد. اگر آن را ندیده یا تجربه نکنند، می‌گویند شک خیلی زیادی برای عمل بر اساس آن وجود دارد. اکنون در نگاه اول، به نظر می‌رسد که این نظر، درخششی از حُرمت عقلانی دارد؛ این دقیق و متفکرانه به نظر می‌رسد. اما یک لحظه بیشتر به آن نگاه کنید و متوجه می‌شوید که در واقع هیچ‌کس اینطور زندگی نمی‌کند، *واقعاً* اینطور نیست. حقیقت این است که همهٔ ما به چیزهایی اعتماد می‌کنیم –و بر اساس آن *عمل می‌کنیم*– چیزهایی که همیشه خودمان دانش یا تجربهٔ مستقیمی از آن نداریم.

دربارهٔ آن فکر کنید. وقتی قانون اساسی ایالات متحده تصویب شد، من در آنجا نبودم، اما به‌عنوان یک آمریکایی با این اطمینان زندگی می‌کنم که این در واقع تصویب شد و بر اساس این اطمینان عمل می‌کنم. من از رأی دادن خودداری نمی‌کنم، چون *از لحاظ ریاضیاتی مطمئن* نیستم که واقعاً با قانون اساسی تصویب شدهٔ ایالات متحده زندگی می‌کنیم. این نمونهٔ دیگری است که حتی شرم‌آورتر و دقیقتر است: وقتی واقعاً تعمق کنید، من هیچ دانش مستقیمی ندارم که والدینم واقعاً والدین من هستند؛ من شخصاً تولدم را به یاد ندارم، ما هرگز آزمایش دی اِن اِی انجام ندادیم، و همیشه این *امکان* وجود دارد که اشتباهی رخ داده باشد و شناسنامهٔ من جعلی باشد!

خُب، قطعاً این به‌ندرت ممکن است، اما از طرف دیگر، همهٔ شواهدی که دارم، به این حقیقت اشاره می‌کنند که والدینم واقعاً والدین من هستند، پس همیشه با این اطمینان که آنها والدینم هستند زندگی *و عمل می‌کنم*.

این همان اطمینانی است که تاریخ می‌تواند فراهم کند و اطمینانی که امیدوارم ما بتوانیم با تفکر در همهٔ صفحات این کتاب با یکدیگر به آن دست یابیم –یک اطمینان تاریخی که به ما اجازه می‌دهد، حتی ما را مجبور می‌کند که بگوییم: "بله، به نظرم رستاخیز عیسی اتفاق افتاد. من توضیح بهتری برای این حقایق ندارم. و حالا بر اساس این اطمینان عمل می‌کنم."

سوم، لطفاً در نظر داشته باشید که این یک کتاب دانشگاهی نیست و چنین چیزی هم مورد نظر نبوده است. این همهٔ تنوعات ممکن را دربارهٔ همهٔ مباحثات مورد توجه قرار

نمی‌دهد و همهٔ نمونه‌های ممکن یا نمونه‌های مخالف را ارائه نمی‌کند. به همین دلیل، امیدوارم که شما آن را با بسیاری از کتابهای عالی که مسیحیان دربارهٔ همهٔ این موضوعات در طول سالها نوشته‌اند، مقایسه نخواهید کرد. اگر این کتاب را در کنار آنها بگذارید، متوجه خواهید شد که این به اندازهٔ آنها کامل یا کلفت نیست. این فقط می‌خواهد پُل هوایی مباحثات و ملاحظات –و بسیاری از چیزهای دیگر در طول سالها– را که مرا دربارهٔ حقیقت کتاب مقدس قانع کرده، ارائه کند.

یک چیز دیگر. با نگه داشتن این مبحث در سطح این پل هوایی، متوجه خواهید شد که من به طور خاص در این کتاب بر عهدجدید تمرکز کرده‌ام– و در عهدجدید، به طور خاص بر چهار انجیل تمرکز کرده‌ام. این بدین معناست که من به همهٔ تفاوتهای ظریف متن، انتقال و کتب رسمی که در مباحثات مربوط به عهدعتیق یا حتی هر کتابی از عهدجدید ایجاد می‌شود، رسیدگی نمی‌کنم. اما شما می‌پرسید، آیا این کتاب دربارهٔ *کل* کتاب مقدس نیست؟ همینطور است. اما در نظر داشته باشید که بررسی شواهد عهدجدید، مخصوصاً اناجیل، با پنج آزمون بالا، حس خوبی از مسائل و شواهد تاریخی بکار رفته در مباحث همهٔ کتابهای دیگر را نیز به ما می‌دهد. و مهمتر از همه، به یاد داشته باشید که هدف ما نهایتاً این اطمینان تاریخی است که عیسی از مردگان برخاست. اگر بتوانیم به آن نقطه برسیم، در این صورت به دلیل خیلی خوبی برای اعتماد به اعتبار عهدعتیق نیز خواهیم رسید. پس ما چگونه به این اطمینان تاریخی دست یابیم که عیسی قیام کرد؟ با تعیین اینکه آیا اناجیل به طور خاص، شواهد تاریخی معتبری هستند. این هدف ماست.

پس دوباره، درحالیکه کتابهای دیگر به طرز مفیدی دربارهٔ همهٔ جزئیات همهٔ مسائل مربوط به اعتبار کتاب مقدس در هر مقطع بحث و گفتگو می‌کنند، این کتاب مروری بر یک مورد و تعداد بیشماری از موارد دیگری است که مرا دربارهٔ حقیقت کتاب مقدس قانع کرده است –موردی که سنگ سر ساختمان آن، رستاخیز عیسی است. اگر این مورد مفید است و تا حدودی شما را قانع می‌کند، من به خاطر آن خوشحالم. اگر مفید نیست، شما را تشویق می‌کنم که به مطالعهٔ کتابهای دیگری که بزرگتر و بهتر است، ادامه دهید (به ضمیمه مراجعه کنید).

قدم اول

اگر شما این کتاب را می‌خوانید و مسیحی نیستید، اول از همه از شما سپاسگزارم که این کتاب را انتخاب کردید و تا اینجا آن را می‌خوانید. در غیر این‌صورت، امیدوارم چیزی را در اینجا بیابید که شما را به چالش خواهد کشید که دربارهٔ مسیحیان، مسیحیت، کتاب مقدس و نهایتاً عیسی، طوری فکر کنید که شاید متفاوت از تفکرات قبلی شما دربارهٔ آنها باشد. امیدوارم به تشخیص این موضوع دست یابید که ما مسیحیان بی‌دلیل به این چیزها ایمان نداریم. حتماً ممکن است که این موردی را که من در اینجا مطرح می‌کنم، نپذیرید، اما امیدوارم که حداقل بتوانید بگویید شاید چیزهایی بیش از آنچه متوجه شده بودید، در ایمان مسیحی وجود دارد. از طرف دیگر، شاید حتی بتوانید چیزی بیش از این بگویید. شاید به این نتیجه برسید که واقعاً *می‌توانید* به کتاب مقدس اعتماد کنید. اگر اینطور است، پس شما وارد تجربهٔ واقعاً عالی خواهید شد، چون می‌توانید با اطمینان به این فکر کنید که کتاب مقدس واقعاً دربارهٔ چیست، عیسی مسیح و چیزی که او در مورد خودش ادعا کرد.

از طرف دیگر، اگر مسیحی هستید، امیدوارم این کتاب به شما کمک کند که بهتر درک کنید که *چرا* به کتاب مقدس اعتماد دارید و بعد به شما این توانایی را ببخشد که دربارهٔ آن صحبت کنید و در برابر مخالفتهای کسانیکه به آن اعتماد ندارند، از آن دفاع کنید. حقیقت این است که نهایتاً با وجود چیزهایی که دنیا ما را متهم می‌کند، مسیحیت از انسانها نمی‌خواهد که یک "جهش ایمان" غیرمنطقی داشته باشند که باعث شود به چیزهای مضحک، بدون شواهد ایمان داشته باشند. برعکس، "جهش ایمان" *واقعی* ما شامل تکیه بر عیسی است که ما را از گناهانمان نجات دهد، مخصوصاً به خاطر اینکه او به طور برجسته و مستحکم قابل اعتماد است.

و ما چگونه این را می‌دانیم؟

خُب، چون کتاب مقدس به ما می‌گوید.

اینطور نیست؟

---

۱. این زمینهٔ فکری خاص، توسعهٔ روشی است که من اولین بار از مارک دِوِر، کشیش کلیسای تعمیدی کَپیتال هیل در واشنگتن دی سی آموختم، نویسندگان مسیحی دیگر نیز از روش مشابهی استفاده کرده‌اند.

۲

در ترجمه از بین رفت؟

چند سال پیش این افتخار را داشتم که از شانگهای چین بازدید کنم. پیش از سفر، بعضی از دوستانم که در آنجا زندگی می‌کردند، به من هشدار دادند که فکر نکنم چیزهایی که به انگلیسی در زیر حروف چینی بسیاری از تابلوهای شهر نوشته شده، چیزی دربارهٔ این تابلو به من خواهند گفت. در طول سالها، مترجمان چینی به خاطر ترجمهٔ اشتباه تابلوها به انگلیسی بدنام شده‌اند، ترجمه‌ای که غالباً گمراه‌کننده است و گاهی اوقات حتی نتایج مضحکی به همراه داشته است.

من قبل از رفتن به بعضی از نمونه‌ها در اینترنت نگاه کردم و بعضی از ترجمه‌های اشتباه مردم خنده‌دار بود. مثلاً این تابلو را که بر در یک رستوران آویزان است، در نظر بگیرید: *بار در حال حاضر باز است، چون بسته نیست*. یا فهرست غذایی که *مادربزرگ خوشمزهٔ تندی* را به‌عنوان غذای اصلی نهار ارائه می‌کند. یا تابلویی که در فضای سبز عمومی نصب شده که حس عشق و همدردی شما را تحریک می‌کند: *چمن دوست‌داشتنی و بیچاره زیر پای شماست*. واقعاً چه کسی می‌داند که ایدهٔ اصلی و زیربنایی این پیغامها چه بود!

البته که من بعد از دیدن همهٔ اینها، مشتاقانه منتظر بودم که خودم ترجمه‌های اشتباه جالبی را پیدا کنم. متأسفانه دقیقاً بعد از پایان المپیک تابستانی به شانگهای رسیدم و متوجه شدم که چینی‌ها پیش از آغاز بازیها، پروژهٔ عظیمی را برای اصلاح ترجمه‌های اشتباه در سراسر کشور آغاز کرده بودند. پس حتی یک*بار* هم نتوانستم نمونهٔ مادربزرگ خوشمزهٔ تند را برای نهار داشته باشم یا به چهرهٔ غمگین بعضی از چمنهای دوست‌داشتنی و بیچاره نگاه کنم، پیش از آنکه پای خود را روی آنها بگذارم!

اما اکنون یک لحظه به آن فکر کنید. چرا چین کاری کرد که ترجمهٔ زبانهای بیگانه‌اش را اصلاح کند؟ این ساده است –وقتی توجه دنیا به خاطر المپیک به سوی ملت آنها جلب شد، آنها می‌خواستند به‌درستی ارتباط برقرار کنند. آنها می‌خواستند منظورشان را بیان کنند و مطابق حرفشان عمل کنند. در نهایت این چیزی است که در ترجمه به خطر می‌افتد، خواه ترجمهٔ یک تابلو و فهرست غذا باشد یا کتاب مقدس. آیا ما می‌توانیم مطمئن باشیم که آنچه به زبان خودمان می‌خوانیم، به‌درستی منظور نویسنده را به زبان خودش منعکس می‌کند؟[1]

آیا ترجمه امکانپذیر است؟

تکلیف تعیین اعتبار واقعی کتاب مقدس از لحاظ تاریخی، زمانی آسانتر می‌شود که زبان مادری ما عبری باستانی، آرامی باستانی و یونانی باستانی باشد. به هر حال اکثر ما اینطور نیستیم. یعنی نباید فقط بپرسیم که آیا نویسندگان کتاب مقدس قابل اعتماد بودند و نسخه‌برداران مطالبشان را به‌درستی منتقل کردند، بلکه باید بپرسیم که آیا کتاب مقدسی که به زبان انگلیسی [فارسی، دری] داریم، ترجمهٔ صحیحی از این نسخه‌هاست.

احتمالاً اولین سؤالی که باید با آن رویارو شویم، این است که آیا فرایند ترجمه امکانپذیر است. آیا واقعاً می‌توانیم زبانی را که به این شکل است:

Μὴ θησαυρίζετε ὑμῖν θησαυροῦς ἐπὶ τῆς γῆς,
ὅπου σὴς καὶ βρῶσις ἀφανίζει, καὶ ὅπου κλέπται
διορύσσουσιν καὶ κλέπτουσιν· θησαυρίζετε δὲ ὑμιν
θησαυροὺς ἐν οὐρανῷ, ὅπου οὔτε σὴς οὔτε βρῶσις
ἀφανίζει, καὶ ὅπου κλέπται οὐ διορύσσουσιν οὐδὲ
κλέπτουσιν· ὅπου γάρ ἐστιν ὁ θησαυρός σου, ἐκεῖ
ἔσται καὶ ἡ καρδία σου,

در نظر بگیریم و مطمئن باشیم که:

> گنج‌های خود را بر روی زمین، جایی که کُویه و زنگ به آن زیان می‌رساند و دزدان نقب‌زده آن را می‌دزدند، ذخیره نکنید. بلکه گنج‌های خود را در عالم بالا، یعنی در جایی که کُویه و زنگ به آن آسیبی نمی‌رسانند و دزدان نقب نمی‌زنند و آن را نمی‌دزدند، ذخیره کنید. زیرا هرجا گنج تو است، دل تو نیز در آنجا خواهد بود. (متی ۶:۱۹-۲۱)،

یک مفهوم را می‌رساند؟

خُب، پاسخ این است: "بله، اما بدون تلاش زیاد نیست." هر پروژهٔ ترجمه نیازمند سالها تلاش است؛ اول دربارهٔ درک مفهوم و ساختار هر دو زبان و بعد یافتن کلمات و ساختارها در زبان مورد نظر که به‌درستی مفهوم زبان اصلی را نشان دهد. به زبان غیرتخصصی‌تر، ترجمه یعنی درک مفهوم یک کلمه یا جمله و بعد تلاش برای بیان همان چیز با کلمات *متفاوتی* که برای یک شخص متفاوت قابل درک خواهد بود.

اکنون ممکن است همهٔ اینها به طرز ناامیدکننده‌ای دشوار به نظر برسند، اما اگر به آن فکر کنید، حتی در زبان انگلیسی خودمان، همیشه این نوع کارها را انجام می‌دهیم. مثلاً من دو پسر دارم که به سالهای نوجوانی‌شان نزدیک می‌شوند، و پدری دارم که خیلی دوست دارد که بتواند با نوه‌هایش ارتباط برقرار کند. گاهی اوقات، خواه باور کنید یا نکنید، این به طور قابل ملاحظه‌ای، دشوارتر از آن است که بتوانید تصور کنید! چنان نیست که گویی این سه نفر به زبانهای متفاوت صحبت می‌کنند؛ بلکه زبان انگلیسی، زبان مادری آنهاست. اما به هرحال، من به‌عنوان شخص واسطه، غالباً متوجه می‌شوم که باید برای آنها ترجمه کنم.

مثلاً وقتی پسرم اینطور می‌گوید: "سام علیک، این باحاله داش"، پدرم به من نگاه می‌کند، انگار پسرم به زبان مصر باستان یا چنین چیزی صحبت کرده است. چون، غیر از کلمهٔ *این*، پدرم اصلاً نمی‌داند که کلمات دیگر در این جمله چه مفهومی دارند. در این هنگام، من باید ترجمه کنم –به مفهوم کلمات پسرم فکر کنم و سعی کنم که کلمه یا کلمات دیگری را که پدرم درک خواهد کرد، بیان کنم.

حالا معمولاً، من فقط جمله را یک‌جا ترجمه می‌کنم. "پدر، منظورش این است که همه چیز خوب است. او خوشحال است." اما اگر می‌خواستم واقعاً با دقت این کار را انجام دهم، باید هر کلمه را اینطور توضیح می‌دادم:

- *سام علیک*، یک احوالپرسی عادی و غیررسمی به زبان کودکان است. که معادل آن در زبان قدیمی چیزی مانند *سلام* است.
- *باحال*، در زبان کودکان به معنای "با حال و حوصله" نیست. این می‌گوید یک شرایط یا شخص، عالی، شاد، خوب است.
- *داش*، اصطلاحی برای دوستی و گرامی داشتن است، حالت مختصر کلمهٔ *برادر* است. اما بدین معنا نیست که شخص باید خویشاوند خونی باشد تا بتواند *داش* شما باشد. شاید بهترین ترجمه به زبان قدیمی، *دوست* یا به زبان محاوره، *آقا* باشد.

پس با درکنار هم گذاشتن همهٔ اینها، می‌توانیم این جملهٔ کودکانهٔ "سام علیک، این باحاله داش" را در زبان قدیمی به‌عنوان "سلام آقا، این خوبه" ترجمه کنیم. با شنیدن آن، چشمان پدرم به خاطر درک آن روشن می‌شود، او به پسرم لبخند می‌زند و انگشت شستش را بالا می‌برد و آنها یک لحظهٔ واقعی و درستی را با یکدیگر سهیم می‌شوند، از طریق ترجمه، ارتباط برقرار می‌کنند. پدرم می‌گوید: "این خیلی سهمگین است!" و بعد ما دوباره وارد مسابقهٔ ترجمه می‌شویم!

من می‌دانم، می‌دانم، این تصویر مضحک و ساده‌انگارانه از کار سختی است که در واقع برای ترجمه مورد نیاز است، وکسانیکه این کار را می‌کنند –خواه در صحبت از کتاب مقدس یا هر آثار ادبی بزرگ دیگر یا حتی ترجمهٔ لازم برای کار روزانهٔ جامعهٔ جهانی‌مان– قهرمان هستند. نکته‌ای که سعی می‌کنم مطرح کنم، حتی با این نمونهٔ تقریباً عجیب و غریب، این نیست که ترجمه راحت یا ساده است، بلکه *امکانپذیر* است. این واقعاً برای ارتباط واقعی، درست و صحیح از طریق ترجمه امکانپذیر است.

این یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند مخالفت کند و در رابطه با اعتبار تاریخی کتاب مقدس "پرونده را مختومه اعلام کند"، فقط به خاطر اینکه ما ترجمهٔ انگلیسی، [فارسی، دری] اسناد یونانی و عبری را می‌خوانیم. محققان واقعاً برای قرنها، یونانی، عبری، آرامی و انگلیسی را مطالعه کرده‌اند و می‌توانند به‌درستی و با دقت این چهار زبان را ترجمه کنند.

پس چرا نسخه‌های زیادی از کتاب مقدس داریم؟

اگر این درست است، پس چرا ترجمه‌های متفاوت زیادی از کتاب مقدس وجود دارد؟ به هر کتابخانهٔ مسیحی که بروید، می‌توانید یک قفسهٔ کامل- گاهی اوقات یک بخش کامل!- از ترجمه‌های مختلف کتاب مقدس را بیابید. نسخهٔ کینگ جیمز (KJV)، نسخهٔ کینگ جیمز جدید (NKJV) و نسخهٔ استاندارد تجدیدنظر شده (RSV). کتاب مقدس استاندارد مسیحی هولمَن (HCSB) و نسخهٔ استاندارد انگلیسی (ESV) و ترجمهٔ زندهٔ جدید (NLT) و نسخهٔ بین‌المللی جدید (NIV). بعد علاوه بر همهٔ اینها، بسیاری از اینها ویرایش‌های دیگری دارند، مانند ویرایش نظامی، ورزشی، مردان و زنان و نوجوانان و دانشجویان و تاجران. چرا؟

آیا چون کسانیکه بر روی ESV، نسخهٔ استاندارد انگلیسی کار کردند، فکر می‌کردند که کسانیکه بر روی (NIV) نسخهٔ بین‌المللی جدید کار کرده‌اند، کتاب مقدس را بسیار اشتباه درک کرده‌اند؟ یا به خاطر اینکه هیئت (KJV) نسخهٔ کینگ جیمز، کتاب مقدس را آنقدر بد ترجمه کردند که مترجمان (RSV) نسخهٔ استاندارد تجدیدنظر شده، باید آن را اصلاح می‌کردند؟ از این لحاظ، آیا کتاب یوحنا در اشاره به مردان، زنان، ورزشکاران یا سربازان تغییر می‌کند؟

به طور خلاصه، پاسخ همهٔ این سؤالات "خیر" است. وقتی به ویرایشهای متفاوت کتاب مقدس می‌رسیم که هدفش دانشجویان یا مردان یا زنان یا سربازان هستند، همهٔ اینها فقط بسته‌بندی‌های بازاریابی هستند و متن واقعی کتاب مقدس یکسان باقی می‌ماند. فقط عناصر اضافی همراه متن متفاوت است -محتوای مقدمه، نکات مطالعه، مقالات عبادتی و مطالب دیگر. اصلاً دلیلی ندارد که فکر کنید کتاب مقدس آموزشی مردان و کتاب مقدس آموزشی زنان در کتاب‌فروشی محلی شما باعث سردرگمی در مفهوم متن کتاب مقدس می‌شود.

اما نسخه‌های گوناگون ترجمه چه می‌شود؟ آیا آنها کتاب مقدس را بسیار متفاوت از یکدیگر ارائه نمی‌کنند که ما نمی‌توانیم واقعاً از مفهوم اولیهٔ آنها مطمئن باشیم؟ این سؤال خوبی است، اما در واقع، حتی وقتی ترجمه‌های متفاوت، کلمات متفاوت را بکار می‌برند

تا عبارت یونانی یا عبری یکسانی را عرضه کنند، ضرورتاً بدین معنا نیست، یا حتی اغلب اوقات، اصلاً بدین معنا نیست که دربارهٔ مطلب اولیه در ما شک و شبهه ایجاد کند.

دوباره به نمونهٔ ما دربارهٔ جملهٔ کودکانه فکر کنید: "سام علیک، این باحاله داش." من می‌توانستم این جمله را به طرق متعددی برای پدرم ترجمه کنم:

- "سلام آقا، همه چیز خوبه."
- "گوش کن دوستم، همه چیز رو به راهه."
- "می‌دونی چیه؟ این شرایط عالی و دوست‌داشتنی هست."

کلمات مشخص در همهٔ این ترجمه‌ها متفاوت است. اما در هر صورت، آیا واقعاً شکی دربارهٔ مفهوم "سام علیک، این باحاله داش" وجود دارد؟ از هرکدام از این *ترجمه‌ها* که استفاده کنید، *مفهوم* جمله این است که پسرم نمی‌خواهد کسی که با او رابطهٔ دوستانه دارد، فکر کند که شرایط کنونی او مشکل‌ساز است؛ او از این شرایط راضی است.

شما می‌توانید این نوع کارها را با آیات کتاب مقدس انجام دهید. بیایید به طور اتفاقی یکی را انتخاب کنیم و ببینیم چگونه ترجمه‌های متعدد آن را ارائه می‌کنند. من فقط از همسرم خواستم یکی از چهار انجیل را نام ببرد. او گفت: "مرقس".

حالا یک عدد بین یک و پانزده را انتخاب کن."

"ده!"

"یک عدد دیگر بین یک و پنجاه و دو."

"پنجاه!"

پس بیایید به مرقس ۱۰:۵۰ نگاه کنیم و ببینیم که چگونه کتاب مقدس‌های متعدد انگلیسی [فارسی] این آیه را ترجمه می‌کنند. این به زبان اصلی یونانی است:

ὁ δὲ ἀποβαλὼν τὸ ἱμάτιον αὐτοῦ ἀναπηδήσας ἦλθεν
πρὸς τὸν Ἰησοῦν.

نسخهٔ دری امروز اینطور ترجمه می‌کند:

بارتیماؤس فوراً ردای خود را به کناری انداخت و از جای خود بلند شد و پیش عیسی آمد.

این نسخهٔ هزارهٔ نو است:

او بی‌درنگ عبای خود را به‌کناری انداخته، از جای برجست و نزد عیسی آمد.

نسخهٔ قدیم:

در ساعت ردای خود را دور انداخته، بر پا جست و نزد عیسی آمد.

نسخهٔ مژده برای عصر جدید:

بارتیماؤس فوراً ردای خود را به‌کناری انداخت و از جای خود بلند شد و نزد عیسی آمد.

نسخهٔ ترجمهٔ معاصر:

بارتیمائوس ردای کهنهٔ خود را کناری انداخت و از جا پرید و پیش عیسی آمد.

دیوانه‌کننده است، اینطور نیست؟ ما چطور متوجه شویم که مرقس ۱۰:۵۰ واقعاً چه می‌گوید؟ منظورم این است که قطعاً به نظر می‌رسد که همگی موافقند که این مرد نزد عیسی آمد، اما آیا او واقعاً ردایش را *به‌کناری انداخت* یا *دور انداخت*؟ آیا این اصلاً *ردا* بود یا *عبا*؟ و برای فریاد برآوردن، چگونه می‌توانیم تصمیم بگیریم که او قبل از آمدن به نزد عیسی، *بلند شد*، *برجست*، *برپا جست* یا *پرید*؟

خُب، ظاهراً من در اینجا حرف بیجا می‌زنم. چون با وجود همهٔ تفاوتهای موجود در این پنج ترجمه، واقعاً معلوم است که چه اتفاقی می‌افتد. این مرد به‌سرعت جامه برونی خود را درآورد، بلند شد و به طرف عیسی رفت. نکتهٔ من در اینجا این است که صرفاً بگویم ترجمه‌های متفاوت، مانع از آگاهی ما از مفهوم واقعی اولیه نمی‌شوند. در واقع، بسیاری از اوقات، مطالعهٔ دو یا سه ترجمه درکنار هم کمک می‌کند که تصویر اتفاقات را پُر کنیم.

ولی ما هنوز باید فراتر برویم، چون معلوم است که همهٔ آیات کتاب مقدس به اندازهٔ مرقس ۱۰:۵۰ واضح و روشن نیستند. بعضی کلمات و عباراتی که واقعاً ترجمهٔ آنها دشوار است، و در این موارد، مترجمهای متفاوت، غالباً دربارهٔ نحوهٔ ارائهٔ این کلمات یا عبارات اختلاف‌نظر خواهند داشت. اما حتی در این نمونه‌ها هم باید حداقل یک سری چیزها را در ذهنمان محکم نگه داریم:

۱. محققان به طرز مهمی در نحوهٔ ترجمهٔ فقط درصد بسیار کمی از کلمات یا عبارات کتاب مقدس اختلاف‌نظر دارند. این موارد نیز نشاندهندهٔ بخش بسیار کوچکی از هر کتاب مورد نظر (یا حتی هر باب) از کتاب مقدس است.
۲. وقتی چنین اختلاف‌نظر یا عدم قطعیتی وجود دارد، بهترین ترجمه‌های کتاب مقدس در پا ورقی، آن را تصدیق خواهند کرد، خواننده را از ترجمه‌های احتمالی دیگر آگاه خواهند کرد یا حتی توجه می‌کنند که "مفهوم عبری [یا یونانی] قطعی نیست."[۲] (چنانکه نسخهٔ ESV این کار را می‌کند). نکته این است که هیچ‌کس سعی نمی‌کند "چیزی را حذف کند" بدون اینکه به ما بگوید و –در این مقطع از تاریخ ترجمه‌های انگلیسی– آنها حتی اگر بخواهند، نمی‌توانند این کار را بکنند.
۳. در واقع تعداد کامل ترجمه‌های تحقیقاتی به ما کمک می‌کنند که ترجمه‌هایی را که عمداً گمراه‌کننده هستند، شناسایی کنیم –و پرهیز کنیم! مثلاً وقتی ترجمهٔ عصر جدید (NWT) شاهدان یهوه، یوحنا ۱:۱ را به‌عنوان "وکلمه یک خدا بود"، ترجمه می‌کند، این کمک می‌کند که آگاه باشیم که هر ترجمهٔ مهم دیگری، این آیه را "وکلمه خدا بود" عرضه می‌کنند. آشکارا، NWT در اینجا کاری کرده که ترجمه‌های دیگر را رد می‌کنند و اگر به مدت طولانی یونانی را مطالعه کرده باشید، کاربرد حرف تعریف (در فارسی: یک، یکی، و در انگلیسی a, an, the) را درک می‌کنید، و به همان نتیجه‌ای می‌رسید که به‌وضوح، مترجمهای دیگر رسیدند –اینکه NWT "ترجمه" آن آیه را طوری تنظیم کرده که از یک آموزهٔ الهیاتی خاص و منحصر به فرد محافظت کند.
۴. وقتی ما این ترجمه‌های عمدی اشتباه را شناسایی و رد می‌کنیم، می‌توانیم با اطمینان بگوییم که حتی یک آموزهٔ اصلی مسیحیت ارتدکس، بر اساس ترجمهٔ بحث‌برانگیز یا نامشخص از زبانهای اصلی کتاب مقدس نیست. ما می‌دانیم که کتاب مقدس چه می‌گوید و مفهومش چیست.[۳]

اما یک سؤال دیگر ایجاد می‌شود. در اصل، چرا ترجمه‌های متفاوتی برای کتاب مقدس وجود دارد؟ اگر به طرز قابل ملاحظه‌ای، بخشهای بحث‌برانگیز متن بسیار نادر است و بر هیچ آموزهٔ مهمی تأثیر نمی‌گذارند، پس چرا انسانها تا این حد هزینه کرده و خود را به زحمت انداخته‌اند تا همهٔ این ترجمه‌ها را فراهم کنند؟ این یک سؤال عالی است و

پاسخش به تشخیص همهٔ طریقهای مختلفی می‌رسد که مردم از کتاب مقدس در زندگیشان استفاده می‌کنند.

دربارهٔ آن فکر کنید. مردم کتاب مقدس را با سرسپردگی می‌خوانند و از آن موعظه می‌کنند، در مطالعات کتاب مقدس از آن استفاده می‌کنند، کارهای تحقیقاتی در مورد آن انجام می‌دهند، آن را مطالعه می‌کنند، با استفاده از آن دربارهٔ آموزه‌ها صحبت می‌کنند، ادراکشان را دربارهٔ ایمان پشتیبانی می‌کنند. و حقیقت این است که برای اکثر این فعالیتها، ترجمهٔ کلمه به کلمهٔ دقیق از یونانی یا عبری اولیه، خیلی مفید نیست. در واقع، به طرز باورنکردنی کلافه‌کننده می‌شود. مرقس ۱۰:۵۰ را دوباره در نظر بگیرید. اگر آن را دقیقاً کلمه به کلمه از یونانی ترجمه کنیم، چنین چیزی به نظر خواهد رسید:

اما او به‌کناری انداخت خود ردای از جای خود بلند شد او پیش عیسی آمد.

قطعاً شما می‌توانید مانند پازل به آن پی ببرید، و شاید اگر عمل تحقیقاتی بسیار دقیقی را بر روی این آیه انجام می‌دهید، این نوع ترجمهٔ کلمه به کلمهٔ دقیق مفید باشد. اما چه کسی می‌خواهد آن را تحمل کند، وقتی فقط می‌خواهید با یک فنجان قهوه در صبح، کتاب مقدس را بخوانید؟

این دلیل اصلی برای وجود ترجمه‌های متفاوت است -برای کاربردهای مختلف کتاب مقدس. گاهی اوقات یک ترجمهٔ کلمه به کلمه و دقیقتر از زبان اصلی، دقیقاً همان چیزی است که نیاز دارید. اما در زمانهای دیگر، چیزی را می‌خواهید که کمی خواناتر باشد، کمی قابل درک‌تر باشد، پس بعضی از ترجمه‌ها بیشتر یک روش عبارت به عبارت را عرضه می‌کنند (یا حتی تفکر به تفکر)، ترتیب کلمات را روانتر می‌کنند، ترتیب کلمات دستور زبان انگلیسی را بر یونانی یا عبری ترجیح می‌دهند، و به طور کلی فقط تفکرات اصلی را طوری ارائه می‌کنند که خوانندهٔ انگلیسی زبان بهتر درک خواهد کرد. به بیان نسبتاً تخصصی‌تر، هر ترجمهٔ کتاب مقدس، باید تا حدودی، صحت و *خوانایی* را هدف قرار دهد. بعضی از هیئتهای ترجمه، مأموریت خود را در این می‌دانند که شدیداً امتیاز ویژه‌ای را به صحت و درستی اختصاص دهند و (همانطور که در مرقس ۱۰:۵۰ دیدیم) ضرورتاً خوانایی را تا حدودی قربانی می‌کنند. بعضی دیگر از هیئت‌های ترجمه برنامه‌ریزی می‌کنند که نسخه‌ای را تهیه کنند که کاملاً خواناست، اما این تصمیم ضرورتاً به این

معناست که مترجمان باید ترتیب بعضی از کلمات زبان اصلی را از نو تنظیم کنند تا جملات به گوش شخص انگلیسی زبان، "درست" به نظر برسد.

امیدوارم که بتوانید نکتهٔ همهٔ اینها را ببینید. هیچ چیزی به طور نظری یا واقعی در زمینهٔ ترجمه‌های کتاب مقدس، ذره‌ای شک دربارهٔ این موضوع ایجاد نمی‌کنند که آیا ما می‌توانیم واقعاً بدانیم که کتاب مقدس در زبانهای اصلی خود چه می‌گوید. در واقع، ما می‌دانیم چه می‌گوید و قسمتهایی که بعضی از محققان اختلاف‌نظر دارند، بسیار اندک است و نهایتاً اهمیت کمی دارد. کتاب مقدس می‌تواند بارها و بارها و بارها، به‌درستی ترجمه شود و به‌درستی ترجمه *شده است*.

البته این در تعیین *اعتبار تاریخی* تا این حد ما را پیش می‌برد. سپس باید این سؤال را بپرسیم، آیا ما مطالب اصلی نویسندگان را ترجمه می‌کنیم؟

به عبارت دیگر، آیا کسانیکه از نسخه‌های اصلی نسخه‌برداری کردند، به‌درستی این کار را انجام دادند؟

---

۱. من برای این فصل به طور خاص به کرِگ اِل.بلومبِرگ، *آیا ما هنوز می‌توانیم به کتاب مقدس ایمان داشته باشیم؟: اشتغال نهضت انجیلی به سؤالات معاصر* (Grand Rapids, MI:Brazos,2014)؛ پُل دی. وِگنِر، *سفری از متون به ترجمه‌ها: سرچشمه و پیشرفت کتاب مقدس* (Grand Rapids, MI: Baker Academic, 1999)، تکیه کرده‌ام.

۲. به‌عنوان مثال به نکتهٔ ESV دربارهٔ اشعیا ۲۷:۱۰ مراجعه کنید.

۳. برای رسیدگی دقیقتر به همهٔ این نکات، به بلومبِرگ، *آیا ما هنوز می‌توانیم به کتاب مقدس ایمان داشته باشیم؟*، ۸۳–۱۱۸؛ وِگنِر، *سفر*، ۳۹۹–۴۰۴ مراجعه کنید.

۳

نسخهٔ نسخهٔ نسخهٔ نسخه‌ها؟

وقتی من در دبیرستان و کالج بودم، در تعدادی از دوره‌های زبان خارجی شرکت کردم. در آن زمان، زبان موردعلاقه‌ام اسپانیایی بود و اگرچه این شما را که محققان واقعی هستید، تحت‌تأثیر قرار نخواهد داد، اما در نهایت، من *چهار سال کامل دانشگاهی* را صرف مطالعهٔ این زبان کردم. اکنون حدود پانزده سال از آن کلاسها می‌گذرد، من دیگر به‌خوبی به زبان اسپانیایی صحبت نمی‌کنم – آن را می‌خوانم، صحبت می‌کنم، گوش می‌کنم و هر چیزی. اما وقتی واقعاً به‌شدت بر روی آن کار می‌کردم، ترجمه‌های اسپانیایی را نسبتاً به‌خوبی انجام می‌دادم، *از* انگلیسی و *به* انگلیسی. تا حدودی، به خاطر این بود که استاد زبان اسپانیایی من، هر شب تکلیف ترجمه به ما می‌داد. آیا به یاد دارید که چگونه اکثر کلاسهای کالج برنامه‌ریزی شده بودند که یک روز در میان جلسه داشته باشند – خواه دوشنبه – چهارشنبه – جمعه بود یا سه‌شنبه – پنجشنبه؟ زبان اسپانیایی اینطور نبود. هر روز از دوشنبه تا جمعه بود، یعنی هر شب باید عبارت خاصی از متن انگلیسی یا اسپانیایی را به زبان دیگری ترجمه می‌کردم و آماده می‌بودم که روز بعد در کلاس صحبت کنم.

من در انجام این کار عملکرد خوبی داشتم. تا سال آخر دانشکده توانستم ترجمهٔ چند صد کلمه‌ای را فقط در عرض چند ساعت انجام دهم و هر لحظه آماده باشم که ترتیب وتنظیم هر جمله را توضیح دهم. اگرچه یک یا دو بار که واردکلاس شدم، درس سخت و دردناکی را یادگرفتم: اگر به صفحهٔ اشتباه نگاه کرده و عبارت اشتباهی را ترجمه می‌کردم، مهم نبود که چه ترجمه‌های خوبی انجام داده‌ام!

گاهی اوقات مردم به همین شکل با کتاب مقدس رفتار خواهند کرد -اینکه حتی اگر بتوانیم با اطمینان بگوییم *به‌درستی* ترجمه می‌کنیم، ممکن نیست که بتوانیم مطمئن باشیم چیز *درستی* را ترجمه می‌کنیم، پس به هرحال همهٔ اینها بی‌فایده است. اکثر اتهامات دربارهٔ این نیست که ما اسناد *اشتباهی* داریم. بلکه چون اسناد اصلی را که به دست نویسنده نوشته شده، در اختیار نداریم، پس حتماً نسخه‌های ما به طرز ناامیدکننده‌ای مخدوش هستند، بنابراین، احتمالاً نمی‌توانیم بدانیم که نویسندگان اصلی چه چیزی را نوشتند. و اگر این درست باشد، این بحث ادامه می‌یابد، پس فایده‌ای ندارد که مباحثه را بیشتر از این ادامه بدهیم.

یک مجلهٔ آمریکایی، این نکته را به‌تندی بیان می‌کند:

> هیچ واعظ تلویزیونی هرگز کتاب مقدس نخوانده است. سیاست‌مدار انجیلی هم آن را نخوانده است. پاپ هم نخوانده است. من هم نخوانده‌ام. شما هم نخوانده‌اید. در بهترین حالت، همهٔ ما ترجمهٔ بدی را خوانده‌ایم -یک ترجمه از ترجمه‌های ترجمه‌های نسخه‌های دست‌نوشته از نسخه‌های نسخه‌های نسخه‌ها و الی آخر تا صدها مرتبه.[1]

اکنون ما به اتهام "ترجمهٔ بد" در این کتاب رسیدگی کردیم؛ این درست نیست، و اگر این موضوع برای شما روشن نشده، شاید باید به عقب برگردید و فصل ۲ را دوباره بخوانید. بعلاوه، این هم درست نیست که ما به "ترجمهٔ ترجمه‌های ترجمه‌ها" رسیدگی می‌کنیم، گویی یونانی اصلی، اول به چینی ترجمه شد، بعد به آلمانی، بعد به لهستانی و نهایتاً توانستیم آن را به انگلیسی تنظیم کنیم. خیر، ما می‌توانیم مستقیماً از یونانی اصلی و عبری به انگلیسی و زبانهای دیگر ترجمه کنیم، پس در بدترین حالت، به یک ترجمه رسیدگی

می‌کنیم، نقطه. اما دربارهٔ این ایدهٔ آخر چه بگوییم، این اتهام که تنها چیزی که در دسترس ماست، "نسخه‌های دستی نسخه‌هایی از نسخه‌های نسخه‌هاست؟"

این یاوه‌گویی است. یعنی این مزخرف است. این چیزی است که باید بگوییم.

ما نسخه‌های اصلی را نداریم - پس حالا چه‌کارکنیم؟

بیایید به سؤال *انتقال* فکر کنیم -یعنی آیا می‌توانیم مطمئن باشیم که متن اصلی کتاب مقدس به‌درستی در طول قرنها به ما منتقل شده است؟ وقتی این سؤال را در نظر می‌گیریم، بلافاصله باید فیل غول‌پیکر و درخشانی را شناسایی کنیم که در اتاق ایستاده: ما نسخه‌های اصلی را نداریم.[۲]

هر تکه کاغذی که لوقا، یوحنا و پولس برای نوشتن انجیل لوقا، انجیل یوحنا و رسالهٔ رومیان بکار بردند، در تاریخ گم شده، و بسیار غیرمحتمل است که یک دست‌نوشتهٔ کتاب مقدسی را پیدا کنیم که بتوانیم بگوییم: "ما ۱۰۰ درصد مطمئن هستیم که این تکه کاغذ اصلی است که نویسنده بر روی آن نوشت."[۳] اما پیش از آنکه دست بکشیم و مأیوس شویم، بیایید یک دقیقه به این نکته فکر کنیم. واقعاً چقدر مهم است که ما *تکه کاغذ اصلی* را داشته باشیم؟ منظورم این است که این واقعاً عالی است. وقتی من چند سال پیش از لندن بازدید کردم، به نمایشگاه *گنجینه‌های کتابخانهٔ بریتانیا* رفتم، جاییکه بعضی از ارزشمندترین مصنوعات فرهنگی و تاریخی دنیا را به نمایش می‌گذارد، نفیس‌ترین و مقدس‌ترین بقایایی که متصدیان توانستند از آرشیوهای مقدس کتابخانهٔ بریتانیا استخراج کنند. این مجموعهٔ شگفت‌انگیزی بود. آنجا در مقابل ما ماگنا کارتا به نمایش گذاشته شده بود؛ کتاب مقدس گوتِنبرگ از سال ۱۴۵۵؛ *مسیحای* هَندِل که به دست خودش نوشته شده بود؛ کودِکس سینائیتیکوس [کتاب سینایی]، اولین نسخهٔ شناخته شدهٔ کامل عهدجدید؛ دفتر یادداشت لئوناردو داوینچی؛ و (سکوت لطفاً) غزلیات اصلی سرود "کمک!" از بیتِلز، وقتیکه جان لِنون آنها را با عجله روی یک تکه کاغذ باطله نوشت.

خانمها و آقایان، من با خوشحالی اعلام می‌کنم که ما بدون شک، غزلیات اصلی "کمک!" را همانطور که بیتِلز نوشت، *می‌شناسیم*. ما می‌توانیم آنها را روی دستمال کاغذی ببینیم. و

به این ترتیب، می‌پذیرم که این خیلی خوب است. مطمئن نیستم که این در سطح *گنجینه‌های کتابخانهٔ بریتانیا* باشد، اما به هرحال خیلی خوب است.

اما موضوع این است. آیا داشتن *تکه‌کاغذ اصلی*، تنها راه برای این اطمینان است که آنچه *داریم*، در واقع، همان چیزی است که نویسندگان نوشتند؟ یعنی آیا ما تا ابد محکوم هستیم که بگوییم واقعاً نمی‌دانیم که هومر یا افلاطون چه چیزی را نوشتند، چون ما تکه کاغذهایی را که آنها بر روی آن *اودیسه* یا *جمهوری* را نوشتند، در اختیار نداریم؟ آیا "کمک!"، تنها سرود بیتلز است که *واقعاً* غزلیات آن را می‌شناسیم؟ قطعاً اینطور نیست! و بیان این مطلب، نکته‌سنجی مضحکی است. پس اسناد کتاب مقدس چه می‌شود؟ آیا واقعاً فقط باید تسلیم شویم و بپذیریم که فقط تعدادی از نسخه‌های نسخه‌های نسخه‌های نسخه‌های بی‌فایده را در اختیار داریم و هرگز مطمئن نخواهیم بود که نسخه‌های باقیمانده به‌درستی نوشته‌های واقعی نویسندگان را منعکس می‌کنند؟

خُب، خیر، ما با این نتیجه‌گیری ناامیدکننده رها نشده‌ایم. در واقع، اگرچه *تکه‌کاغذهای اصلی* کتاب مقدس را نداریم، اما می‌توانیم بسیار مطمئن باشیم که می‌دانیم آن تکه کاغذهای اصلی چه گفته‌اند. اکنون این چگونه ممکن است؟

کلید پاسخ به این سؤال، در این حقیقت است که اگرچه ما نسخه‌های اصلی را نداریم، اما هزاران تکه از کاغذهای دیگر را داریم (یعنی پاپیروس، پوست و کاغذ پوستی) که شامل متن زبان اصلی هر کتاب از کتاب مقدس است –حدود ۵۴۰۰ تکهٔ متمایز در مورد عهدجدید موجود است. ما حتی در اینجا دربارهٔ تکه کاغذهای موجود در نشریات چاپ مدرن صحبت نمی‌کنیم؛ بلکه دربارهٔ دست‌نوشته‌های *باستانی* پیش از اختراع دستگاه چاپ صحبت می‌کنیم که بسیاری از آنها به قرن سوم، دوم و حتی (شاید؟) قرن یکم بازمی‌گردند. بعضی از این دست‌نوشته‌ها شامل کل نسخه‌های کتابهای کتاب مقدس است؛ بقیه تا حدودی نابود شده‌اند، پس فقط بخشی از کتابها باقیمانده است. تعدادی دیگر هم در واقع، فقط بخشی از چیزهایی هستند که قبلاً دست‌نوشته‌های بزرگتری بودند. دوباره، هیچ‌یک از این اسناد، نسخه‌های اصلی کتاب مقدس نیستند؛ همهٔ اینها نسخهٔ چیزهای قدیمی‌تر هستند. اما ما آنها را به طور پراکنده در جاهایی یافتیم که قبلاً متعلق به امپراطوری روم بود، در قارها مخفی شده، در خرابه‌های باستانی دفن شده یا حتی –شاید

باور نکنید- در تودهٔ زباله‌های باستانی شهر متروکهٔ مصری قرار گرفته بود! بعلاوه، وقتی متخصصان این قسمتهای متن را تاریخ‌گذاری کردند، دریافتیم که آنها برگرفته از سه یا چهار قرن اول تاریخ مسیحی هستند.[۴]

حالا چه چیزی همهٔ این دست‌نوشته‌ها و قطعه‌ها را جالب می‌سازد -یا بر اساس نحوهٔ نگرشمان، مشکل‌ساز می‌سازد- آیا آنها در جاهای خاصی با هم *تفاوت* دارند، حتی وقتی باید نسخه‌های دقیقی از یک قطعهٔ کتاب مقدس باشند. پس مثلاً یکی از دست‌نوشته‌های انجیل متی نقل قول می‌کند که پنطیوس پیلاطُس می‌گوید: "من از خون این مرد بری هستم" (متی ۲۷:۲۴)، درحالیکه قطعه‌ای از همین کتاب از جای دیگر یا از قرن بعدی نقل قول می‌کند که پیلاطُس می‌گوید: "من از خون این عادل بری هستم"، درحالیکه قطعهٔ دیگری نقل قول می‌کند که او می‌گوید: "من از خون این مرد عادل بری هستم."[۵] پس این چه می‌گوید؟ مشخصاً، حداقل یک بار و شاید بیش از یک بار، یک نفر به طرز نادرستی از کلمات اصلی که متی نوشته، نسخه‌برداری کرده است.

بعضی به همهٔ اینها نگاه کرده -۵۴۰۰ دست‌نوشته یا قطعه، با همهٔ گوناگونی‌شان- و می‌گویند: "ممکن نیست. ممکن *نیست* که بدانیم نسخه‌های اصلی چه گفته‌اند. نسخه‌های باقیمانده خیلی فرق دارند و خیلی تباه شده‌اند و ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که از مطالب اصلی نویسندگان آگاهیم." اگرچه این نتیجه‌گیری اصلاً به جایی نمی‌رسد. دلیلش این است. یکی اینکه مشکلاتی که غالباً شکاکان نقل قول می‌کنند که برخاسته از همهٔ این چیزهاست -این است که دست‌نوشته‌هایی که در اختیار داریم، از لحاظ زمان، با نسخه‌های اصلی فاصلهٔ زیادی دارند و قطعاً مملو از تغییر و دگرگونی هستند- اینها به اندازه‌ای که بعضیها ادعا می‌کنند، بد نیست. یک دلیل دیگر اینکه، درمی‌یابیم که *دقیقاً* وجود این هزاران نسخه از سراسر امپراطوری و با تمام گوناگونی‌شان باعث می‌شود که با *اطمینان خیلی زیاد*، مطالب نسخه‌های اصلی را نوسازی کنیم.

اجازه بدهید همهٔ اینها را قدم به قدم توضیح بدهم.

به شکاف توجه کنید!

اول از همه، غالباً متهم می‌کنند که اسنادی که در اختیار ماست، به طرز ناامیدکننده‌ای، با نسخه‌های اصلی فاصلهٔ زمانی زیادی دارند، و نباید تلاش کنیم که بدانیم نسخه‌های اصلی چه می‌گفتند. به هرحال، نسخه‌های اصلی عهدجدید، همگی در اواسط تا اواخر قرن یکم نوشته شدند، و نسخه‌های اولیهٔ آنها که در اختیار ماست، از حدود ۱۲۵، ۱۵۰ و ۲۰۰ میلادی است. یعنی یک شکاف چهل و پنج تا هفتاد و پنج ساله، نسخهٔ اولیه را که در اختیار ماست، از نسخه‌های اصلی جدا می‌کند. حالا این برای اکثر ما نسبتاً مشکل‌ساز به نظر می‌رسد، چون به دلایلی، تصور می‌کنیم که هفتاد و پنج سال، زمان زیادی است –در واقع، این فاصلهٔ زمانی کافی است تا نسخهٔ نسخهٔ نسخه‌ها ساخته شود و سپس از بین برود، تا ما ندانیم که در واقع نسخه‌های اصلی چگونه بود. اما این اصلاً یک پیش‌فرض منصفانه نیست، مخصوصاً وقتی متوجه می‌شوید که این کتابها به طور کلی برای انسانهای دوران باستان بسیار باارزشتر از ما، در زمان حال بودند، و بنابراین احتمالاً آنها بهتر از ما از آنها مراقبت کردند. حتی اکنون که ما می‌توانیم هر سال میلیونها کتاب چاپ کنیم، می‌توانید به هر کتاب‌فروشی دست دومی وارد شوید و کتابهایی را بیابید که صد یا دوصد یا حتی سه صد سال قدمت دارند. انسانها، کتابهایشان را ماندگار می‌کنند! این در دوران باستان بیشتر اتفاق می‌افتاد، وقتی واقعاً *چندین هفته* تلاش می‌کردند که از کتاب نسخه‌برداری کنند. محققان با نگاهی بر کتابخانه‌های قدیمی متوجه شدند که انسانها معمولاً پیش از آنکه نسخهٔ جدیدی بسازند و نسخهٔ قدیمی را کنار بگذارند، از کتابها به مدت ۱۰۰–۱۵۰ سال استفاده می‌کردند.

ما نمونهٔ شگفت‌انگیز این عمل را در چیزی می‌بینیم که کودِکس واتیکانوس می‌نامیم، یک نسخه از عهدجدید که ابتدا در قرن چهارم نوشته شد، اما این دست‌نوشته‌ها در قرن دهم مجدداً نوشته شدند تا بتوانند مورد استفاده قرار گیرند. آیا می‌بینید که مفهومش چیست؟ کودِکس واتیکانوس، همچنان *ششصد سال* بعد از نسخهٔ اصلی مورد استفاده بود! نکته این است: وقتی کتابها در واقع، به طور پیوسته، صدها سال مورد استفاده قرار می‌گرفتند، شکاف چهل و پنج تا هفتاد و پنج سالهٔ بین اسناد اولیهٔ عهدجدید و اولین نسخه‌های موجودی ما (*موجودی* یعنی *باقیمانده* یا *موجود*) خیلی زیاد نیست. در واقع، احتمال دارد

که نسخه‌های اصلی که توسط نویسندگان نوشته شده، حفظ شده و بکار رفته تا از روی آنها نسخه‌های جدید بیشماری را در طول دهه‌ها یا حتی قرنها بنویسند، پیش از آنکه اینها از بین بروند. بنابراین این ادعا که همهٔ چیزهایی که داریم "نسخه‌هایی از نسخه‌های نسخه‌های نسخه‌های" نسخهٔ اصلی است، بسیار افراطی است. در واقع، احتمال زیادی وجود دارد که ما امروزه در موزه‌های خود، نسخه‌هایی از نسخهٔ اصلی داشته باشیم، نقطه.

همچنین وقتی به شکافی که بین نسخه‌های اصلی و نسخه‌های موجود اولیه ازکارهای باستانی دیگر وجود دارد، توجه می‌کنید، به‌زودی متوجه می‌شوید که واقعاً این "شکاف" برای عهدجدید چقدرکوچک است. به‌عنوان مثال، برای *تاریخ پوسیدید در جنگ پلوپونیسوس*، دقیقاً هشت دست‌نوشتهٔ موجود را داریم که اولین نسخه‌ها سه صد سال با نسخهٔ اصلی فاصله دارند! ما برای جنگهای *گالی* جولیوس سزار، به طورکلی، نُه یا ده نسخهٔ خوانا داریم (به حس شما از "خوانایی" بستگی دارد)، نسخه‌های اولیه‌ای که تاریخشان نهصد سال بعد از نسخهٔ اصلی است. چون *تاریخ و رویدادهای* تاسیتوس در قرن یک نوشته شد، دو دست‌نوشته باقی ماند، تاریخ یکی از آنها از قرن نهم است و دیگری از قرن یازدهم –به ترتیب، هشتصد سال و هزار سال بعد از نسخه‌های موجود. به‌راحتی می‌توانید در اینجا نکته را ببینید: وقتی به سایر آثار ادبی باستانی می‌پردازیم، هیچ‌کس فریاد نمی‌زند: "به شکاف توجه کنید!"، فقط با عهدجدید این‌گونه برخورد می‌کنند.

چهارصد هزار تفاوت؟

در مورد اتهام دوم که دست‌نوشته‌های ما به خاطر تفاوت یا گوناگونی بسیار گیج‌کننده‌اند، و امیدی نیست که فکر کنیم می‌توانیم مطالب متون اصلی را درک کنیم. یک محقق اظهار کرده که دست‌نوشته‌های عهدجدید که در دسترس ماست، به طرز متحیرکننده‌ای شامل حدوداً چهارصد هزار واژهٔ گوناگون است! (البته دلیل اینکه باید بگوییم "حدوداً"، به خاطر این است که هیچ‌کس آن را نشمرده است. پس حتی این محقق خاص هم به این متوسل می‌شود که بگوید: "بعضی می‌گویند ۲۰۰۰۰۰ واژهٔ گوناگون شناخته شده، بعضی می‌گویند ۳۰۰۰۰۰، بعضی می‌گویند ۴۰۰۰۰۰ یا بیشتر!")[۶] به هر میزانی که باشد، باید چیزهای متعددی را دربارهٔ این اتهام در نظر بگیریم:

۱. در واقع، دست‌نوشته‌ها با واژه‌های گوناگون گیج‌کننده *نشده‌اند*، و عدد چهارصد هزار، آنطور که در ابتدا به نظر می‌رسد، ترسناک نیست، حتی اگر درست باشد. چون محققی که از این عدد استفاده کرد، نه‌تنها به پنج‌هزار دست‌نوشتهٔ موجود در زبان اصلی یونانی قبل از صنعت چاپ نگاه نکرده، بلکه به ده‌هزار دست‌نوشتهٔ دیگر به زبانهای دیگر هم نگاه نکرده، و بعد علاوه بر اینها، به حدود ده‌هزار نمونهٔ دیگر نگاه نکرده، نمونه‌هایی که مردم در طول ششصد سال اول تاریخ کلیسا از عهدجدید *نقل قول* کردند! همهٔ اینها را کنار هم بگذارید و شما واقعاً دربارهٔ چهارصد هزار واژهٔ گوناگونی (شاید سه صد هزار یا دوصد هزار واژه است...) صحبت می‌کنید که در بیش از بیست و پنج هزار دست‌نوشته و نقل قول منتشر شده که ششصد سال را تحت پوشش قرار می‌دهد، که نهایتاً فقط به حدود شانزده واژهٔ گوناگون در هر دست‌نوشته خلاصه می‌شود. به بیان بهتر، این واقعاً خیلی زیاد نیست.

۲. در نظر داشته باشید که "چهارصد هزار واژهٔ گوناگون" در اینجا یعنی چهارصد هزار روش منحصر به فرد برای خواندن. بدین معناست که اگر یک دست‌نوشته می‌گوید: "من از خون این مرد بری هستم" و ده دست‌نوشتهٔ دیگر می‌گویند: "من بری هستم از خون این شخص عادل"، پس باید هر *یازده* مورد را به‌عنوان "واژه‌های گوناگون" در نظر بگیرید. با در نظر گرفتن این موضوع، عدد چهارصد هزار که ترسناک است، تقریباً بی‌معنا می‌شود.

۳. نهایتاً، چنین نیست که واژه‌های گوناگون در کل این بیست و پنج هزار دست‌نوشته، فقط به طور تصادفی در هر جایی ظاهر می‌شوند؛ بلکه معمولاً در جاهای اندکی در یک متن یکسان بارها و بارها دیده می‌شوند، یعنی تعداد *مکانهای واقعی* آنها در متن عهدجدید که واقعاً مورد نظر است، به طرز شگفت‌انگیزی کم است.[۷]

نکته این است که وقتی فراتر از در نظر گرفتن خلاصهٔ مطالب به آن فکر می‌کنید، تصویر کوهی از نسخه‌ها را نمی‌بینید که واژه‌های گوناگون بسیار زیادی دارند که نمی‌توانیم سر و ته آنها را پیدا کنیم. اصلاً اینطور نیست. بلکه برعکس، برای اکثر بخشهای عهدجدید و اندکی از بخشهای مجزا که تردید واقعی دربارهٔ متن اصلی باعث شده که تقریباً تعداد زیادی از واژه‌های گوناگون ایجاد شود، تصویر انتقال تاریخی بسیار پابرجا را می‌بینید (یعنی نسخه‌برداری).

به طور خلاصه، کاتبان به طور برجسته عملکرد خوبی داشتند.

مانند حل معمای منطقی

اما ما باید اینجا در مورد یک چیز بسیار مهم دیگری صحبت کنیم: در بخشهایی از عهدجدید که با واژه‌های گوناگون مواجه می‌شویم، خواه باور کنید یا نکنید، دقیقاً وجود این واژه‌های گوناگون باعث می‌شود که مطالب احتمالی اسناد اصلی را در کنار هم قرار دهیم. اجازه بدهید منظورم را بیان کنم.

استفاده از واژه‌های گوناگون برای درک مطالب متن اصلی، بیشتر مانند حل معمای منطقی است. کل قضیه با تکیه بر این تصور است که وقتی واژه‌های گوناگون در نسخه‌ها ظاهر می‌شوند، معمولاً نه تنها شناسایی می‌کنیم که کاتب واژهٔ متفاوتی را در نسخه‌اش بکار برده، بلکه *دلیل* آن را نیز شناسایی می‌کنیم. کاتبان به دلایل مختلف از واژه‌های گوناگون استفاده می‌کردند. گاهی اوقات کاملاً تصادفی بود. مثلاً حروف ظاهراً مشابه، احتمالاً جابجا شدند؛ شاید یک کلمه در هنگام خواندن، جایگزین کلمهٔ مشابه دیگری شده؛ شاید کلمات حذف شده‌اند؛ شاید کلمات یا حروف دو بار نوشته شده‌اند؛ حتی شاید وقتی کلمات مشابه در چند خط دیگر بکار رفته‌اند، کل یک بخش حذف شده باشد. (ادامه بدهید و دوباره آن جمله را بخوانید... احتمالاً تخم‌مرغهای عید قیام در آنجا پنهان شده است!)

گاهی اوقات، تغییرات ایجاد شده بسیار عمدی بود. پس شاید یک کاتب به این نتیجه برسد که یک کلمه یا اسم، اشتباه نوشته شده و آن را "اصلاح" کند؛ شاید چیزی را در یک عبارت تغییر دهد تا با عبارت دیگر هماهنگ باشد یا حتی یک یا دو کلمه را "اصلاح کند" تا "مشکلاتی" را که به آنها پی برده، رفع کند؛ یا شاید چیزی را به متن اضافه کند تا آنچه را که خواننده باید درک کند، "شفاف سازد".

اکنون در اینجا قضیه جالب می‌شود، چون وقتی بتوانید تشخیص بدهید که *چرا* یک کاتب تغییر خاصی را در هنگام نسخه‌برداری ایجاد کرد، می‌توانید به ایدهٔ خوبی دربارهٔ متن اصلی قبل از تغییر دست یابید. این یک نمونهٔ بسیار ساده است: تصور کنید تنها چیزی که دارید، تکه‌ای از یک نسخه از دست‌نوشتهٔ گمشده است که می‌گوید: "گلهای رُز سرخ هستند، بنفشه‌ها آبی هستند." کار خیلی دشواری نیست که ببینید در هنگام نسخه‌برداری از متن اصلی چه اتفاقی افتاده، اینطور نیست؟ اگر بتوانیم به نفع نویسندهٔ

اصلی شک کنیم که او این عبارت بی‌معنی "گلهای رُز سرخ هستند" را ننوشته، در این صورت می‌توانیم تقریباً با اطمینان بگوییم کاتبی که نسخه‌برداری کرده، فقط کلمهٔ سرخ را اشتباه نوشته و متن اصلی می‌گوید: "گلهای رُز سرخ هستند، بنفشه‌ها آبی هستند."

این یک نمونهٔ تقریباً پیچیده‌تری است. فرض کنید که دو قطعه دارید، هر دو نسخه‌هایی از نسخهٔ اصلی هستند که برای مدت طولانی گمشده است. یکی از این نسخه‌ها (ما آن را قطعهٔ الف می‌نامیم) می‌گوید:

> اکنون ما در یک جنگ داخلی بزرگ هستیم. بخشی از این زمین را به‌عنوان استراحتگاه نهایی به کسانی تقدیم کرده‌ایم که در اینجا جانشان را فدا کرده‌اند تا آن ملت بتواند زنده بماند.

نسخهٔ دیگر (قطعهٔ ب) می‌گوید:

> اکنون ما در یک جنگ داخلی بزرگ هستیم و بررسی می‌کنیم که آیا این ملت یا هر ملتی آنقدر معتقد و متعهد می‌باشد که بتواند برای مدت طولانی پابرجا بماند. ما با زمین نبرد بزرگ این جنگ مواجه شده‌ایم. بخشی از این زمین را به‌عنوان استراحتگاه نهایی به کسانی تقدیم کرده‌ایم که در اینجا جانشان را فدا کرده‌اند تا ملتی که درباره‌اش صحبت می‌کنیم، بتواند زنده بماند.

ادامه بدهید و یک یا دو دقیقه وقت بگذارید و ببینید که در اینجا واژه‌های گوناگون مورد نظر چیست. دو واژه وجود دارد. بعد به مطالعه ادامه بدهید.

آیا آنها را دیدید؟ مشخصاً، قطعهٔ الف به طرز مهمی کوتاهتر است. این کل قطعهٔ "بررسی می‌کنیم که آیا این ملت یا هر ملتی آنقدر معتقد و متعهد می‌باشد که بتواند برای مدت طولانی پابرجا بماند. ما با زمین نبرد بزرگ این جنگ مواجه شده‌ایم" را حذف می‌کند. همچنین این دو قطعه دربارهٔ جملهٔ آخر مخالف هستند. آیا نسخهٔ اصلی دربارهٔ کسانی صحبت می‌کند که جانشان را فدا کردند "تا آن ملت بتواند زنده بماند" یا "تا ملتی که درباره‌اش صحبت می‌کنیم، بتواند زنده بماند"؟

بیایید با واژهٔ متفاوت اول، عبارت حذف شده دربارهٔ مواجهه در "زمین نبرد بزرگ" در جنگ آغاز کنیم. آیا دلیل خوبی برای این تفکر است که نسخه‌بردار همهٔ این کلمات را به

نسخهٔ اصلی که این مطالب را نداشت، *بیفزاید*؟ خیر، واقعاً اینطور نیست؛ حداقل من اینطور فکر نمی‌کنم. پس اگر اینطور نیست، آیا دلیلی برای توضیح *حذف* آنها وجود دارد؟ بله. ببینید چگونه کلمهٔ جنگ، دو بار در قطعهٔ ب نمایان می‌شود؟ در واقع، این دو مورد، به نوعی کلماتی را که در قطعهٔ الف حذف شده در پرانتز می‌گذارند. اگر کلمهٔ جنگ دو بار در نسخهٔ اصلی نیز ظاهر شده (مخصوصاً اگر هر دو بار که ظاهر شد، فرضاً در پایان یا آغاز خط باشد)، در این صورت این یک جای طبیعی و راحت برای چشم نسخه‌بردار خواهد بود که آن را تصادفاً از یک مورد به مورد دیگر "حذف کند"، و این توضیح می‌دهد که چرا او ناخواسته کلمات بین آنها را حذف کرده است. با این منطق، می‌توانیم تقریباً با اطمینان بگوییم مطالعهٔ بیشتر در قطعهٔ ب، به احتمال زیاد انعکاسی از نسخهٔ اصلی است.

واژهٔ متفاوت دوم چطور؟ آیا دلیل خوبی وجود دارد که نسخه‌بردار نسخهٔ اصلی را که می‌گفت "تا آن ملتی که درباره‌اش صحبت می‌کنیم، بتواند زنده بماند" به "تا آن ملت بتواند زنده بماند"، اصلاح کند؟ احتمالاً اینطور نیست. به هرحال، عبارت "تا آن ملت" عجیب است. بنابراین به احتمال زیاد نسخه‌بردار عبارت "تا آن" را "اصلاح" می‌کند تا گوش‌خراش نباشد. به همین دلیل باید احتمالاً نتیجه‌گیری کنیم که مطالعهٔ *دشوارتر* قطعهٔ الف، انعکاسی از نسخهٔ اصلی است.

با توجه به همهٔ این مطالب می‌توانیم قاطعانه نتیجه‌گیری کنیم که احتمالاً قطعهٔ ب انعکاسی از نسخهٔ اصلی در واژهٔ متفاوت اول است (چون چشم نسخه‌بردار "جنگ" را حذف کرده) و قطعهٔ الف انعکاسی از نسخهٔ اصلی در واژهٔ متفاوت دوم است (چون نسخه‌بردار نمی‌خواست نسخهٔ اصلی را "اصلاح کند" تا بگوید "تا آن".) بنابراین، باید نسخهٔ اصلی را اینطور از نو بسازیم:

اکنون ما در یک جنگ داخلی بزرگ هستیم و **بررسی می‌کنیم که آیا این ملت یا هر ملتی آنقدر معتقد و متعهد می‌باشد که بتواند برای مدت طولانی پابرجا بماند. ما با زمین نبرد بزرگ این جنگ مواجه شده‌ایم.** ما بخشی از این زمین را به‌عنوان استراحتگاه نهایی به کسانی تقدیم کرده‌ایم که در اینجا جانشان را فدا کرده‌اند *تا آن* ملت بتواند زنده بماند.

می‌بینید؟ فقط با این استدلال که *چرا* نسخه‌بردار می‌تواند این تغییرات را ایجاد کند، می‌توانیم به این نتیجه‌گیری مطمئن دربارهٔ مطالب سند اصلی دست یابیم، *اگرچه نسخهٔ نهایی ما کاملاً انعکاسی از قطعه‌هایی نیست که در اختیار ماست*. این منظم است، اینطور نیست؟

خُب، این دقیقاً همان کاری است که محققان در طول قرنها در رابطه با قطعه‌ها و دست‌نوشته‌های عهدجدید که در اختیار ماست، انجام داده‌اند. البته بسیاری از معماهایی که با آنها مواجه می‌شوند، بسیار پیچیده‌تر از این نمونه‌های ساده است، اما شما این موضوع را درک کردید. با مقایسهٔ نسخه‌های باستانی باقیمانده و تفکر دقیق دربارهٔ اینکه چرا نسخه‌برداران، تغییرات یا خطاهای خاصی را ایجاد کرده‌اند، محققان می‌توانند به نتیجه‌گیری بسیار مطمئن‌تری دربارهٔ مطالب اسناد اصلی دست یابند. این حدس و گمان یا جادو نیست، پیش‌فرض یا صرفاً "سرهم‌بندی" نیست، بلکه استدلال استنتاجی دقیق است.

یک نمونهٔ واقعی از عهدجدید می‌تواند به نتیجه‌گیری کمک کند. تفاوت در دست‌نوشته‌های موجود شامل این است که آیا متی ۲۲:۵ در اصل اینطور می‌گوید:

اما من به شما می‌گویم: هرکس نسبت به برادر خود عصبانی شود، ملامت خواهد شد.

یا

اما من به شما می‌گویم: هرکس *بی‌دلیل* نسبت به برادر خود عصبانی شود، ملامت خواهد شد.

واژهٔ متفاوت واضح است و راه‌حل آن نیز واضح است. کدام کاتبی کلمات "بی‌دلیل" را *حذف می‌کند*، وقتی این کلمات در واقع تعلیم عیسی را خوشایندتر می‌سازند؟ احتمالاً افراد زیادی این کار را نمی‌کنند. به احتمال زیاد یک کاتب، عمداً مانع از این ایدهٔ آشکار می‌شود که کسی که از برادرش عصبانی است، مشمول داوری می‌شود و تصمیم می‌گیرد با "شفاف‌سازی" تعلیم عیسی "به او کمک کند" و عبارت "بی‌دلیل" را بیفزاید. چون درنتیجه این مطالعه را سخت‌تر می‌سازد، به احتمال زیاد، مورد اول انعکاسی از نسخهٔ اصلی است. به همین دلیل، تقریباً همهٔ ترجمه‌های اصلی عبارت "بی‌دلیل" را حذف می‌کنند، فقط آن را در پا ورقی پایین صفحه می‌گذارند.

ما می‌دانیم که آنها چه چیزی را نوشتند

پیش از نتیجه‌گیری دربارهٔ این مسئله، باید یک یا دو نکتهٔ دیگر را بیان کنیم. اول، هیچ ارزشی ندارد که اکثر واژه‌های گوناگون متن در نسخه‌های دست‌نوشتهٔ ما، نهایتاً جالب یا چشمگیر نیستند. آنها مربوط به ضمایر جمع در مقابل ضمایر مفرد، وارونگی ترتیب کلمات، وجه شرطی در مقابل امری، فعل ماضی در مقابل زمان حال کامل و غیره است. کسل‌کننده است! در واقع اکثر آنها شامل چیزی نیست که بر نحوهٔ درک نهایی ما از مفهوم کتاب مقدس تأثیر بگذارند.

دوم، محققان مسیحی با دقت بسیار زیاد –در کتاب واقعی که بتوانید با تمایل به پرداخت هزینه، آنها را بخرید– واژه‌های گوناگون بسیار مهم را *در کنار* تجزیه و تحلیل هریک از آنها، مانند کار ما در این فصل اثبات کرده‌اند. البته شما آزادانه می‌توانید با هریک از نتیجه‌گیریهای آنها مخالفت کنید؛ خواه باور کنید یا نکنید، برای مسیحیان جالب است که همیشه در مورد این چیزها استدلال کنند. اما نکته این است که هیچ توطئه‌ای در کار نیست که بخواهیم چیزی را از کسی پنهان کنیم. در جاییکه واژه‌های متفاوت باید در نظر گرفته شوند، مسیحیان آشکارا به آنها رسیدگی می‌کنند، مخصوصاً به خاطر اینکه معتقدیم این واژه‌های گوناگون –و دلایل زیربنایی وجودشان– می‌تواند به ما کمک کند که به طور برجسته، احتمال زیادی را دربارهٔ مطالب اسناد اصلی عهدجدید تعیین کنیم.

نهایتاً در مورد مسئلهٔ ترجمه درمی‌یابیم که حتی یک مورد از آموزه‌های مسیحیت راستین، منحصراً وابسته به بخش مورد سؤال متن کتاب مقدسی نیست. خواه بخشهای مورد سؤال شامل چیزهای واقعاً جالبی نیستند، یا اگر چیز جالبی دارند، همان آموزه‌هایی که در این قسمتها ابراز شده، در جای دیگری از بخشهای کتاب مقدس که *مورد سؤال قرار نگرفته*، تعلیم داده شده است.

آیا این نکته را می‌بینید؟ این اتهام که ما نمی‌توانیم بدانیم که نسخه‌های اصلی چه گفته‌اند، به‌وضوح و کاملاً کاذب است. شکاف بین نسخه‌های اصلی و نسخه‌های موجود اولیهٔ آنها –در طرح بزرگ مسائل– خیلی زیاد نیست. اصلاً نمی‌توانند توانایی ما را در شناسایی مطالب نسخه‌های اصلی *کاهش دهند*، در واقع تعداد گسترده‌ای از نسخه‌های موجود به ما

اجازه می‌دهند به طور استنتاجی، با اطمینان تاریخی بسیار زیاد دربارهٔ مطالب یوحنا، لوقا، پولس و دیگر نویسندگان عهدجدید استدلال کنیم.

ما تا کجا پیش رفته‌ایم

این جایی است که در بررسی‌های خود به اعتبار اسناد عهدجدید از لحاظ تاریخی دست یافته‌ایم. اول، به‌درستی می‌توانیم مطمئن باشیم که ترجمهٔ ما از این اسناد، صحیح و درست است. دوم، می‌توانیم مطمئن باشیم که می‌دانیم نویسندگان این اسناد در اصل چه نوشته‌اند.

ترجمه؟ بررسی شد.

انتقال؟ بررسی شد.

اما هنوز کارمان تمام نشده است. حتی اگر مطمئن باشیم که ترجمه‌هایمان صحیح است و حتی با اطمینان زیاد بدانیم که در واقع نویسندگان چه نوشتند، آیا مطمئن هستیم که به مجموعهٔ درستی از اسناد رسیدگی می‌کنیم؟

به عبارت دیگر، چرا بسیار معتقدیم که باید به *این* اسناد رسیدگی کنیم، نه به *آن* اسناد؟

---

۱. کارت اِیچنِوالد، "کتاب مقدس: بسیار مورد سوءتفاهم قرارگرفته، این یک گناه است،" نیوزویک، دسامبر ۲۳، ۲۰۱۴، http://www.newsweek.com/2015/01/02thats-not-what-bible-says-294018.html.

۲. من در این فصل به طور خاص به کرِگ اِل. بلومبِرگ، *آیا ما هنوز می‌توانیم به کتاب مقدس ایمان داشته باشیم؟ اشتغال نهضت انجیلی به سؤالات معاصر* (Grand Rapids, MI: Brazos, 2014)؛ پُل دی. وِگنِر، *سفری از متون به ترجمه‌ها: اصل و پیشرفت کتاب مقدس* (Grand Rapids, MI: Baker Academic, 1999) تکیه کردم.

۳. در واقع نویسندگان کهن بر روی کاغذ نمی‌نوشتند، بلکه بر روی پاپیروس یا پوست می‌نوشتند، بعدها بر روی کاغذ پوستی نوشتند. اما به طور خلاصه در این کتاب، *کاغذ* کافی است.

۴. برای اطلاعات دقیق دربارهٔ دست‌نوشته‌های موجود عهدجدید، به‌عنوان مثال به *سفر*، نوشتهٔ وِگنِر، ۲۳۵–۲۴۲ مراجعه کنید.

۵. به یادداشتهای مربوط به نسخهٔ اصلی ESV دربارهٔ متی ۲۴:۲۷ مراجعه کنید.

۶. بارت دی اِرمان، *نقل قول اشتباه از عیسی: داستانی دربارهٔ اینکه چه کسی کتاب مقدس را تغییر داد و چرا* (سانفرانسیسکو: هارپِر سانفرانسیسکو، ۲۰۰۵)، ۸۹.

۷. برای رسیدگی دقیقتر به این نکات، به بلومبرگ، *آیا ما هنوز می‌توانیم به کتاب مقدس ایمان داشته باشیم؟* ، ۱۳–۲۸ مراجعه کنید.

۴

آیا اینها واقعاً همان کتابهایی هستند که به دنبالش هستید؟

من *کد داوینچی* را خواندم. از مطالعهٔ *کد داوینچی* لذت بردم. به‌عنوان یک داستان هیجان‌انگیز و پرماجرا، بسیار جالب بود. شبها تا دیر وقت بیدار ماندم تا قهرمانان را درحال تعقیب سرنخها، حل معماهای باستانی و سفر به سراسر اروپا دنبال کنم. گوگل دربارهٔ نگارش این کتاب به من می‌گوید از زمان انتشار، بیش از هشتاد میلیون نسخه از *کد داوینچی* به فروش رسیده است. به نظرم، بخشی از این موفقیت برگرفته از استعداد دان براون در قصه‌گویی است، اما این نمی‌تواند قضیه را کاملاً توضیح دهد. ما نمی‌توانیم به اوج کیفیت ادبی این کتاب نیز اشاره کنیم؛ این هم منجر به فروش آن نشد. نه، چیزی که منجر به فروش *کد داوینچی* شد، چیزی است که *رویای* هر نویسنده است که برای یکی از کتابهایش اتفاق بیفتد –این منجر به برانگیختن یک موضوع بحث‌برانگیز جهانی شد.

اکثر داستانهای هیجان‌انگیزی که براون می‌سازد، هرگز توسط اکثر افراد جدی گرفته نشد. به هرحال، *کد داوینچی* در صفحهٔ اولش می‌گوید: "همهٔ شخصیتها و رویدادهای این کتاب، تخیلی است و هر شباهتی به شخص واقعی، زنده یا مُرده، صرفاً تصادفی است."

اما محبوبیت زیاد این کتاب، به خاطر ادعاهایی است که عمیقاً برگرفته از ادراک مشترک ماست، حتی شامل مسیحیان است. یکی از این ادعاها این است که کتاب مقدس به این شکلی که می‌شناسیم، صرفاً مجموعهٔ ساختگی از کتابهاست، شاید حتی کتابهایی که با توطئه و بازی قدرتها و طرحهای شریر خدشه‌دار شده است. این یکی از عبارات کد *داوینچی* است که این توطئه را آشکار می‌کند:

> صوفی پرسید: "چه کسی انتخاب کرد که کدام انجیل را وارد کند؟"
>
> تیبینگ با اشتیاق گفت: "آها! مسئلهٔ عجیب و اساسی مسیحیت! کتاب مقدسی که ما امروز می‌شناسیم، توسط امپراطور بت‌پرست روم، کنستانتین کبیر تنظیم شد."[1]

این روش نسبتاً ناشیانه‌ای برای بیان این مطلب است، اما داستانی که براون در اینجا منتشر می‌کند، دارای اصل و نسب طولانی در بین محققانی است که نسبت به کتاب مقدس شکاک هستند. تصویری که ظاهر می‌شود، این است که تقریباً در سه قرن اول وجود کلیسا، آرایه‌های زیادی از اسناد برای جلب توجه و اقتدار در سراسر امپراطوری روم با یکدیگر به رقابت پرداختند. در ادامهٔ داستان، هر اجتماعی از ایمانداران، مجموعهٔ اسناد خودشان را داشتند که به‌عنوان انعکاسی از تعلیم حقیقی عیسی در نظر می‌گرفتند و مسیحیت، دیگ بزرگ جوشان، متلاطم و کف‌داری از تنوع زیبا و برخورد پرجلال نظرات بود! بعد، در یک روز تاریک در اواسط قرن چهارم، یک گروهک توطئه‌گر و قدرتمند اسقف‌های ترش‌رو در یک شهر استراحتگاه ساحلی کوچک به نام نیقیه جمع شدند (این عادی است، اینطور نیست؟) و با حمایت حامی ثروتمندشان، امپراطور کنستانتین بت‌پرست، همهٔ اینها را به‌سرعت متوقف کردند. این اسقف‌ها با انتشار فهرست اسنادی که *آنها* خیلی دوست داشتند، کاربرد اسناد دیگر را ممنوع کردند و برنامه‌ای را آغاز کردند که به طور نظام‌مند هر مخالفتی را محو کنند و هر سندی را که به‌جرأت دیدگاه متفاوتی از اسناد آنها دربارهٔ عیسی ارائه کند، نابود کنند. بنابراین "کتب رسمی" عهدجدید بسته شد –مانند درِ زندان– و دنیا در تاریکی فرورفت.

شاید من به خاطر جنبهٔ نمایشی، یک یا دو پیرایش را در اینجا بکار برده باشم، اما به نظرم این توصیف نسبتاً خوب از "فیلمی" است که در سرِ بسیاری از انسانها به نمایش درمی‌آید، وقتی سؤال مربوط به کتب رسمی کتاب مقدس و چیزهایی که واقعاً متعلق به آن

است، مطرح می‌شود. حداقل، اکثر مسیحیانی که من می‌شناسم به‌سختی می‌توانند با اطمینان به این سؤال پاسخ دهند: "آیا مطمئنی که به کتابهای درستی نگاه می‌کنی؟"

این هم سؤال مهمی است، چون اگر هدفمان این است که به این نتیجه‌گیری مطمئن دست یابیم که کتاب مقدس از لحاظ تاریخی معتبر است، به طور طبیعی باید مطمئن باشیم که به اسناد درستی رسیدگی می‌کنیم. اگر کسی واقعاً کتابهای دیگر را که داستان متفاوتی را با *اعتبار یکسان* دربارهٔ عیسی می‌گویند، خُرد کرد، لِه کرد، نابود کرد، بسوزاند یا سرکوب کرد، در این صورت اطمینان ما به اینکه کتاب مقدس یک داستان صحیح تاریخی به ما می‌دهد، ضرورتاً به طرز قابل توجهی تضعیف می‌شود.

پس این سؤالی است که باید در این فصل به آن رسیدگی کنیم: آیا اینها اسناد درستی هستند که باید در ابتدا به آنها رسیدگی کنیم؟ به عبارت دیگر، آیا "اناجیل" دیگری وجود دارد (یا شاید وجود *داشت*) که باید به آنها نیز بپردازیم، یا در عوض، به آنها رسیدگی کنیم؟ چگونه مطمئن شویم که *اینها* اسناد درستی برای بررسی هستند و اسناد دیگر درست نیستند؟[۲]

کتب رسمی چیست؟

وقتی دربارهٔ کتب رسمی کتاب مقدس صحبت می‌کنیم، منظورمان فهرست کتابهایی است که از بین کتابهای دیگر، توسط مسیحیان به‌عنوان منابع مقتدر اطلاعات مربوط به عیسی پذیرفته شده‌اند. در واقع کلمهٔ کتب *رسمی یا کانُن*، برگرفته از زبان یونانی است که به *قاعده* یا *معیار* اشاره می‌کند. شما می‌توانید ببینید که چرا مسیحیان از این کلمه برای اشاره به مجموعهٔ کتابهای مقتدرشان استفاده کردند؛ اینها اسنادی هستند که با یکدیگر و منحصراً نشاندهندهٔ *معیاری* هستند که حیات و آموزهٔ مسیحیان باید با آن سنجیده شود، شکل گیرد، ارزیابی شود و در صورت لزوم، اصلاح شود. البته سؤال این است که دقیقاً چگونه این کتب رسمی –فهرست کتابهای مقتدر– بوجود آمدند. آیا این فرایند به ما اطمینان می‌بخشد که به این کتابها تکیه کنیم تا به ما اطلاعات صحیحی دربارهٔ اتفاقات واقعی بدهند؟

چون هدف اولیهٔ ما این است که دربارهٔ رستاخیز عیسی به اطمینان تاریخی دست یابیم، نباید اکنون زمان زیادی را به توصیف و دفاع از کتب رسمی عهدعتیق اختصاص دهیم.[۳] ما در فصل ۷ به این سؤال بازخواهیم گشت. اکنون فقط کافی است که بگوییم تا زمان عیسی، کتب رسمی عهدعتیق از توافق جهانی بهره‌مند شد، و عیسی و پیروان اولیه‌اش، این کتب رسمی را بدون سؤال پذیرفتند.

در رابطه با اهدافمان، مسئلهٔ واقعی این است که کتب رسمی عهدجدید چگونه بوجود آمدند. چیزهای زیادی در خطر است، چون این رویدادها شدیداً دربارهٔ این است که ما چقدر می‌توانیم از لحاظ تاریخی به این اسناد اطمینان داشته باشیم. دلیلش این است. اگر کتب رسمی عهدجدید نتیجهٔ توطئهٔ ناخوشایند افراد قدرتمندی بود که کتابهای دیگری را که از صحت یکسانی برخوردار بودند، سرکوب کردند، در این صورت به‌سختی می‌شد نتیجه‌گیری کرد که عهدجدید، از لحاظ تاریخی قابل اعتماد است. همچنین اگر آنها این کتابهای خاص را صرفاً کتابهای اختیاری بدانند –یعنی اگر دلیل خوبی برای آن نداشتند– در این صورت، به همین اندازه دشوار بود که بگوییم این کتابها تصویر صحیح و قابل اعتمادی از عیسی به ما می‌دهند. نهایتاً، اگر این فرایند ضرورتاً عرفانی بود، می‌توانستیم این چیزها را دربارهٔ آن بگوییم. یعنی اگر هیچ *دلایل تاریخی قابل دستیابی* برای بهره‌وری از این کتابها و نه استثناهای دیگر وجود ندارد، فرضاً یک "احساس" شخصی دربارهٔ حقانیت آنها، در این صورت نمی‌توانیم از لحاظ تاریخی به آنها اطمینان داشته باشیم. به بیان ساده‌تر، اگر می‌خواهیم از لحاظ تاریخی از مطالب اسناد عهدجدید مطمئن باشیم، باید بپرسیم: "آیا دلایل ما برای بررسی این کتابها، در مخالفت با کتابهای دیگر، صحیح است؟"

به طور خلاصه، برای رسیدگی به اصل مطلب، صحیح هستند. اما دستیابی به این نتیجه‌گیری نیازمند تلاش است. ما واقعاً باید دو کار را انجام دهیم. اول، باید در رابطه با نظری که بسیاری از افراد در بیداری *کد داوینچی* پذیرفته‌اند، کاری بکنیم –اینکه کتب رسمی عهدجدید با توطئهٔ اسقفان قدرتمندی ایجاد شد که ناخوشایند و غیرمنصفانه عمل کردند تا تعدادی از اسناد با ارزش یکسان را سرکوب کنند. و دوم، باید بپرسیم که آیا مسیحیان اولیه دلایل خوبی برای بهره‌وری از این اسناد داشتند. اگر هیچ توطئه‌ای برای

سرکوبی اسناد دیگر نبود و اگر مسیحیان اولیه دلایل خوبی برای بهره‌وری از این اسناد داشتند، پس می‌توانیم با اطمینان بگوییم که در واقع به کتابهای درستی رسیدگی می‌کنیم.

دریای کامل اناجیل؟

بیایید با توجه به اینکه آیا توطئه‌ای برای سرکوب اسناد دیگر وجود داشت، آغاز کنیم. هرطور که آن را در نظر بگیرید، این ایده چیزی غیر از کلام کاملاً بی‌معنا نیست و حداقل دلایلی برای این تفکر وجود دارد.

اول از همه، درست نیست که کلیسای اولیه در دریای کتابهایی که تنوع و رنگارنگی از اعتقادات را به نمایش می‌گذاشتند، شناورباشد و آنها (چنانکه بعضی از افراد به طرز رنگارنگی می‌گویند) با پاک کردن جنگل کتابهای کاملاً خوب واکنش نشان دادند تا فقط کتابهای مطلوبشان را نگه دارند. مسیحیان اولیه، صرفاً اعتقادات گوناگونی نداشتند. در واقع، *تنها* آثار مسیحی که تاریخشان با اطمینان به قرن اول نسبت داده شده، آثاری هستند که نهایتاً از عهدجدید ساخته شده‌اند. نه فقط این، بلکه قدیمی‌ترین کتاب دیگر–تاریخش به نیمهٔ اول قرن دوم بازمی‌گردد– توسط گروهی از معلمانی نوشته شد که ما آنها را پدران مابعد رسولان نامیدیم و همهٔ آنها شدیداً از لحاظ آموزه‌ای با کتابهایی که نهایتاً عهدجدید را ساخت، موافق بودند. فقط در اواخر قرن دوم –صد سال پس از نگارش اکثر کتابهایی که نهایتاً عهدجدید را تشکیل دادند– اسنادی ظاهر شدند که به طرز مهمی از تعلیم این کتابهای اولیه منحرف شدند. حتی در این هنگام، این آثار متأخر، آگاهی از کتابهای اولیه را نشان می‌دهند، که آنها را به‌عنوان چالشهای محض نسبت به سنت قدرتمند و پذیرفته شده، مشخص می‌کند.

پس در اینجا نکته چیست؟ این ایده که دریای جوشان و متلاطمی از "اناجیل" و اسناد دیگری وجود داشت که باید در دو قرن اول تاریخ مسیحی از بین آنها انتخاب می‌کردند، صرفاً نادرست است. کتابهای عهدجدید بود و بعد –یک قرن بعد– کتابهایی که ظاهر شد و سعی می‌کرد آنها را به چالش بکشد.

دوم، همهٔ نظریه‌های توطئه به این دریای جوشان و متلاطمی بستگی دارد که در طول قرون متعدد پیش از اسقفان قرن چهارم اصرار داشتند که آن را خاموش کنند، اما ظاهراً کلیسا این کتابهای عهدجدید ما را خیلی زودتر از محورهای زمانی نظریهٔ توطئه، به‌عنوان کتابهای مقتدر شناسایی کرد. معمولاً شکاکان ادعا می‌کنند که هیچ کتب رسمی وجود نداشت، مگر اینکه بعضی از شوراها یا اسقفان، آن را در قرن چهارم تدوین کردند. اما در واقع، شواهد نشان می‌دهند که اگرچه کلیسا دربارهٔ اقتدار تعداد کمی از کتابهای عهدجدید در قرن چهارم مناظره کرده، مسیحیان به طور گسترده متوجه شدند که اکثر چیزهایی که به‌عنوان عهدجدید خود مقتدر می‌دانیم، به زمانی دیرتر از پایان قرن دوم نسبت داده نشده‌اند. در واقع، آنها به طور گسترده، اکثر این کتابها را (از جمله اکثر یادداشتهای پولس) تا اواخر قرن یکم، به‌عنوان کتابهای مقتدر شناسایی می‌کنند.

وقتی به چهار انجیل می‌رسیم –متی، مرقس، لوقا و یوحنا– دلایل خوبی داریم که فکر کنیم کلیسا آنها را منحصراً در اوایل، خیلی پیش از قرن چهارم، به‌عنوان کتابهای مقتدر شناسایی کرده است. یک شاهد بسیار جالب برای این مبحث، اسقف ایرنیوس، اهل لیون است که در حدود ۱۸۰ میلادی نوشت که شایسته بود که خدا چهار انجیل را به کلیسا بدهد، چون ما چهار گوشهٔ زمین و چهار باد را داریم. اکنون در طول سالها، بعضی از افراد از مسخره کردن ایرنیوس دربارهٔ این نکته دست نکشیده‌اند؛ آنها می‌گویند کدام آدم احمقی ادعا می‌کند: "چهار باد وجود دارد، پس البته که باید چهار انجیل وجود داشته باشد"؟ او چطور انتظار دارد که کسی را قانع کند؟ اما صبر کنید. ایرنیوس سعی نمی‌کند در اینجا یک استدلال *منطقی* ارائه کند. او اساساً سعی نمی‌کند شکاکان را با این استدلال *قانع کند*. خیر، او فقط یک نکتهٔ *زیباشناسی* را دربارهٔ زیبایی و شایستگی و درستی وجود *چهار* انجیل برای مسیحیان بیان می‌کند، نکته‌ای که اساساً در گوش افرادی طنین‌افکن خواهد شد که *از قبل قانع شده‌اند* و فقط باید اعتقادشان تأیید شود. در اینجا یک نکتهٔ تاریخی وجود دارد. اینکه ایرنیوس چنین استدلالی می‌کند –سعی نمی‌کند شکاکان را متقاعد کند که به همراه ایمانداران حقیقی لذت برده و تأیید کنند– تشخیص گسترده‌ای را نشان می‌دهد که به ۱۸۰ میلادی بازمی‌گردد، که در واقع *چهار انجیل* و *فقط* چهار انجیل وجود داشت.

اما این ریسمان در اینجا به پایان نمی‌رسد. به عقب‌تر برمی‌گردیم، ظاهراً شهید جاستینِ مدافع (نگارش در حدود ۱۵۰ میلادی) چهار انجیل مقتدر را پذیرفته بود، همانطورکه نگارش برادری به نام پاپیاس در اوایل ۱۱۰ میلادی آن را پذیرفته بود. علاوه بر اینها، حتی شواهد برانگیزنده‌ای وجود دارد که پاپیاس در هنگام پذیرش سه انجیل دیگر در کنار نگارش انجیل خودش، از *یوحنای رسول* نقل قول کرد.[۴]

نکته این است. تصویری که به طور متداول از مسیحیت اولیه به‌عنوان محل نشو و نمای جالب نویسندگان انجیل و رسالات متفاوت پذیرفته شده بود، همگی به یک اندازه برای پذیرش با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند، تا اینکه تعدادی از اسقفان قرن چهارم و امپراطور بت‌پرست‌شان، آنها را خاموش و محو کرد، این فقط چرندیاتی برای فروش یک کتاب است. واقعیت تاریخی این است که اکثر اسناد عهدجدید، مخصوصاً چهار انجیل، در اوایل به‌عنوان کتب مقتدر شناسایی و تصدیق شدند، و آثاری که ادعا می‌کنند این آمار کلی را "به چالش می‌کشند"، فقط یک یا چند قرن بعد آغاز شد. اکنون اگر این درست باشد، ما قدم مهمی را به سوی پایه‌گذاری اطمینان تاریخی از کتب رسمی عهدجدید برداشته‌ایم: صرفاً هیچ توطئه‌ای برای بهره‌وری از این کتابها و سرکوب کتابهای دیگری "با درستی و صحت یکسان، ولی شرم‌آور" وجود نداشت.

آنها انتخاب نکردند-آنها دریافت کردند

با این حال یک سؤال باقی می‌ماند. حتی اگر اسناد عهدجدید با اهداف کاذب یا بدخواهانه به رسمیت شناخته نمی‌شدند، ما باید بپرسیم که آیا مسیحیان اولیه، نهایتاً دلایل محتمل و تاریخی معتبری داشتند تا این اسناد را انتخاب کنند که به رسمیت بشناسند.

اما صبر کنید. من در پاراگراف قبلی سخنان اشتباهی را بیان کردم. مسیحیان اولیه هرگز دربارهٔ این صحبت نکردند که خودشان "انتخاب کردند" که کدام کتابها باید در کتب رسمی قرار گیرند. می‌توانید از آنها بپرسید: "چرا این والدین را انتخاب کردید؟" همانطورکه می‌پرسید "چرا این کتابها را انتخاب کردید؟"

حقیقت این است که این مسیحیان اولیه به هیچ عنوان چنین تفکری دربارهٔ آن نداشتند. بارها و بارها، وقتی دربارهٔ این نوشتند که کدام کتابها به رسمیت شناخته شدند و کدام کتابها به رسمیت شناخته نشدند، آنها اینطور گفتند که "ما *دریافت کردیم*" و "این کتابها به *دست ما رسید*". ادراک آنها از نقش‌شان در این فرایند به‌عنوان انگشت قضاوت‌کننده، اشاره‌کننده، *انتخاب‌کننده* نبود، بلکه دستی باز به طرف بالا، پذیرا و *دریافت‌کننده* است.

توجه کنید، این فقط یک نکتهٔ مفهومی یا (هنوز) یک نکتهٔ روحانی نیست. این یک نکتهٔ تاریخی است و شدیداً به تصویر ذهنی ما از نحوهٔ رخداد فرایند به رسمیت شناختن مربوط می‌شود. این ایده که کلیسای اولیه کدام کتابها را "انتخاب کرد" که به رسمیت شناخته شوند، استنباط می‌کند که آنها با یک لوحهٔ خالی و یک سری کتابهای غیرمتفاوت آغاز کردند و بعد فرایند ارزیابی این کتابها را آغاز کرده و تصمیم گرفتند که باید به کدام‌یک امتیاز ویژه‌ای را اختصاص دهند. اما هرگز به این شکل اتفاق نیفتاد، برای هیچ‌یک از مسیحیان اولیه اینطور نبود. در واقع، هریک از آنها، واقعاً هر نسل با یک لوحهٔ خالی آغاز نکردند، بلکه با گروهی از کتابهای مقتدر آغاز کردند که از نسل قبلی به *ارث برده بودند* و در عوض، آن نسل ازنسل قبل از خودش *به ارث برده بود* و به این ترتیب تا نسل رسولان ادامه می‌یافت. حقیقتاً، گاهگاهی یک نفر این دسته از کتابهای ارثی را به‌نوعی به چالش می‌کشید و مسیحیان باید به آن رسیدگی می‌کردند. اما این حقیقت باقی می‌ماند که آنها فقط دربارهٔ *انتخاب* یا *تصمیم‌گیری* صحبت نکردند، بلکه فقط دربارهٔ *دریافت چیزی که به دست‌شان رسیده بود*، صحبت کردند. اساساً در حالت فروتنی بود. آنها دریافت کردند؛ انتخاب نکردند.

آنها دلایل خوبی داشتند

ما هنوز می‌توانیم بپرسیم که چگونه این مسیحیان اولیه توانستند *بسیار* مطمئن باشند کتابهایی که به‌عنوان کتب مقتدر شناخته‌اند، واقعاً کتب درست بودند. وقتی چالشهایی نسبت به سنت ارثی ایجاد شد، بعضی می‌گویند این به آن کتاب تعلق *نداشت*، عده‌ای دیگر اصرار می‌ورزند که این به آن کتاب تعلق *داشت*، آنها چگونه پاسخ دادند؟ آیا مسیحیان اولیه معیار محکمی دارند که بگویند: "بله، ما واقعاً بسیار مطمئن هستیم که این

کتابهایی که دریافت کرده‌ایم، تعلق دارند و دلیلش این است"، یا "نه، ما تقریباً مطمئن هستیم که این کتابها تعلق ندارند و دلیل شکستشان این است"؟ به عبارت دیگر، آیا انها *صرفاً کورکورانه* چیزی را که به دستشان رسیده بود، دریافت کردند، یا دلایل خوب و موجهی برای پذیرش این کتابها داشتند؟

پاسخ این است که آنها واقعاً این دلایل و معیارها را داشتند، و چهار مورد از آنها ظاهراً آزمون اولیهٔ آنها شد: رسالتی، قدمت، درستی و جهانی بودن.

اگر ما فضا و زمان داشتیم، همهٔ منابع اولیه را مورد بحث قرار می‌دادیم، منابعی که مسیحیان می‌گفتند چرا کلیسا باید یا نباید کتابهای خاصی را به‌عنوان کتابهای مقتدر بپذیرد و از طریق این مطالعه می‌دیدیم که این چهار معیار (و بقیه) ظاهر می‌شوند. اما این فضا و زمان را نداریم، به هرحال این یک کتاب کوتاه است! خوشبختانه، یک سند قدیمی‌تر حداقل سه معیار از این چهار معیار را نشان می‌دهد که در یک جا بکار رفته است. این سند، کتب رسمی موراتوریان (یا قطعهٔ موراتوریان) نامیده می‌شود، و ترجمهٔ لاتین قرن هفت یا هشت از سندی است که در ابتدا به یونانی نوشته شد، احتمالاً در اواخر قرن دوم بود. شما می‌توانید متن کامل آن را در هر کتاب خوب و جامعی دربارهٔ کتب رسمی ببینید (به ضمیمه مراجعه کنید)، اما در اینجا کافی است که فقط چند جمله از این توضیحات را دربارهٔ نحوهٔ بکارگیری معیار ما نقل قول کنیم. بیایید با مهمترین مورد آغاز کنیم: رسالتی.

دلیل۱: رسالتی

رسالتی، یک کلمهٔ پیچیده با مفهومی ساده است. نسبتاً با صراحت اشاره می‌کند که یک سند توسط رسول عیسی یا یکی از همراهان نزدیک رسول عیسی نوشته شده است. بارها و بارها، نویسندهٔ کتب رسمی موراتوریان به طور خاص به این آزمون تکیه می‌کند تا از کتابهای رسمی دفاع کند. پس به‌عنوان مثال می‌گوید: "انجیل چهارم توسط یوحنا، یکی از شاگردان نوشته شد." او دربارهٔ انجیل لوقا می‌گوید این "با اقتدار پولس، توسط لوقا" نوشته شد و همچنین دربارهٔ نامه‌های پولس می‌گوید "پولس رسول مبارک... می‌نویسد... به نام، برای هفت کلیسا."[۵]

رسالتی، به طور قابل ملاحظه، مهمترین معیار کلیسای اولیه بود که برای شناسایی و دفاع از کتب رسمی بکار می‌رفت. این ایده عمیقاً ساده و قدرتمند بود: هر کسی نمی‌توانست کتابی دربارهٔ عیسی بنویسد و انتظار داشته باشد که کلیسا به‌عنوان کتب مقدس تصدیق کند. خیر، این سطح از اقتدار مختص به کسانی بود که عیسی خودش به طور خاص به‌عنوان رسول منصوب کرده بود و برای تعداد اندکی از همراهان منتخب این رسولان بود.

یک موضوع جالب که باید در اینجا توجه کنید، این است که چگونه بسیاری از افراد در قرن دوم تا ششم می‌توانستند نویسندهٔ کتب مقدس باشند و سعی کنند *با افزودن نام رسولان و سایر پیروان قرن یکم عیسی به اسنادشان*، کلیسا را فریب دهند! چرا این کار را کردند؟ ساده است: آنها می‌دانستند که در دنیا این فرصت را ندارند که به‌عنوان صاحبان اقتدار شناخته شوند، مگر اینکه بتوانند کتابهایشان را به‌عنوان کتابهایی که از یک رسول یا همراه رسالتی سرچشمه می‌گیرد، منتقل کنند.

دلیل ۲: قدمت

معیار قدمت با رسالتی، ارتباط نزدیکی داشت، در واقع، احتمالاً در ابتدا برای کمک به تعیین این موضوع به کار می‌رفت که آیا یک کتاب واقعاً رسالتی بود. به بیان ساده‌تر، برای اینکه یک کتاب از اقتدار رسول برخوردار باشد، باید قدیمی باشد و تاریخش به قرن یکم بازگردد. کتابهایی که بعد از آن نوشته شده بودند، صرفاً واجد شرایط نبودند، چون همهٔ رسولان تا آغاز قرن دوم از دنیا رفته بودند. بنابراین، قدمت، رسمیت کتب را *تضمین* نمی‌کرد، اما فقدان قدمت، بلافاصله از آن *جلوگیری می‌کرد*.

این دقیقاً همان چیزی است که در کتب رسمی موراتوریان می‌بینیم که کتابی را به نام *شبان هِرماس* رد می‌کند، چون "بعدها در دوران ما در شهر روم، توسط هِرماس نوشته شد... و بنابراین... نمی‌تواند تا آخر دنیا در ملأعام، در کلیسا برای مردم یا در بین انبیا که تعدادشان کامل است یا در بین رسولان خوانده شود."[۶] تازه واردان، مسیحیان اولیه گفتند که نباید بکار برده شوند!

دلیل ۳: درستی

معیار سوم برای به رسمیت شناختن، این بود که یک کتاب باید با معیار حقیقتی که در سنت آموزه‌ای از عیسی به دست ما رسیده، تطابق داشته باشد. در ابتدا، اکثر بخشهای این سنت، شفاهی بود که سالها به طور شفاهی منتقل شد. اما به مرور زمان و با نگارش اناجیل و رسالات گوناگون که متعاقباً به‌عنوان کتب مقتدر پذیرفته شد، کتب رسمی به معیاری تبدیل شد که کتابهای دیگر با آن سنجیده می‌شدند. بنابراین، اگر کتابی ظاهر می‌شد که تعلیمش برخلاف کتابهای مقتدر از پیش شناخته شده بود، رد می‌شدند. پس نویسندهٔ کتب رسمی موراتوریان دربارهٔ چهار انجیل می‌گوید: "اگرچه نظرات مختلفی در کتابهای متعدد انجیل تعلیم داده شده، اما تغییری در ایمان ایمانداران ایجاد نمی‌کند، چون همهٔ مطالب دربارهٔ تولد، مصائب، رستاخیز، گفتگو با شاگردانش، [و] بازگشت مجددش، توسط یک روح حاکم در همهٔ آنها اعلام شده است."[۷] نه تنها چهار انجیل، رسالتی و قدیمی بودند؛ بلکه با معیار حقیقت سازگار بودند و بنابراین بی‌تردید به‌عنوان کتب مقتدر پذیرفته شدند.

دلیل ۴: جهانی بودن

یکی از معیارهایی که در دفاعیهٔ کلیسای اولیه برای پذیرش کتب رسمی به‌عنوان معیار مهمی اثبات شد، جهانی بودن است. این ایده معتقد است که تنها کتابهایی که به‌عنوان کتب مقتدر شناخته شده‌اند، کتابهایی بودند که مسیحیان در هر بخش از دنیای شناخته شده، بکار برده و ارزشمند دانستند. اگر کتابی از یک فرقهٔ خاص ظاهر می‌شد یا فقط در یک بخش خاص از جهان بکار می‌رفت، آن کتاب رد می‌شد. از طرف دیگر، کتابی که به دلایلی مورد سؤال بود، اگر توسط مسیحیان سراسر دنیا بکار می‌رفت، می‌توانست پرونده‌اش را به‌شدت تقویت کند. واقعاً کاربرد گستردهٔ عبرانیان و مکاشفه بر این دو کتاب تأثیر گذاشت که نهایتاً به‌عنوان کتب رسمی شناخته شدند.

پس... آیا ما کتابهای درست را در اختیار داریم؟

این مطالب ما را به کجا می‌رسانند؟ خُب، اول از همه ما را به این نتیجه‌گیری استوار می‌رسانند که کتب رسمی عهدجدید، نتیجهٔ توطئهٔ شریرانه و متأخر نیست که برای یک سری کتابها امتیاز ویژه‌ای قائل شود و کتابهای دیگر را که "دیدگاه متفاوتی" دربارهٔ عیسی به ما داده‌اند، سرکوب کند. در واقع، هیچ کتاب "دیگری" تا مدتها وجود نداشت، و فقط در آن زمان به‌عنوان چالش واکنش‌پذیر نسبت به سنت پابرجا و بسیار قدرتمند بود. این به ما اطمینان زیادی می‌بخشد که مسیحیان اولیه، چنانکه امروزه می‌گوییم، فقط به عرفان یا بخت و اقبال یا احساس مبهمی نسبت به حقیقت متوسل نشدند، تا از کتب رسمی خود دفاع کنند. بلکه برعکس، دلایل خوب، موجه و حتی دلایل تاریخی معناداری داشتند تا توضیح دهند که چرا *این* کتابها برخلاف کتابهای دیگر، بهترین کتابها برای حفظ زندگی و تعالیم عیسی بودند: آنها رسالتی بودند (و بنابراین قدیمی هم بودند)، با حقیقتی که تا نسلها منتقل شده بود، تطابق داشتند و مسیحیان دنیا برای آنها ارزش زیادی قائل بودند و به‌عنوان کتب مقتدر تصدیق کردند.

پس وقتی به این سؤال می‌رسیم: "آیا ما کتابهای درست را در اختیار داریم؟" اینطور دربارهٔ آن فکر کنید: هیچ‌یک از اسنادی که عهدجدید ما را می‌سازند، نهایتاً در این آزمونهای بسیار منطقی ناکام نمی‌شوند. قطعاً تعدادی از کتابهای ما بیش از سایر کتابها طول کشید تا این آزمونها را قانع کند، اما درنهایت، کلیسا هریک از آنها را به‌عنوان کتابهایی که به طور کامل معیار کتب مقتدر را ارضا می‌کنند، تصدیق کرد. چنانکه به طور قابل ملاحظه، بر اساس معیار منطقی، هیچ کتابی در کتب رسمی عهدجدید ما نیست که *نباید* در بین آنها باشد. همهٔ آنها قدیمی، رسالتی، مطابق معیار موروثی حقیقت هستند و به طور گسترده تصدیق شده‌اند. به عبارتی، آنها شاهدان معتبری برای زندگی و تعالیم عیسی هستند.

بعلاوه، و شاید مهمتر از همه، هیچ سندی در کل تاریخ جهان نبوده که متعلق به کتب رسمی *باشد*، اما در این کتابها نباشد. قطعاً بعضی از کتابها در قرون اولیهٔ کلیسا باعث ناخشنودی و شگفتی شدند، اما نهایتاً همهٔ آنها سنجیده شدند و قدمت نداشتند، رسالتی و درست نبودند یا به طور گسترده تصدیق نشدند، یا بعضی از آنها ترکیبی از اینها بود. ما به‌عنوان مثال مشاهده کردیم که *شبان هِرماس*، از لحاظ قدمت شکست خورد و بنابراین از لحاظ رسالتی هم شکست خورد. چون توسط هرماس نوشته شده بود، نه یک رسول یا همراه نزدیک رسول و مسیحیان اولیه گفتند، این نمی‌توانست بخشی از کتب رسمی مقتدر باشد. *انجیل پطرس*، در کنار کتابهای متعدد دیگر، در دو بخش شکست خورد: (۱) ادعا می‌کرد چیزهایی را آشکار می‌کند که عیسی "در خلوت" تعلیم می‌داد –چیزهایی برخلاف مطالبی که همه دربارهٔ تعالیم عمومی عیسی می‌دانستند– بنابراین در آزمون درستی شکست خورد؛ و (۲) فقط در بخشهای پراکنده و منزوی کلیسا بکار می‌رفت، بنابراین در آزمون جهانی بودن هم شکست خورد. شاید معروفترین کتاب، *انجیل توما* بود که نهایتاً به‌عنوان کتاب مقتدر رد شد، نه فقط به خاطر اینکه احتمالاً تا قرن دوم به طور کامل نوشته نشده بود (یعنی توسط توماى رسول نوشته نشد، کسی که تا آن زمان واقعاً از دنیا رفته بود)، بلکه چون شامل تعالیمی بود که همه می‌دانستند بیگانه بود و حتی خلاف تعالیم عمومی معروف عیسی بود.

بگذارید نکته را اینطور مطرح کنم: اگر شما یک لوحهٔ خالی داشتید، فرصتی که کتب رسمی عهدجدید خود را بسازید، چه کار می‌کردید؟ چگونه فهرست اسناد باستانی را که باید مورد اعتماد باشد، در مقابل اسنادی که نباید مورد اعتماد باشد، تعیین می‌کردید؟ آیا واقعاً فکر می‌کنید که می‌توانستید معیاری بهتر از این داشته باشید که، "برای اینکه یک کتاب قابل اعتماد باشد:

۱. باید توسط کسانی نوشته یا تصویب شود که نزدیکترین اشخاص به عیسی بودند (قدمت و رسالتی)؛
۲. نباید متفاوت از چیزی باشد که ما همیشه به‌عنوان تعلیم عیسی شناخته‌ایم (درستی)؛ و

۳. نباید فرقه‌ای یا کوته‌نظرانه باشد، بلکه باید به طور گسترده در بین مسیحیان بکار رود (جهانی بودن)"؟

صراحتاً، به نظرم ارائهٔ چیزی بهتر از این، بسیار دشوار می‌بود.

در تأکید بر نکتهٔ مورد نظر، دقیقاً کدام کتابهای عهدجدید کنونی ما را از کتب رسمی جدیدتان برای "کتابهای قابل اعتماد" برمی‌داشتید، و این چه تغییراتی در متن آموزهٔ مسیحی ایجاد می‌کرد؟ بعلاوه، بر چه کتابهای دیگری تأکید می‌کردید که *باید* وارد کتب رسمی شوند؟ آیا *شبان هِرماس* را به‌زور وارد می‌کردید، اگرچه اکثر مسیحیان اولیه می‌دانستند که این توسط یک نفر به طور تصادفی، یک قرن پس از مرگ عیسی نوشته شده است؟ آیا شما بر *انجیل پطرس* تأکید می‌کردید، که توسط پطرس نوشته نشده بود و تلاش آشکار برای نفوذ در تعالیم "مخفی" عیسی بود که هیچ‌کس قبلاً نشنیده بود (باور کنید، او واقعاً اینطور می‌گفت)؟ یا *انجیل توما* چطور، که توسط توما نوشته نشده بود و نیازمند این بود که چنین عباراتی را به رسمیت بشناسید:

شمعون پطرس به آنها گفت: "بگذار مریم ما را ترک کند، چون زنها لایق حیات نیستند."

عیسی گفت: "من خودم او را هدایت خواهم کرد تا او را مرد بسازم، تا او هم بتواند روح زنده‌ای مانند شما مردها شود. چون هر زنی که خودش را مرد کند، وارد ملکوت آسمان خواهد شد."[۸]

(بله، واقعاً این را می‌گوید.) نکته را می‌بینید؟ اگر با توجه به همهٔ اینها صادق باشیم، شک دارم که ما نهایتاً بتوانیم مجموعه‌ای بهتر از اسناد قابل اعتماد کلیسای اولیه داشته باشیم.

در واقع، وقتی دربارهٔ آن فکر می‌کنید، ظاهراً مسیحیان اولیه، نسبتاً به‌خوبی اسنادی را که باید به‌عنوان راهنماهای قابل اعتماد حرفها و اعمال عیسی در نظر گرفته می‌شدند، شناسایی کردند. از یک طرف، اصلاً به نظر نمی‌رسد که آنها در نوعی توطئهٔ بازی قدرت شرکت داشتند تا کاملاً *سایر* اسناد خوب را سرکوب کنند. از طرف دیگر، اسنادی که به‌عنوان اسناد مقتدر از آنها دفاع *کردند*، ظاهراً دلایل نسبتاً قاطعی به نفع آنها دارند.

اگر قضیه این است، پس نباید بترسیم که به نوعی، به اسناد اشتباه دست یافته‌ایم -یعنی در واقع اسناد دیگری در یک جایی وجود دارند که می‌توانستند تصویری بهتر از عهدجدید، از هویت عیسی و کارهایش به ما بدهند. در واقع، ما می‌توانیم مطمئن باشیم که کتابهایی که در اختیار داریم، واقعاً بهترین کتابها هستند؛ قدیمی‌ترین، قابل اعتمادترین و به عبارتی، معتبرترین کتابها هستند.

البته، اگر نویسندگان این اسناد واقعاً سعی می‌کردند اطلاعات صحیح را منتقل کنند، این برای اهداف ما اهمیت داشت.

اما اگر این کار را نمی‌کردند، چه می‌شد؟

---

۱. دان براون، *کد داوینچی: یک داستان* (New York: Doubleday,2003)، ۲۳۱.

۲. من در این فصل به طور خاص به این کتابها تکیه کرده‌ام: کرگ اِل. بلومبِرگ، *آیا هنوز می‌توانیم به کتاب مقدس ایمان داشته باشیم؟ اشتغال نهضت انجیلی به سؤالات معاصر* (Grand Rapids,MI: Brazos, 2014)، اِف. اِف. بروس، *کتب رسمی کتاب مقدس* (Downers Grove, IL: IVP Academic, 1988)؛ سی. ای. هیل، *چه کسی اناجیل را انتخاب کرد؟ بررسی توطئهٔ بزرگ انجیل* (Oxford: Oxford University Press, 2010)؛ پُل دی. وِگنِر، *سفری از متون به ترجمه‌ها: منشأ و توسعهٔ کتاب مقدس* (Grand Rapids, MI: Baker Academic, 1999).

۳. برای رسیدگی دقیق به کتب رسمی عهدعتیق و مخصوصاً مناظره دربارهٔ کتب مشکوک، به کتاب وِگنِر، *سفر*، ۱۰۱- ۱۳۰ مراجعه کنید؛ اِف. اِف. بروس، "عهدعتیق"، بخش ۲ در کتب رسمی کتاب مقدس.

۴. برای این استدلال به هیل، *چه کسی اناجیل را انتخاب کرد؟*، ۲۰۷- ۲۲۵ مراجعه کنید.

۵. نقل قول در وِگنر، *سفر*، ۱۴۷ و در جی. استیونسون، ویرایش، *یوسی بیوس جدید: اسنادی که تاریخ کلیسا را به ۳۳۷ میلادی توضیح می‌دهند*، ویرایش ۳، کشیش دبلیو. اچ. فرند (Grand Rapids, MI:Baker Academic, 2013)، ۱۳۷-۱۳۸.

۶. نقل قول در وِگنِر، *سفر*، ۱۴۸؛ اِستیونسون، *یوسی بیوس جدید*، ۱۳۸.

۷. نقل قول در وِگنِر، *سفر*، ۱۴۷؛ اِستیونسون، *یوسی بیوس جدید*، ۱۳۷.

۸. *انجیل توما*، ذکر ۱۱۴؛ ترجمهٔ انگلیسی بازگو شده در بلومبرگ، *آیا ما هنوز می‌توانیم به کتاب مقدس ایمان داشته باشیم؟* ۷۳.

۵

اما آیا من می‌توانم به تو اعتماد کنم؟

"خیابانها بسیار شلوغ است. صدای جمعیت مانند شب سال نو در شهر است. یک لحظه صبر کنید... اکنون دشمن در بالای تیرک قابل رؤیت است. پنج – پنج دستگاه بزرگ. اولی از رودخانه عبور می‌کند. من می‌توانم از اینجا ببینم... یک خبرنامه به من داده‌اند... کپسولهای مریخی در سراسر کشور فرومی‌ریزند. یکی در خارج از بوفالو، یکی در شیکاگو، سنت لوئیس... ظاهراً زمان و مکانش تعیین شده... اکنون ماشین اول به ساحل می‌رسد. او به تماشا می‌ایستد، شهر را نظاره می‌کند... منتظر دیگران می‌شود. آنها مانند ردیف برجهای تازه در قسمت غربی شهر برمی‌خیزند... اکنون دستهای فلزی‌شان را بلند می‌کنند. *اکنون، این پایان است.* دود برمی‌خیزد... دود سیاه بر روی شهر به حرکت درمی‌آید. اکنون مردم درسرک ها آن را می‌بینند! به طرف رودخانهٔ شرقی می‌دوند...

هزاران نفر از آنها مانند موش صحرایی، سرزده به آنجا می‌روند! اکنون دود با سرعت بیشتری پخش می‌شود. به میدان تایمز رسید. مردم سعی می‌کنند از آن فرار کنند، اما فایده‌ای ندارد. آنها مانند مگس می‌افتند! اکنون دود از سرک ششم عبور می‌کند... سرک پنجم... صد یارد دورتر... این پنجاه فوت است..."

[سپس صدای خفه شدن، بعد چالش، بعد سکوت. بعد صدای خِش خِش موجهای هوایی:] "2X2L به CQ... 2X2L به CQ... نیویورک؟ کسی روی خط نیست؟ کسی روی خط نیست؟ کسی نیست..."[1]

روز یکشنبه، ۳۰ اکتبر ۱۹۳۸، حدود ۸:۱۵ شب، این برنامهٔ خبری است که مردم با تنظیم دستگاهشان با برنامهٔ پخش کلمبیا (CBS)، در سراسر کشور شنیدند. در طول چند دقیقه، تولیدکنندهٔ ایستگاه نیویورک، با شهردار عصبانی میدوِستِرن روی خط تلفن بود که از ایستگاه می‌خواست برنامه‌اش را قطع کند، چون جمعیت در سرکهای شهرش تجمع کرده بودند. بلافاصله پس از آن، گزارشگران از ایستگاههای خبری دیگر به ادارهٔ مرکزی CBS هجوم آوردند و خواهان پاسخگویی بودند. تهیه‌کننده، صحنه را چنین توصیف می‌کند:

> ساعات بعدی، یک کابوس بود. ناگهان ساختمان مملو از انسانها و اونیفورم‌های سورمه‌ای بود... نهایتاً رسانه‌ها به دنبال ترس و وحشت، ما را رها کردند. خبر مرگ چند نفر را شنیدیم؟ (ضمناً از هزاران نفر از آنها آگاه بودند.) دربارهٔ هجوم مهلک در سالن جِرسی چه می‌دانستیم؟ (ضمناً این یکی از تعداد بسیار بود.) چه تعداد مرگ و میر داشت؟ (چاله‌ها باید از اجساد پر می‌شدند.) خودکشی‌ها؟ (آیا دربارهٔ مورد سرک کنار رودخانه نشنیده‌اید؟) همهٔ اینها در حافظه‌ام نسبتاً مبهم و وحشتناک است.[2]

نهایتاً درمی‌یابیم که خوشبختانه، آن شب هیچ مرگی به همراه نداشت، نه از هجوم یا ترافیک یا خودکشی. کسی هم در دست مریخی‌ها نبود. چون "برنامهٔ خبری" که با این شایعه بسیاری را در آن روز وحشت‌زده کرد، در واقع فقط یک برنامهٔ رادیویی بود، یک تولید نمایشی از داستان اِچ. جی. وِلز، *جنگ دنیاها*.

مردم همیشه تعجب کرده‌اند که چه چیزی جمعیت را به خاطر یک برنامهٔ رادیویی وحشت‌زده کرد. یعنی آنها قبلاً نمایش تخیلی را شنیده بودند؛ واقعاً "جنگ دنیاها"،

بخشی از مجموعه‌ای به نام *نمایش عطارد در هوا* بود. اما در این مورد، عوامل متعددی – ترس از آغاز جنگ با آلمان، این حقیقت که آگهی‌های تبلیغاتی با فاصله‌ای بیش از حد معمول در این برنامه بودند، تعدادی از شنوندگان آغاز برنامه را از دست دادند، چون یک برنامهٔ معروف در یک شبکهٔ دیگر به درازا کشید– یک طوفان واقعی ایجاد کرد که باعث شد تعداد زیادی از مردم *واقعاً فکر کنند که مریخی‌ها به شهر نیویورک هجوم آورده‌اند!*

مقایسهٔ این صحنه با گزارشات زندگی عیسی در کتاب مقدس جالب است. شاید مانند بسیاری که به برنامهٔ CBS دربارهٔ "جنگ دنیاها" گوش دادند، ما صرفاً هدف نویسندگان کتاب مقدس را اشتباه درک می‌کنیم؟ شاید آنها واقعاً سعی نمی‌کردند به ما بگویند واقعاً چه اتفاقی می‌افتاد، بلکه کار دیگری می‌کردند، شاید داستان خیالی می‌نوشتند، افسانه می‌ساختند، یا حتی سعی می‌کردند فریب بدهند؟ به عبارت دیگر، با این آگاهی، اکنون می‌توانیم بسیار مطمئن باشیم:

۱. که ترجمه‌های ما از دست‌نوشته‌های کتاب مقدس معتبر است،
۲. دست‌نوشته‌های کتاب مقدس ما به‌درستی انعکاسی از مطالب اصلی است، و
۳. در واقع، ما برای دستیابی به اطلاعات، به اسناد درست و بهترین اسناد نگاه می‌کنیم،

سؤال بعدی این است که آیا می‌توانیم مطمئن باشیم که کسانیکه اسناد کتاب مقدس را نوشتند، خودشان *قابل اعتماد* بودند؟ آیا واقعاً می‌خواستند به‌درستی به ما بگویند چیزی که به آن ایمان داشتند، اتفاق افتاده بود؟[۳]

جستجوی سرنخ‌ها

نکتهٔ جالب دربارهٔ شکست افتضاح "جنگ دنیاها" این است که بارها و بارها در طول برنامه، پخش‌کنندگان برنامه، سرنخهایی می‌دادند که برنامه‌ای که گوش می‌کنید، گزارش خبری واقعی نیست، بلکه نمایش خیالی است. آنها سرنخهای نامحسوس هم نبودند. به‌عنوان مثال، اولین کلمه که از امواج هوایی پخش شد، این بود: "سیستم پخش برنامهٔ کلمبیا و ایستگاههای وابسته به آن، اورسان وِلز و تئاتر مریخ در جنگ *دنیاها*، کاری از اچ.جی. وِلز در حال پخش است."[۴] همچنین کلمات بعدی پس از خفگی این شخص با

گاز مریخی این بود: "شما به پخش برنامهٔ CBS از اورسان وِلز و تئاتر مریخ گوش می‌کنید که از نمایش اصلی جنگ *دنیاها*، کاری از اچ. جی. وِلز است. اجرای نمایش پس از یک میان‌پردهٔ کوتاه ادامه خواهد یافت."[۵] برنامه برای اجرای پیامهای بازرگانی، چهار بار در طول پخش قطع شد. اگرچه CBS ملزم شد که آن شب، *در کل شبکهٔ ملی‌اش، سه بار* دیگر اعلام کند که واقعاً به مریخ حمله نشده بود!

> برای شنوندگانی که امشب از ۸ تا ۹ شب به وقت استاندارد شرقی، به برنامهٔ اورسان وِلز "پخش برنامهٔ تئاتر مریخی" گوش می‌دادند و متوجه نشدند که این برنامه، صرفاً تنظیم مدرن داستان معروف جنگ *دنیاها*، نوشتهٔ اچ.جی.وِلز است، این حقیقت را که چهار بار در برنامه به‌وضوح مطرح شده، تکرار می‌کنیم، که درحالیکه مانند همهٔ داستانها و نمایشها، اسامی بعضی از شهرهای آمریکایی بکار رفته، اما کل داستان و همهٔ وقایعش، خیالی هستند.[۶]

مردم برای فریاد زدن –و این نکتهٔ CBS در این اعلامیهٔ نهایی تمسخرآمیز بود– باید به سرنخها گوش می‌دادند! آنها باید بر اساس شاخص‌های برنامه درک می‌کردند که این واقعاً قصد ندارد رویدادهای واقعی را گزارش دهد. همه چیز در مقابلشان بود.

حالا به سؤال خودمان بازگردیم، اکنون باید بپرسیم که آیا کتاب مقدس چنین سرنخهایی می‌دهد. آیا شاخصی را ارائه می‌کند که باید کل مطلب را *نه* به‌عنوان تلاش تاریخی، بلکه به‌عنوان داستان خیالی یا افسانه یا اسطوره یا چیزی دیگر بخوانیم؟ خُب، کتاب مقدس واقعاً سرنخهایی را می‌دهد، اما آنها به مسیر *دیگری* رهنمون می‌شوند. همهٔ آنها به این نتیجه‌گیری رهنمون می‌شوند که در واقع، نویسندگان کتاب مقدس قصد داشتند رویدادها را با صحتی که مشاهده می‌کردند، گزارش دهند.

آنها چه‌کار می‌کردند؟

مسأله این است. اگر بخواهید اظهار کنید که نویسندگان کتاب مقدس، قصد متفاوتی از گزارش صحیح داشتند، صداقت عقلانی خواهان آن است که شما فقط چنین ادعایی را *اظهار* نکنید، بلکه راه چارهٔ موجهی را ارائه کنید. اگر آنها سعی نمی‌کردند رویدادها را به‌درستی گزارش دهند، پس دقیقاً چه‌کار می‌کردند؟ بیایید دربارهٔ آن فکر کنیم:

۱. شاید نویسندگان کتاب مقدس در مطالبشان، یک *هدف غیرتاریخی* داشتند. شاید مانند اچ. جی. وِلز، فقط یک داستان می‌نوشتند که می‌دانستند حقیقی نبود و هرگز نمی‌خواستند کس دیگری هم آن را حقیقی بداند. همچنین شاید افسانه می‌ساختند –یعنی یک سری رویدادهای نسبتاً غیرقابل توجه را برداشته و با جزئیات فوق‌طبیعی مزین می‌کردند. حقیقتاً کسانیکه افسانه می‌سازند، اکثراً معتقدند که داستانهایشان می‌تواند دربارهٔ واقعیت یا اصلیت قومشان چیزی بگوید –اما به طور سربسته– اگرچه می‌دانند که جزئیات عجیب و غریب داستان، ساختگی است. البته، مشکل این است که شنوندگان و خوانندگان بعدی همیشه به این تفاوت پی نمی‌برند و صرفاً فکر می‌کنند کل داستان حقیقی است. پس شاید آنچه در کتاب مقدس داریم، یک *داستان خیالی* یا *افسانه* است، نه گزارش، و مسیحیان این شوخی را درک نمی‌کنند.

۲. شاید نویسندگان کتاب مقدس یک *هدف فریبنده* داشتند. شاید آنها مانند بسیاری از کسانیکه قبل یا بعد از آنها بودند، عمداً سعی می‌کردند چشم همه را ببندند و کاری کنند که آنها چیزی را باور کنند که هرگز واقعاً اتفاق نیفتاد. شاید همهٔ اینها یک حیله بزرگ، بازی قدرت یا جاه‌طلبی بود که به خشونت کشیده شد.

۳. شاید نویسندگان کتاب مقدس هم *فریب خورده بودند*. شما نباید فکر کنید که کسی عمداً فریبشان داد که این چیزها را بگویند. شاید ذهن خودشان آنها را فریب داد، یا شاید سنت‌هایی که از مسیحیان دیگر شنیده بودند، فاسد شده بود. هرچه که بود، شاید نویسندگان به طور *ناخواسته*، این فریب را به ما منتقل کردند.

۴. نهایتاً شاید هدف نویسندگان کتاب مقدس خیلی مهم نباشد، چون حتی اگر سعی *می‌کردند* توصیفات صحیحی دربارهٔ اتفاقات به ما بدهند، گزارشاتشان به طرز ناامیدکننده‌ای *مغشوش، متناقض و خطاست*، که نهایتاً نمی‌توانیم به چیزی دربارهٔ آنها اعتماد کنیم.

شاید واقعاً یکی از این صحنه‌ها واقعیت را نشان می‌دهد. اما چه می‌شود اگر می‌توانستیم مطمئن باشیم که هیچ‌یک از آنها واقعیت را نشان نمی‌دهند؟ اگر این احتمال وجود داشته باشد که نویسندگان *نمی‌خواستند* داستان خیالی یا افسانه بنویسند، سعی *نمی‌کردند* فریب بدهند، خودشان را فریب نمی‌دادند یا گول *نمی‌زدند* و آثارشان خطا نیست، چنانکه بعضی آنها را متهم می‌کنند، پس می‌توانیم با اطمینان بسیار زیاد نتیجه‌گیری کنیم که در

واقع این نویسندگان *می‌خواستند* اطلاعات صحیح به ما بدهند، چنانکه می‌توانیم با اطمینان بگوییم: "این اطلاعات *از لحاظ تاریخی معتبر هستند.*" اما هنوز نمی‌توانیم بگوییم که مطمئنیم آنها نهایتاً آن را به‌درستی درک کردند؛ این سؤال فصل بعدی است. اما همچنان ما را تا حد زیادی پیش می‌برد، چون این چیز کوچکی نیست که بتوانیم با اطمینان بگوییم: "نویسندگان کتاب مقدس داستان خیالی نمی‌نوشتند، حقه نمی‌زدند، فریب نمی‌دادند و به طرز ناامیدکننده‌ای مغشوش نبودند. آنها واقعاً معتقد بودند که همهٔ اینها اتفاق افتاد."

نویسندگان داستان خیالی؟

بیایید با در نظرگرفتن احتمال اول به این موضوع فکر کنیم، اینکه شاید نویسندگان کتاب مقدس، *هدف غیرتاریخی* داشتند و در واقع نمی‌خواستند ما به حرفهایشان *اعتقاد داشته باشیم*. سؤال اول که می‌توانیم اینجا بپرسیم، این است که شاید نویسندگان مستقیماً در جایی به ما گفتند که داستان خیالی می‌نویسند، چیزی مانند CBS که به شنوندگانشان می‌گفتند به یک نمایش گوش می‌کنند. پاسخ، خیر است. کتاب مقدس اصلاً شامل چنین چیزی نیست. در واقع، بارها و بارها، نویسندگان کتاب مقدس نسبتاً به‌وضوح خلافش را اظهار کرده‌اند. آنها با وضوح کاملی که کلمات قادر به بیان است، به ما می‌گویند واقعاً به حرفهایشان ایمان دارند و می‌خواهند که ما هم ایمان داشته باشیم.

اینجا به‌عنوان مثال، لوقا گزارش خود را دربارهٔ زندگی عیسی اینطور آغاز می‌کند:

> تقدیم به عالیجناب تِیوفیلوس: تابه‌حال نویسندگان بسیاری به نوشتن شرح وقایعی که در بین ما رخ داده است، اقدام کرده‌اند و آنچه را که بوسیلهٔ شاهدان عینی اولیه و صاحبان آن پیام به ما رسیده است به قلم آورده‌اند. من نیز به نوبهٔ خود، به‌عنوان کسی که جریان کامل این وقایع را جزء به جزء مطالعه و بررسی کرده است، صلاح دیدم که این پیش‌آمدها را به ترتیب تاریخ وقوع برای تو بنویسم تا به حقیقت همهٔ مطالبی که از آن اطلاع یافته‌ای پی ببری. (لوقا ۱:۱-۴)

او چطور می‌توانست واضح‌تر از این دربارهٔ قصد و نیتش صحبت کند؟ لوقا "جریان کامل این وقایع را جزء به جزء مطالعه و بررسی کرده است" و اکنون "به ترتیب تاریخ وقوع" این

چیزها را می‌نویسد تا تِیوفیلوس "به حقیقت همهٔ مطالب" که دربارهٔ عیسی آموخته، پی ببرد. لوقا صرفاً یک داستان را فقط برای لذت و خوشی ما نمی‌نویسد؛ او می‌خواهد با قطعیت، گزارشش را باور کنیم.

یوحنا هم قصد و نیتش را برای نوشتن گزارشی از زندگی عیسی به ما می‌گوید:

> عیسی معجزات بسیار دیگری در حضور شاگردان خود انجام داد که در این کتاب نوشته نشد. ولی اینقدر نوشته شد تا شما ایمان بیاورید که عیسی، مسیح و پسر خداست و تا ایمان آورده بوسیلهٔ نام او صاحب زندگی ابدی شوید. (یوحنا ۲۰:۳۰-۳۱)

ببینید؟ دوباره، او داستان خیالی نمی‌نویسد؛ واقعاً می‌خواهد مردم ایمان داشته باشند که عیسی، مسیح است، یعنی می‌خواهد ما باور کنیم که چیزهایی که در کتابش نوشته، واقعاً اتفاق افتاد.

یوحنا در جای دیگری هم قصد و نیتش را از نوشتن به ما می‌گوید:

> ما دربارهٔ کلام زندگی به شما می‌نویسیم ـ کلامی که از ازل بود و ما آن را شنیده و با چشمان خود دیده‌ایم ـ بلی، ما آن را دیده‌ایم و دست‌های ما آن را لمس کرده است... بلی، آنچه را که ما دیده و شنیده‌ایم به شما اعلام می‌کنیم. (اول یوحنا ۱:۱، ۳)

آیا می‌بینید؟ آنچه که یوحنا نمی‌خواهد کسی در پاسخ به کتابهایش بگوید، این است: "آه، این یوحنا چه داستان‌سرای خوبی است. او واقعاً باید برای کتابهایش قرارداد ببندد!" خیر، او می‌خواهد ما بدانیم که واقعاً و حقیقتاً و در واقع یک چیزی دیده، آنها را شنیده، حتی *لمس* و تجربه کرده، و اکنون آنها را به ما اعلام می‌کند. حداقل تا جایی‌که قصد و نیتش مشخص شده، داستان خیالی یا افسانه نمی‌نویسد؛ بلکه واقعاً می‌خواهد حرفهایش را باور کنیم.

نویسندگان کتاب مقدس فراتر از این بیانیه‌های قصد و نیت واضح، شاخصهای دیگری ارائه می‌کنند که می‌خواهند ما نوشته‌هایشان را باور کنیم. به‌عنوان مثال، به این فکر کنید که چقدر نویسندگان به وقایع و موقعیتهای تاریخی مشخص و قابل اثبات اشاره می‌کنند. این اشارات، به عهدجدید طعم می‌بخشند، اما باید این نکته را بیان کند. به این عبارت کوتاه از انجیل لوقا نگاه کنید:

> در پانزدهمین سال حکومت طیبریوس امپراطور وقتی پنطیوس پیلاطُس والی یهودیه و هیرودیس والی ولایت جلیل و برادرش فیلیپُس والی ولایات ایتوریه و نواحی ترخونیتس و لیسانیوس والی آبلیه بود، یعنی در زمانی که حناس و قیافا کاهنان اعظم بودند، کلام خدا در بیابان به یحیی پسر زکریا رسید. (۳:۱-۲)

یک نویسنده اشاره کرده که در فضای بین دو آیه در اینجا، لوقا به چیزی کمتر از بیست و یک مرجع از افراد تاریخی، مکانها و موقعیتها اشاره می‌کند که هریک از آنها (و احتمالاً به محض اینکه لوقا آنها را نوشت)، قابل آزمایش و اثبات است -یا اگر لوقا آنها را اشتباه درک کرده، *دروغ‌پردازی* است![۷] ما توجه لوقا به جزئیات را در کتاب دومش، کتاب اعمال می‌بینیم و نویسندگان دیگر عهدجدید به این طریق مراجع معاصر و قابل اثبات را در یادداشتهایشان وارد می‌کنند. دوباره نکته این است: لوقا و دیگر نویسندگان کتاب مقدس، داستان خیالی یا افسانه نمی‌نوشتند؛ بلکه مراقب بودند داستانهایشان را در فرشینهٔ قابل اثبات و دقیق زندگی واقعی و تاریخی ببافند. آنها واقعاً می‌خواستند که ما به نوشته‌هایشان ایمان داشته باشیم.

اما چه می‌شد اگر آنها واقعاً می‌خواستند ما دروغهایشان را باور کنیم؟

با قصد و نیت فریبنده؟

این ما را به احتمال دوم می‌رساند، اینکه شاید نویسندگان کتاب مقدس *هدفی فریبنده* داشتند. آیا ممکن نیست که آنها فقط دنیا را فریب می‌دادند، سعی می‌کردند کاری کنند که ما چیزهایی را باور کنیم که واقعاً اتفاق نیفتاد؟ آیا ممکن نیست درحالیکه آنها مکرراً اصرار داشتند که حقیقت را می‌گویند -حتی حقایق تاریخی را به میزان خوبی ارائه می‌کردند- واقعاً ما را گیج کنند تا فریب دهند و کاری کنند که یک سری دروغها را باور کنیم؟

خُب، قطعاً همینطور است. هر چیزی ممکن است. اما اینجا هدفمان این نیست که چیزی را شناسایی کنیم که *به‌ندرت امکان‌پذیر* است. بلکه باید سعی کنیم دربارهٔ *احتمالات* به نوعی اطمینان دست یابیم. حقیقت این است که وقتی با دقت به شرایط فکر می‌کنید،

احتمال اینکه نویسندگان کتاب مقدس سعی می‌کردند ما را فریب دهند، تقریباً تا حد ممکن به صفر می‌رسد. بیایید دربارهٔ چند نکته فکر کنیم.

اول از همه، انجام این نوع حقهٔ بسیار بزرگ، شدیداً دشوار می‌بود، اگر غیرممکن نباشد. چون از یک طرف، کل بیست و هفت کتاب عهدجدید در چند دهه از زندگی عیسی نوشته شد. یعنی وقتی این کتابها پخش می‌شدند، واقعاً صدها –و احتمالاً حتی هزاران– نفر از کسانیکه عیسی و کارهایش را به چشم دیده بودند، هنوز زنده بودند. پس اگر به‌عنوان مثال، لوقا فقط داستان می‌ساخت یا حتی آنها را مزین می‌کرد، افراد خیلی زیادی می‌توانستند بگویند: "دست نگه دار. این اتفاق نیفتاد. لوقا، تو داستان خودت را می‌سازی." ما هیچ گزارشی نداریم که کسی چنین چیزی گفته باشد. این نکته حتی زمانی قوی‌تر می‌شود که متوجه می‌شوید حتی خطرناکترین افراد برای پایان بخشیدن به مسیحیت، *انکار* نکردند که عیسی واقعاً کارهایی را که نویسندگان کتاب مقدس ادعا می‌کنند، انجام داد و اعلام کرد. آنها فقط او را به دروغ‌گویی یا خطا متهم کردند. اگر دلیلی داشت که فکر کنیم او این حرفها را نگفته–نویسندگان کتاب مقدس آنها را ساخته‌اند– شما می‌توانید شرط ببندید که مخالفان مسیحیت در اشاره به این موضوع، وقت تلف نمی‌کردند.

دوم، نه تنها پایان بخشیدن به فریب بسیار بزرگ در حضور بسیاری از شاهدان عینی بسیار دشوار می‌بود، اما اگر کسی سعی می‌کرد این کار را انجام دهد، کسانیکه سخنگوی اولیه‌شان بودند، انتخابهای بسیار واضحی نبودند. به این موضوع فکر کنید. آیا می‌دانستید دو نویسنده از چهار نویسندهٔ انجیل –لوقا و مرقس– رسولان عیسی نبودند، هیچ‌یک از آنها او را ندیده بودند؟ لوقا، دوست نزدیک و همسفر پولس بود، اما رهبر مشهور کلیسا نبود و مدعی اساسی هیچ اقتداری نبود. یوحنای معروف به مرقس، دوست و همراه پطرس و پولس بود، اما در واقع به خاطر ترک پولس در پمفیلیه معروف است و بعد وقتی می‌خواست دوباره وارد کار شود، پولس او را در "مشاجرهٔ سخت" رد کرد (اعمال ۱۳:۱۳؛ ۱۵:۳۷–۴۱)! حتی متی، اگرچه واقعاً یکی از رسولان بود، اما خراجگیر خائن رومیها هم بود. حالا اگر سعی می‌کردید دنیا را با حقه فریب دهید، به‌سختی

می‌توان تصور کرد که اولین پیش‌نویس منتخب شما، کسی می‌بود که تقریباً کسی نیست، یک ترک‌کنندهٔ تفرقه‌انگیز و خراجگیر. این شما را موفق نمی‌کند.

این ما را به نکتهٔ سوم می‌رساند. اگر نویسندگان عهدجدید سعی می‌کردند دنیا را فریب دهند یا گول بزنند، احتمالاً چه انگیزهٔ موجهی می‌توانستند داشته باشند؟ شهرتی برای خود بسازند؟ ثروتمند شوند؟ رهبران قدرتمند در کلیسای قدرتمند شوند؟ اگر این نقشه‌شان بود، پس باید بگوییم آنها به طرز چشمگیری شکست خوردند. اکثر رسولان زخمی و کشته شدند، سرشان را بُریدند، مصلوب شدند یا روشهای وحشتناک دیگری از اعدام را متحمل شدند.

علاوه بر این، اگر به‌نوعی، انگیزه‌شان این بود که خودشان را خوب جلوه دهند، یا حتی دروغ گفته یا اغراق کنند تا مسیحیت را خوب جلوه دهند، پس با افزودن جزئیات شرم‌آور بسیار زیاد، از جمله چیزهایی که باعث می‌شود قهرمانان داستان، کمتر از یک قهرمان به نظر برسند، خرابکاری کردند. اگر سعی می‌کنید گول بزنید تا مذهب جدیدتان را جذاب کنید، پس چرا دائماً به این اشاره می‌کنید که چقدر رهبران آینده‌تان در درک حرفهای عیسی کندذهن بودند؟ چرا این داستان را می‌افزودید که پطرس شدیداً منظور عیسی را اشتباه برداشت کرد، و گوش آن مرد را بُرید و مثل کودکی گمراه سرزنش شد؟ به همین دلیل، چرا داستانهای عجیبی را دربارهٔ عیسی می‌گویید (این خدا-انسان عالِم مطلق که سعی می‌کنید او را ابداع کنید)، نمی‌دانست چه کسی ردایش را لمس کرد یا با تعدادی از زنان در مقابل قبر گریه کرد یا با بدخلقی درخت انجیر را لعنت کرد که خشک شود، چون چیزی نداشت که او بخورد؟

بله، می‌دانم مسیحیانی که همهٔ این داستانها را می‌گویند، نهایتاً مفهوم عمیقی برای آنها دارند (و واقعاً اینطور است)، اما هر واعظ مسیحی خواهد پذیرفت که دستیابی به آن نیازمند کمی *تلاش* است، این مفهوم به طور سطحی درست نیست. و نکته این است: اگر شما حقه‌ای را با این انگیزه می‌ساختید که مذهب جدیدتان، مؤسس آن و رهبرانش را خوب جلوه دهید، چنین داستانهایی را ابداع نمی‌کردید. قطعاً با بیان این داستان که چگونه مرقس، پولس را ترک کرد، پولس، مرقس را پس از بازگشتش رد کرد و همهٔ اینها منجر به مشاجرهٔ بسیار بزرگی شد، دست کسی را رو نمی‌کردید. تنها دلیل بازگویی این

داستانها و نمایان کردن این چیزها، این نیست که همه چیز را خوب جلوه دهید، بلکه *آنها را همانطور که اتفاق افتاد، بیان کنید.*

البته همیشه می‌توانید به‌عنوان *عروسک نمایشی دشمن* عمل کنید و بگویید همهٔ این جزئیات شرم‌آور، صرفاً در آنجا قرار گرفته‌اند تا ما را از مسیر منحرف کنند، کاری کنند که ما فکر کنیم آنها داستان را همانطور که هست بازگو می‌کنند، درحالیکه واقعاً به ما دروغ می‌گفتند. اما در این هنگام، شما تا چندین لایه در نظریهٔ توطئه فرو خواهید رفت و منصفانه است که ندانید هدفتان واقعاً این بود که به حقیقت دست یابید یا فقط از پیش‌فرضهایتان دفاع کنید.

به هرحال، اجازه بدهید اینجا نکتهٔ دیگری را بیان کنم، نکته‌ای که برای همهٔ حرفهای ما تا این فصل کاربرد دارد. هیچ‌کس به خاطر یک داستان خیالی نمی‌میرد، و هیچ‌کس به خاطر یک فریب نمی‌میرد. اگر هدفتان از نگارش یک چیز این بود که فقط داستان بنویسید یا فریب دهید، در این صورت با بالا رفتن ابزاری که برای قطع سرتان بکار می‌رود، به داستانتان نمی‌چسبید. تنها راهی که در این شرایط به داستان می‌چسبید، زمانی است که *واقعاً معتقد باشید نوشته‌هایتان واقعاً اتفاق افتاد.* این دقیقاً همان چیزی است که در نویسندگان عهدجدید داریم. حتی در هنگام نوشتن و تعلیم دادن، می‌دانستند که ممکن است به خاطر حرفشان کشته شوند. ولی در تمام این تهدیدها و وعده‌ها، حتی تا لحظهٔ مرگشان، *به بیان آنها ادامه دادند.* هر طور که دوست دارید آن را تقسیم کنید. این افراد داستان خیالی نمی‌نوشتند و دروغ نمی‌گفتند. آنها به نوشته‌هایشان ایمان داشتند و می‌خواستند ما هم به آنها ایمان داشته باشیم.

به سادگی فریب‌خورده؟

اما یک احتمال دیگر هم هست، اینطور نیست؟ چه می‌شود اگر نویسندگان کتاب مقدس فریب‌دهنده نباشند، بلکه خودشان فریب خورده باشند؟ این نظریه در قالبهای متعدد و مختلفی در طول قرنها پیشنهاد شده، اما هرگز واقعاً به جایی نرسیده است. به‌عنوان مثال، یک نسخهٔ معروف آن، همهٔ شاگردان را متهم می‌کند که در مورد قیام عیسی دچار توهم جمعی شدند و بعد برگشتند و افسانه‌هایی را نوشتند که پیش‌زمینه‌ای برای این داستان

درست کنند. اما نیاز به تفکر زیادی نیست تا متوجه شویم چقدر این موضوع غیرمحتمل است. "توهم جمعی" یک ایدهٔ بی‌معنی برای آغاز مطلب است. در واقع، توهم، درونی، شخصی و فردی است. این در ذهن شخص اتفاق می‌افتد، مگر اینکه بخواهید نوعی ادراک فراحسی یا اتصال روانی غیرطبیعی بین انسانها ایجاد کنید، بنابراین توهم، واگیردار نیست. بعلاوه، با توجه به تعداد گروههای مختلفی که دربارهٔ دیدن عیسی گزارش داده‌اند، دربارهٔ تعداد دفعات مختلف و در طول چند هفته، تصور توهم جمعی واگیردار و تقویت‌کننده، کم‌کم موضوع مسخره‌ای می‌شود.

نسخهٔ فرهیخته‌تر این نظریه معتقد است که شاگردان عیسی از نوعی تفکر آرزومندانهٔ بیمارگونه رنج می‌بردند. آنها نمی‌توانستند واقعیت مرگ عیسی را بپذیرند، این استدلال ادامه می‌یابد که آنها در دنیای خیالی زندگی کردند که ایمان داشتند و ادعا می‌کردند او واقعاً زنده بود و بعد افسانه‌هایی را نوشتند تا یک پیش‌زمینه بسازند. این ایده که شاگردان از تفکر آرزومندانهٔ بیمارگونه رنج می‌بردند، علیرغم ظاهر فرهیخته‌اش، به اندازهٔ توهم جمعی موجه به نظر می‌رسد. چون بی‌توجه به هر چیز دیگری، هیچ راهی نیست که شاگردان *آرزو کنند* عیسی رستاخیز کند. حتی اگر آنها درهم شکسته بودند و نمی‌توانستند مرگش را بپذیرند، و نقشه می‌کشیدند به این تفکر ادامه دهند که او هنوز زنده است، آنها هرگز ایدهٔ *رستاخیز* را بیان نمی‌کردند تا خودشان را تسلی دهند. چرا نه؟ چون برای یهودیان قرن یکم، رستاخیز یک مفهوم الهیاتی با مفهوم بسیار مشخص بود: رویدادی که *فقط* در آخر زمان اتفاق می‌افتاد، وقتی همهٔ مردگان *با* هم برمی‌خیزند، بعضی برای محکوم شدن توسط خدا و بعضی دیگر برای جلال یافتن. هیچ چیز در کل تاریخ تفکر و مذهب در ذهن شاگردان این ایده را ایجاد نمی‌کرد که یک نفر می‌تواند *زودتر* این رستاخیز و جلال یافتن را تجربه کند. واقعاً این اتهام "تفکر آرزومندانه" زمانی منطقی‌تر به نظر می‌رسد که شاگردان ادعا می‌کردند عیسی فقط *از لحاظ روحانی* زنده بود یا واقعاً نمرده بود یا حتی از مردگان زنده شده بود (مانند ایلعازر). اما در واقع ادعا می‌کردند که عیسی از مرگ عبور کرده و در طرف دیگر زنده بیرون آمده، و این ادعا یک چیز جدید و کاملاً بی‌سابقه بود. ایده‌ای که نیازمند آن است که کل جهان‌بینی خود را از نو تنظیم کنید،

یکدفعه در نتیجهٔ یک *آرزو* به ذهنتان نمی‌رسد؛ بلکه وقتی آنچه دیده و تجربه کرده‌اید، همهٔ توضیحات دیگر را کاملاً غیرمحتمل می‌سازد، این به‌آرامی رشد کرده و ریشه می‌کند.

بعلاوه، این تفکر زودباور، ساده‌لوح، آرزومند، مانند اشتیاق برای ایمان به زنده بودن عیسی، تقریباً برخلاف نحوهٔ توصیف شاگردان توسط نویسندگان کتاب مقدس است. متی گزارش می‌دهد که "بعضی در شک بودند" (متی ۲۸:۱۷)، و لوقا می‌گوید وقتی زنها آمدند که به آنها بگویند عیسی زنده است، "موضوع به نظر آنها پوچ و بی‌معنی آمد و سخنان آنها را باور نمی‌کردند" (لوقا ۲۴:۱۱). حتی وقتی عیسی به شاگردان ظاهر شد، لوقا می‌گوید: "آنها با ترس و وحشت، گمان کردند که شبحی می‌بینند" (لوقا ۲۴:۳۷). و بعد توما که باور نداشت تا اینکه توانست انگشتش را در جای میخها و دستش را در پهلوی عیسی بگذارد (یوحنا ۲۰:۲۴-۲۵).

هیچ‌یک از این شک‌اندیشی‌ها (برای پیش‌بینی استدلال مخالف) در کتاب مقدس به‌عنوان فضیلت در نظر گرفته نشده، چنانکه گویی نویسندگان می‌گفتند: "به این افراد مصمم نگاه کنید، مردانی که اصلاً زودباور نیستند. قطعاً *آنها در بین همهٔ افراد* نمی‌خواستند باور کنند که عیسی زنده است، مگر اینکه واقعاً این اتفاق افتاده باشد!" برعکس، کتاب مقدس بی‌ایمانی شاگردان را به‌عنوان عمل شرم‌آور مهمی نشان می‌دهد. عیسی بیش از یک بار به خاطر این موضوع آنها را توبیخ کرد و حتی ضرورتاً به توما می‌گوید: "آیا تو به خاطر اینکه مرا دیده‌ای ایمان آوردی؟ خوشا به حال کسانی که مرا *ندیده‌اند* و ایمان می‌آورند." آیا نکته را می‌بینید؟ کتاب مقدس با برجسته کردن عدم ایمان شاگردان، آنها را به‌عنوان نمونهٔ افراد سرسخت، شک‌اندیشانی که نیازمند گواه و مدرک هستند، نشان نمی‌دهد. این دربارهٔ اتفاق به ما می‌گوید، اگرچه شرم‌آور است و اتفاقی که افتاد مؤکداً موردی برای تفکر آرزومندانهٔ بیمارگونه نبود.

نسخهٔ نهایی این استدلال خودفریبی، سنت شفاهی است که گاهی اوقات نویسندگان کتاب مقدس به آن تکیه کردند تا کتابهایشان را بنویسند و این حتماً در طول سالها تباه شد. به هرحال، عیسی در سال ۳۳ میلادی مُرد و اولین انجیل عهدجدید تا حدود سال ۶۰ میلادی نوشته نشد. آیا ما واقعاً باید فکر کنیم که تعالیم و داستانهای مربوط به عیسی می‌توانست بی‌عیب و نقص، بدون تباهی و افزایش یا کاهش، در طول *بیست و هفت سال*

کامل که فقط با کلام شفاهی منتقل شده، باقی بماند؟ دوباره، باید چیزهایی را در اینجا ذکر کنیم. اول از همه، اگرچه به نظر می‌رسد همهٔ نویسندگان عهدجدید تا حدودی از سنتهای شفاهی استفاده کردند، اما باید به یاد داشته باشید که اکثر آنها، متی، یوحنا، پطرس، یعقوب و یهودا، شاهدان عینی کل ماجرا بودند. اگر سنت شفاهی تباه شده بود، آنها آگاه می‌شدند. نه فقط این، بلکه وقتی ادعای عیسی را که می‌گوید تعالیمش به اندازهٔ انبیای عهدعتیق مقتدر است، با این حقیقت که بخش بزرگی از تعالیمش به طرز اندیشمندانه‌ای که به‌راحتی قابل یادآوری است، حفظ شده و اصلاً تعجب‌آور نیست که مسیحیان اولیه قادر و مصمم بودند که آن را برای مدت طولانی، کلمه به کلمه به یاد آورده و بازگو کنند.

علاوه بر همهٔ اینها، وقتی به انتقال شفاهی می‌رسیم، فقط باید بدانید که بیست و هفت سال، اصلاً مدت خیلی زیادی نیست که یک سنت بی‌عیب و نقص بماند. بیایید یک آزمایش بکنیم. شعر کودکستان، اثر "جک و جیل" را بازگو کنید. جدی می‌گویم. شروع کنید؛ این کار را بکنید. نباید با صدای بلند این کار را بکنید، بلکه حداقل در ذهنتان، همهٔ کلمات "جک و جیل" را به یاد آورید. حالا، حدس می‌زنم که احتمالاً چنین چیزی را گفتید:

جک و جیل

رفتند بالای تپه

یک سطل آب بیارن؛

جک زمین خورد

و تاجش شکست،

و بعد جیل زمین خورد.

آیا می‌دانید که "جک و جیل" چه زمانی نوشته شد؟ نه، نمی‌دانید. هیچ‌کس نمی‌داند، اگرچه هنوز مناظرهٔ قابل توجهی دربارهٔ این سؤال وجود دارد! تا جاییکه ما می‌دانیم، اولین چاپ باقیمانده از این شعر برگرفته از کتابی به نام *ملودی غازِ مادر*: یا *شعرهای گهواره* است که در لندن در سال ۱۷۹۱ چاپ شده، در واقع بیش از دوصد سال پیش چاپ شد.[۸] حالا موضوع این است: آیا تا به حال این کتاب را دیده‌اید؟ آیا "جک و جیل" را با خواندن آن در ویرایش سال ۱۷۹۱ از *ملودی غازِ مادر* یاد گرفتید؟ شرط می‌بندم که اینطور نبود؛ در واقع، شرط می‌بندم که اصلاً به هیچ کتابی مراجعه نکردید. بعلاوه، شرط می‌بندم کسی که "جک و جیل" را به شما یاد داد، به کتاب سال ۱۷۹۱ یا هر کتاب دیگری هم مراجعه نکرد. احتمالاً یک نفر این را به او آموخت و آن شخص هم از کس دیگری آموخته بود، که او هم از کس دیگری آموخته بود، که او هم همچنان مدتها پیش، از کس دیگری آموخته بود. این سنت شفاهی است. پس چقدر می‌توانید تصور کنید که تقریباً در طول دوصد سال گذشته، انتقال شفاهی منجر به تباهی و تغییر "جک و جیل" شده است؟ به نظرتان چقدر نسخهٔ مدرن ما متفاوت از نسخهٔ منتشر شده در ۱۷۹۱ است؟ به آن نگاهی بیندازید:

جک و جیل

رفتند بالای تپه،

یک سطل آب بیارن؛

جک زمین خورد

و تاجش شکست،

و بعد جیل زمین خورد.[۹]

فقط همین. اینطور در ۱۷۹۱ چاپ شد و با حروف مورب تکمیل شد! به جز اینکه اکنون جیل به طور متفاوتی نوشته شده، اما نحوهٔ بازگویی شعر "جک و جیل"، هنوز *مانند دوصد سال پیش* است. پس اجازه بدهید دوباره بگویم: بی‌عیب و نقص نگاه داشتن مطالب در طول بیست و هفت سال انتقال شفاهی، خیلی دشوار نیست.

ببینید، اینجا نکته این نیست که "جک و جیل" دقیقاً موازی با سنت شفاهی عهدجدید هستند؛ اینطور نیست، و شما احتمالاً می‌توانید تفاوتهای بسیاری را بین این دو شناسایی کنید. نکته فقط این است که نگهداری سنت شفاهی در طول مدت بسیار طولانی، آنطور که به نظر می‌رسد، دشوار نیست، و غیرممکن هم نیست.

پس ما در اینجا هستیم: هیچ‌یک از نسخه‌های گوناگون نظریهٔ "نویسندگان فریب‌خورده"، نهایتاً به جایی نمی‌رسد. این اتهام که شاگردان دچار توهم جمعی شدند، محتمل نیست و اصلاً منطقی نیست. به نظر نمی‌رسد که شاگردان از تفکر بیمارگونهٔ آرزومند رنج می‌بردند. و نهایتاً آنها به‌عنوان شاهدان عینی رویدادهای واقعی، قربانیهای بی‌خبر سنت شفاهی تباه شده نبودند که فقط بیست و هفت سال داشت.

کاملاً سردرگم؟

نویسندگان اسناد عهدجدید داستان خیالی نمی‌نوشتند، سعی نمی‌کردند فریب بدهند و خودشان اغفال نشده یا فریب نخورده بودند. با این‌حال یک احتمال نهایی دیگر باقی می‌ماند، و آن هم اینکه هدف نویسندگان در نهایت اهمیتی ندارد. دلیل اهمیت نداشتن آن به خاطر این است که حتی اگر سعی می‌کردند توصیف صحیحی از اتفاقات به ما بدهند، کتابهایشان به طرز ناامیدکننده‌ای سردرگم، متضاد و مملو از خطاست که نهایتاً نمی‌توانیم به آنها اعتماد کنیم.

شاید مهمترین چیز در پاسخ به این اتهام این است که این سوءتفاهم از جانب بسیاری از کسانی است که به شواهد نگاه *نکرده‌اند* و هیچ‌یک از کسانی که به شواهد نگاه *کرده‌اند*، این سوءتفاهم را ندارند. چون اگرچه کتاب مقدس توسط شکاکان، بیش از دوصد سال مورد انتقاد و حملهٔ مفصّل قرار گرفته، اما منطقی است که بگوییم هر تضاد مورد ادعا، تناقض و خطا، با حداقل یک و غالباً چند راه‌حل احتمالی مواجه شده است. من متوجه

می‌شوم که این یک اعلامیهٔ بسیار کلی و بزرگ است و بهترین راه برای اثباتش، این است که صدها صفحه را صرف نوشتن کتاب فشرده‌ای از "نکات مشکل‌ساز" مورد ادعا کنید و بعد آنها را تجزیه و تحلیل کنید که ببینید آیا راه‌حلهای محتمل وجود دارد. در واقع ما چنین کار دشوار و خسته‌کننده‌ای را در اینجا انجام نخواهیم داد، چون کتابهای دیگر بارها این کار را انجام داده‌اند. بنابراین، اگر جای مشخصی در کتاب مقدس، شما را سردرگم کرده، تشویقتان می‌کنم که به دنبال یکی از این کتابها باشید، به مشکل بپردازید و دربارهٔ آن بخوانید (به ضمیمه مراجعه کنید). صبورانه مطالعه کنید و با دقت درک کنید، حتی سخت‌ترین مشکلات هم برطرف می‌شوند.

از طرف دیگر، اگر شما در واقع، این اتهام را علیه کتاب مقدس *اعلام می‌کنید*، با صراحت به شما می‌گویم: به نظرم شما یک مسئولیت عقلانی دارید که خواه از این اتهام دست بکشید یا در واقع، تلاشهای ایمان نیکوی محققان مسیحی را بخوانید تا راه‌حلهای محتمل یا حتی *احتمالی* تناقضات و خطاهایی را که شکاکان ادعا کرده‌اند، ارائه کنید. من می‌دانم شاید همهٔ این کارها نهایتاً و کاملاً شما را متقاعد نکنند. شاید همچنان با سردرگمی یا حتی در حال تکرار تعداد اندکی از عبارات، آنجا را ترک کنید، و این اشکالی ندارد. من می‌توانم به شما اطمینان بدهم که اگر این کار را بکنید، پاسخهای قانع‌کننده‌تری خواهید داشت، نه پاسخهایی که قانع‌کننده نیست. اما کاری که *نمی‌توانید* بکنید، حداقل نه با صداقت عقلانی، این است که اصرار داشته باشید که کتاب مقدس به طرز ناامیدکننده‌ای متناقض و مملو از خطاست، اما همزمان کار ضروری بررسی این اعلامیه را انجام ندهید. پس آن را بررسی کنید. شاید از یافته‌های خود متعجب شوید.

در واقع، پس از مطالعهٔ دقیق متوجه می‌شوید که بسیاری از تناقضاتی که شکاکان ادعا کرده‌اند، اصلاً مشکل‌ساز *نیست*. محققان، با وجود دو قرن ایرادگیری، راه‌حلهای محتمل را برای هریک از تناقضات ادعا شده، پیشنهاد کرده‌اند. شما فقط باید صداقت عقلانی کافی داشته باشید که زمانی را به بررسی آنها در یک کتاب اختصاص دهید.

اما فرض کنید شما با این توضیحات قانع نشده‌اید، حتی بعد از اینکه با دقت آنها را مطالعه کردید. همچنان باید از خودتان بپرسید: "آیا اختلافات ظاهری در گزارشات، به اندازهٔ کافی اثبات می‌کنند که هیچ *اتفاقی نیفتاد* یا ما *نمی‌توانیم* چیزی دربارهٔ این اتفاقات

بدانیم؟" منظورم این است که در واقع تا چه حد منطقی است که بگوییم: "متی می‌گوید دو زن در مقبرهٔ خالی عیسی بودند، درحالیکه لوقا می‌گوید *سه یا چند* زن در مقبرهٔ خالی عیسی بودند. ما به‌وضوح نمی‌توانیم به اتفاقاتی که در صبح آن روز یکشنبه رخ داد، پی ببریم." البته که این را نمی‌گفتید! اشاره به اندک اختلافات ظاهری جزئیات گزارش شاهدان عینی می‌تواند مفاهیم زیادی داشته باشد، اما قطعاً به این معنا نیست که هیچ *اتفاقی نیفتاده*، و به این معنا هم نیست که نمی‌توانیم چیزی دربارهٔ این اتفاقات بدانیم.

رسیدگی به سؤال تعداد زنانی که در مقبره بودند، نمونهٔ خوبی فراهم می‌کند که ما چقدر به‌راحتی می‌توانیم تناقضات *ظاهری* را هماهنگ کنیم. متی ادعا نمی‌کند که *فقط* دو زن رفتند؛ او فقط نام دو زن را ذکر می‌کند (متی ۲۸:۱). و لوقا چیزی دربارهٔ تعداد زنانی که به مقبره رفتند، نمی‌گوید، بلکه می‌گوید سه زنی که نام می‌برد، بعلاوهٔ "زنان دیگر"، دربارهٔ اتفاقاتی که در مقبره رخ داد با رسولان صحبت کردند (لوقا ۲۴:۱۰). پس اینجا چه خبر است؟ آیا متی و لوقا با هم در تناقض هستند؟ خیر، اگر فقط کمی به آن فکر کنید، چند راه‌حل احتمالی وجود دارد. شاید لوقا در مقایسه با متی، فقط تصویر جامع‌تری از تعداد زنانی که به مقبره رفتند، ارائه می‌کند، درحالیکه متی فقط دو زن خاص را از بین گروه بزرگتر نام می‌برد. یا این احتمال نیز هست که واقعاً فقط دو زن به مقبره رفتند، اما وقتی بازگشتند، به زنان دیگر خبر دادند و بعد تعداد بیشتری از آنها این داستان را به شاگردان بازگو کردند. به هرحال، شما نکته را درک می‌کنید: ما می‌توانیم راه‌حلهای محتمل زیادی را برای تناقضات ظاهری بازگو کنیم و نباید با عجله فریاد بزنیم: "تناقض!"

علاوه بر این، از لحاظ تاریخی، این حقیقت که راویان همهٔ اختلافات ظاهری‌شان را اصلاح نکرده‌اند و با هم هماهنگ نکرده‌اند، به‌خوبی اعتبارشان را اعلام می‌کنند. چنانکه یک محقق می‌گوید:

> داستانها، دقیقاً فشار سطحی را که در آن شریک می‌شویم، نشان می‌دهند، نه با قصه‌هایی که هنرمندانه توسط افرادی بیان شده که مشتاقانه می‌خواهند یک داستان خیالی را حفظ کنند و بنابراین نگران هستند که همه چیز درست به نظر برسد، اما با گزارشات عجولانه و سردرگم کسانیکه با چشمان خود چیزی را دیده‌اند که آنها را متعجب کرد و هنوز آن را کاملاً نپذیرفته‌اند.[۱۰]

در نهایت، کاملاً منطقی است که نتیجه‌گیری کنیم اسناد کتاب مقدس تقریباً تا حدی که افراد نامطلع فرض می‌کنند، متناقض، سردرگم و مملو از خطا نیست. حتی در جاییکه جزئیات داستانهای خاص بلافاصله همراستا *نیستند*، این شواهد به‌سختی ما را متمرکز می‌کنند که شانه بالا انداخته و اعلام کنیم که هیچ اتفاقی نیفتاده است. در واقع، این به گزارشات زندگی عیسی دقیقاً خصوصیتی را می‌بخشد که اگر شواهد گوناگون مجموعه‌ای از رویدادهای فوق‌العاده با هم می‌نشستند، از آنها انتظار داشتیم که داستان خیالی نگویند، فریب ندهند، گول نزنند، بلکه فقط چیزی را بگویند که *معتقدند اتفاق افتاده است*.

لحظهٔ بزرگ

این یک لحظهٔ مهم است. پس نفس عمیق بکشید و دوباره مشغول شوید! در این قسمت از استدلال می‌توانیم به نتیجه‌گیری بسیار مهمی دست یابیم. ما می‌توانیم با اطمینان زیاد بگوییم... برای آن صبر کنید...

کتاب مقدس از لحاظ تاریخی معتبر است.

آیا به یاد دارید که چگونه به اینجا رسیدیم؟ از خودمان به‌عنوان خواننده به زمانی بازگشتیم که این رویدادها گزارش شد، مشخص کردیم که می‌توانیم بسیار مطمئن باشیم که

۱. ترجمه‌های ما از دست‌نوشته‌های کتاب مقدس، صحیح است؛
۲. دست‌نوشته‌های کتاب مقدسی ما به‌درستی نسخه‌های اولیه را منعکس می‌کنند؛
۳. در واقع ما برای دستیابی به اطلاعات، به بهترین و درست‌ترین اسناد نگاه می‌کنیم؛ و
۴. نویسندگان اسناد کتاب مقدسی داستان خیالی نمی‌نوشتند، فریب نمی‌دادند، و خودشان اغفال نشده یا فریب نخورده بودند، بلکه در واقع می‌نوشتند که به ما بگویند به اعتقاد آنها چه اتفاقی افتاده است.

اگر این چهار بیانیه واقعاً نتیجه‌گیریهای منطقی هستند، پس می‌توانیم اعتماد کنیم که کتاب مقدس چیزی را به ما می‌گوید که در واقع نویسندگان اعتقاد داشتند که اتفاق افتاده بود.

البته، این ما را با یک سؤال نهایی بجا می‌گذارد: آیا می‌توانیم مطمئن باشیم که آنچه به *اعتقاد* نویسندگان اتفاق افتاد... واقعاً اتفاق افتاده است؟

---

۱. "جنگ دنیاها"، آرشیو متن اینترنتی، دسترسی ۲۶ می، ۲۰۱۵، http://www.sacred-texts.com/ufo/mars/wow.htm.

۲. جان هاسمَن، *تا آخر بدوید: خاطرات* (New York: Simon & Schuster, 1972)، ۴۰۴.

۳. من برای این فصل به طور خاص به کرِگ اِل. بلومبرگ، *اعتبار تاریخی اناجیل*، ویرایش دوم تکیه کرده‌ام (Downers Grove, IL: IVP Academic , 2007).

۴. "جنگ دنیاها".

۵. مرجع بالا.

۶. هادلی کنتریل، هَزِل گادِت، و هِرتا هِرزاگ، *تاخت و تاز از مریخ: مطالعهٔ روانشناسی وحشت و هراس، با متن کامل برنامهٔ معروف اورسان ولز* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1940) ۴۳- ۴۴.

۷. ناتان بوسِنتز، *دلایلی که ما باور می‌کنیم: ۵۰ خط از شواهدی که ایمان مسیحی را تأیید می‌کند.* (Wheaton, IL: Crossway, 2008)، ۱۲۷.

۸. رونوشتی از ویرایش ۱۷۹۱ از *ملودی غازِ مادر* که می‌توان آن را در ویرایش کولونِل دبلیو. اِف. پریدِکس یافت، *ملودی غازِ مادر: رونوشتی از نسخهٔ اولین ویرایش معروف، با مقدمه و یادداشتها* (لندن: ای. اچ. بولن، ۱۹۰۴)، در آرشیو اینترنت به صورت آنلاین در دسترس است، دسترسی می ۲۶، ۲۰۱۵،
https://archive.org/stream/mothergoosesmelo00pridiala#page/n27/mode/2up.

۹. پریدِکس، *ملودی غازِ مادر*، ۳۷،
https://archive.org/stream/mothergoosesmelo00pridiala#page/37/mode/2up

۱۰. اِن. تی. رایت، *رستاخیز پسر خدا*، جلد ۳ دربارهٔ *منشأ مسیحی و سؤال دربارهٔ خدا* (Minneapolis: Fortress,2003)، ۶۱۲.

۶

پس آیا این اتفاق افتاد؟

احتمالاً من نباید شما را قانع کنم که انسانها می‌توانند گاهی اوقات دربارهٔ یک چیز خیلی مطمئن باشند، ولی همزمان کاملاً در خطا باشند. من نمی‌توانم به شما بگویم چند مرتبه در زندگیم کاملاً مطمئن بودم که شاهد وقوع یک اتفاق بودم، ولی بعداً دریافتم چیزی که فکر می‌کردم که دیدم، در واقع اصلاً آن چیزی نبود که اتفاق افتاد.

این مسألهٔ نهایی است که باید در هنگام توجه به اعتبار کتاب مقدس با آن مواجه شویم. آیا این احتمال میرود که نویسندگان کتاب مقدس *می‌خواستند* دربارهٔ اتفاقات واقعی با ما صحبت کنند، که حتی خودشان معتقد بودند که چیزهایی را که ثبت کرده‌اند، واقعاً اتفاق افتاده، ولی فقط در مورد آنها مرتکب خطا شده‌اند؟ منظورم این نیست که اغفال شده بودند یا سعی می‌کردند گول بزنند یا داستان خیالی بنویسند، بلکه، همانطور که همهٔ ما گاه و بیگاه تجربه کرده‌ایم، فقط اشتباه بود؟ برای بیان دقیقتر سؤال، آیا می‌توانیم به نوعی مطمئن شویم که در واقع نویسندگان کتاب مقدس در گزارشاتشان عملکرد درستی داشتند، یعنی آنچه که *فکر می‌کردند* اتفاق افتاده و *گفتند* که اتفاق افتاده، واقعاً اتفاق *افتاد*؟[1]

خُب، نه، به هیچ عنوان نمی‌توان به طور قطع دانست که مطالبی که دربارهٔ آنها صحبت می‌کنید، از *قطعیت ریاضی* برخوردار است. اما باید به یاد داشته باشیم که هرگز نمی‌توانیم به قطعیت ریاضی دربارهٔ رویدادهای تاریخی دست یابیم. بین شما و همهٔ رویدادهای تاریخی که خودتان تجربه نکرده‌اید، یک شکاف هست که هیچ میزانی از منطق، استدلال، شباهت موجود یا جمع‌آوری شواهد، هرگز نمی‌تواند کاملاً آن را از بین ببرد. همیشه این احتمال است، *به‌ندرت* ممکن است، اما به هرحال امکان دارد که همهٔ ما دربارهٔ همه چیز *اشتباه* کنیم. یک‌بار یک نفر به این شکاف قطعی به‌عنوان "گودال گسترده و زشت" اشاره کرد.[۲] و افراد کمی به آن گودال خیره شده و فقط دست درازکرده و اعلام کردند که هرگز نباید واقعاً به هیچ ادعای تاریخی اعتماد کنیم. اما این جایگاه افراطی، ما را در تاریکی، هیچ‌گرایی تاریخی فرو می‌برد، و قطعاً هیچ یک از ما نمی‌خواهیم اینطور زندگی کنیم، یا حتی *توانایی* انجام پیوستهٔ این کار را نداریم. خیر، همهٔ ما می‌دانیم که حتی اگر نتوانیم به قطعیت ریاضی دربارهٔ رویدادهای تاریخی دست یابیم، در واقع می‌توانیم به *اطمینان تاریخی* دربارهٔ آنها دست یابیم، به سطح بالایی از اطمینان که بگوییم: "بله، من خیلی مطمئنم که این اتفاق افتاده"، و بعد حتی بر اساس این وقایع زندگی کرده، تکیه کرده و عمل کنیم.

پس تاریخ با قطعیت ریاضی معامله نمی‌کند. در واقع، حتی به دنبال قطعیت نیست. بلکه به دنبال احتمالات است که نهایتاً به قطعیت می‌رسد که در واقع یک اتفاقی افتاده است. پس تاریخ برای هر رویداد ارائه شده، در ابتدا می‌پرسد که آیا منبعی که آن را گزارش داده، معتبر است، دقیقاً از سؤالاتی استفاده می‌کند که دربارهٔ کتاب مقدس پرسیده‌ایم. بعد، وقتی تعیین می‌کند که منبع، معتبر به نظر می‌رسد، می‌پرسد: "آیا این احتمال است که فکر کنیم آنچه این منبع معتبر گزارش داده، در واقع به‌عنوان رویدادی در تاریخ اتفاق افتاده است؟" معمولاً این سؤال می‌تواند به‌سرعت با یک "بله، البته که محتمل است"، پاسخ داده شود. اگر یک منبع معتبر بگوید این ارتش از این رودخانه عبور کرد، و هیچ شاهد دیگری باعث نشود که فکر کنیم شاید این ارتش از این رودخانه عبور نکرد، در این صورت به طور کلی می‌گوییم: بله، این ارتش واقعاً از رودخانه عبور کرد." این قطعیت ریاضی نیست، اما اطمینان تاریخی *قدرتمند* است.

مشکل معجزات

در مورد کتاب مقدس با این مشکل مواجه می‌شویم. قطعاً این دربارهٔ داستان ارتشهایی صحبت می‌کند که از رودخانه‌ها عبور می‌کنند، اما فقط بعد از اینکه خدا رودخانه را از وسط می‌شکافد، ارتش می‌تواند روی زمین خشک راه برود! همچنین دربارهٔ مردی می‌گوید که بلافاصله آب را به شراب تبدیل کرد و روی آب راه رفت و با یک کلام، مردم را شفا داد و حتی سه روز بعد از مرگ یک نفر، او را از مردگان برخیزانید. پس همهٔ اینها چه می‌گویند؟ خُب، بیایید صادق باشیم. وقتی یک منبع تاریخی، حتی منبعی که مشخص کردیم که واقعاً معتبر است، چنین چیزهایی را گزارش می‌دهد، ما با این گزارشات به یک شکل برخورد نمی‌کنیم و بله ما گزارش می‌دهیم که یک ارتش از رودخانه عبور کرد. تمایل داریم اینطور با آنها برخورد کنیم: "نه، جدی نمیگی!"

چرا چنین واکنشی نشان می‌دهیم؟ خُب، احتمالاً عواملی در شک‌گرایی طبیعی ما در داستان معجزات وجود دارد، اما واضح‌ترین مورد به نظرم، مهمترین مورد است. کسانیکه به طور طبیعی نسبت به معجزات شکاک هستند، کسانی هستند که *آنها را تجربه نکرده‌اند*. چیز تعجب‌آوری در این مورد نیست؛ برای همهٔ ما به طور طبیعی دشوار است که به چیزهایی اعتقاد داشته باشیم که کاملاً خارج از تجربهٔ ماست.

این نمونه‌ای است که غالباً بکار می‌رود: مردی را تصور کنید که کل زندگی‌اش را مدتها پیش، قبل از اینکه الکتریسیته یا فناوری مدرن دیگری باشد، در یک جزیرهٔ استوایی در نزدیکی خط استوا زندگی کرد. یک روز، یک کشتی ظاهر می‌شود و ملوانان به او می‌گویند از کشوری در شمال و از دوردستها هستند. بعد آنها دربارهٔ این مادهٔ شگفت‌انگیزی صحبت می‌کنند که یخ نامیده می‌شود، مانند آب است و وقتی خیلی سرد می‌شود، به سنگ تبدیل می‌شود. حالا دوست ما در جزیرهٔ استوایی هیچ تجربه‌ای از یخ ندارد، حتی (احتمالاً) از سرمایی که نیازمند ساختن آن است. پس احتمالاً به‌سختی می‌تواند باور کند که این "آبی که به سنگ بسیار سرد تبدیل می‌شود"، واقعاً اتفاق افتاده است. شاید حتی اعلام کند که این غیرممکن است و ملوانان را فریب‌خورده یا دروغگو بداند. یخ، کاملاً و تماماً خارج از حیطهٔ تجربهٔ اوست، و او آن را باور ندارد.

ولی یخ وجود دارد.

وقتی به معجزات می‌رسیم، به نظرم بسیاری از ما مانند این مرد استوایی نسبت به یخ هستیم. هرگز تجربه نکرده‌ایم که کسی روی آب راه برود یا آب را به شراب تبدیل کند یا از مردگان برخیزد، پس فرض می‌کنیم این چیزها اتفاق نمی‌افتند، در واقع *نمی‌توانند* اتفاق بیفتند. اما فقط به خاطر اینکه هرگز آنها را تجربه نکرده‌ایم، به این معنا نیست که وجود ندارند، همانطور که مسخره است که بگوییم یخ وجود ندارد، چون این مرد جزیره‌ای هرگز یخ ندیده است. در واقع، برای کسی که معجزات را تجربه کرده، و فرض کنیم میلیونها نفر در دنیا آن را تجربه کرده‌اند، این سؤال که آیا معجزات محتمل هستند (امکان کمتری دارد)، تقریباً احمقانه به نظر می‌رسد. این افراد می‌گویند: "البته که آنها محتمل هستند؛ من آنها را *دیده‌ام*." قطعاً شما می‌توانید مانند این مرد جزیره‌ای باشید و اصرار کنید که همهٔ این افراد فریب‌خورده یا دروغگو هستند، اما همهٔ آنها سرشان را تکان داده، لبخند زده و خواهند گفت: "دوست من، امیدوارم که یک روز از لذت تجربهٔ ایسکریم برخوردار شوی."

می‌بینید؟ فقط می‌توان گفت که شما نمی‌توانید اعلام کنید که معجزات، و بنابراین کتاب مقدس، فقط به قوت تجربه یا عدم تجربهٔ شما، غیرمحتمل است. افراد دیگر تجربه‌ای متفاوت از شما داشته‌اند، و اگر بگوییم هر تجربه‌ای که با تجربهٔ شما هماهنگ نیست، ضرورتاً معیوب است، این نهایت تکبر است. بنابراین اگر می‌خواهید معجزات را اساساً غیرمحتمل اعلام کنید، باید دلیلی برای آن داشته باشید.

مباحثات علیه معجزات، مخالفت علمی

مردم در طول قرنها دو استدلال اصلی برای اعلام معجزات ارائه کرده‌اند، شامل استدلالهایی که توسط نویسندگان کتاب مقدس گزارش شده، که به طرز ناامیدکننده‌ای غیرمحتمل یا حتی غیرممکن است. بیایید لحظه‌ای به تفکر دربارهٔ هریک از اینها بپردازیم.

اول، بعضی از افراد با هر نوع معجزه *از لحاظ علمی مخالفت کرده‌اند*. این مخالفت ضرورتاً می‌گوید پیشرفتهای علمی، به طور خاص در دو قرن گذشته اثبات کرده که معجزات غیرممکن هستند. می‌گوید، مردم در ابتدا فقط به این دلیل به معجزات ایمان

داشتند که عملکرد دنیا را درک نمی‌کردند و درنتیجه بیش از حد به اعتقاد به ماوراءطبیعه تمایل داشتند. ادراک آنها شکافهایی در زیست‌شناسی و ستاره‌شناسی و شیمی و شناخت محیط زیست داشت و آنها را با توسل به معجزات پر کردند. امروزه اگرچه به خاطر اینکه علم، شکافهای بسیاری را پر کرده که معجزات، پُل ارتباطی آنها بودند، اما می‌توانیم با اطمینان نتیجه‌گیری کنیم که معجزات، غیرضروری هستند و بنابراین واقعاً اتفاق نیفتادند.

واقعاً به همین سادگی است؟ منظورم این است که حتی اولین فرضیه که مردم فقط به این دلیل به معجزات ایمان داشتند که مثل *ما* عملکرد دنیا را درک نمی‌کردند، واقعاً به‌خوبی برای اکثر معجزات کتاب مقدس کاربرد ندارد. به هرحال، حتی باستانی‌ترین انسانها به‌خوبی می‌دانستند که دو نفر لازم است تا یک بچه تولید شود، و اگر سعی کنید روی آب راه بروید، غرق می‌شوید و مردگان برنمی‌خیزند! ولی نویسندگان کتاب مقدس گفتند: "این چیزها اتفاق افتاد. ما این اتفاقات را دیدیم." علاوه بر این، ما برای دانشی که به‌تازگی به آن دست یافته‌ایم، همچنان نمی‌توانیم چیزهایی را توضیح دهیم که بهتر از این شاهد آنها بودند. یعنی مثل این نیست که اکنون بتوانیم به نویسندگان کتاب مقدس بگوییم: "تو آدم ساده‌لوح، متوجه نمی‌شوی که این اصلاً معجزه نبود که یک نفر روی آب راه برود؟ اگر مثل ما از قانون فیزیک کوانتوم و نظریهٔ نسبیت آگاه بودی، درک می‌کردی که راه رفتن روی آب، یک پدیدهٔ کاملاً *طبیعی* است و چیزی نیست که به خاطرش هیجان‌زده شوی. به هرحال، تولد نوزاد از باکره، مردی که طوفان را آرام می‌کند یا بیماران را با یک کلمه شفا می‌دهد، یا مردی که مرده را زنده می‌کند، معجزه نیست. علم می‌تواند اینها را هم توضیح دهد." نه، حقیقت این است که علم این رویدادها را برای ما کمتر از آنها حیرت‌انگیز نساخته است.

نکتهٔ مرا می‌بینید؟ مشکلِ اینکه بگوییم علم تا جایی پیشرفت کرده که اکنون می‌توانیم معجزات را طبیعت‌گرایانه توضیح دهیم، از جمله معجزات کتاب مقدس، این است که علم در واقع معجزات گزارش شده در کتاب مقدس را توضیح *نداده است*. و *نمی‌تواند* توضیح دهد. پس چرا باید چنین ادعای *بزرگتری* را باور کنیم که علم به‌نوعی *ثابت کرده* که این چیزها هرگز نمی‌توانند اتفاق بیفتند، به هیچ عنوان، به هیچ شکل؟

پاسخ این است که ما نباید باور کنیم. صراحتاً این مخالفت از ضعفهای خودش فرار می‌کند. قضیه این نیست که علم *اثبات کرده* که امور مافوق‌طبیعی نمی‌تواند اتفاق بیفتد و اتفاق نمی‌افتد. چیزهای زیادی در جهان و تجربهٔ انسانی اتفاق افتاده که علم نمی‌تواند توضیح دهد. اشتباه درک نکنید. من نمی‌گویم هر چیزی که علم نمی‌تواند توضیح دهد، باید مافوق‌طبیعی باشد. خیر، علم پیشرفت خواهد کرد و به سؤالات بسیاری در آینده پاسخ خواهد داد که اکنون نمی‌تواند پاسخ دهد. اما هیچ دانشمندی حقیقتاً با وعده و *محدودیت‌های* علم همراستا نیست، مخصوصاً با پیشرفتهای اخیر در زمینه‌هایی مانند فیزیک کوانتوم، ستاره‌شناسی، حتی زیست‌شناسی، چنین چیزی را نمی‌گوید: "جهان کاملاً قابل توضیح است و همیشه قابل توضیح خواهد بود." در واقع، این دانشمند احتمالاً چنین می‌گوید: "می‌دانید، ما هرچه بیشتر کشف می‌کنیم، بیشتر متوجه می‌شویم که چقدر واقعاً درک نمی‌کنیم و واقعاً چقدر فوق از درک است."

بعلاوه، این سؤال کلی که آیا معجزات امکان‌پذیرند، نهایتاً به اینجا ختم می‌شود که آیا خدایی هست، درست است؟ اگر هست، پس معجزات امکان‌پذیرند. نقطه. اما همه موافقند که علم کاملاً قادر به آزمودن وجود خدا نیست. این هرگز *ثابت* نخواهد کرد که هیچ خدایی نیست، و بنابراین اثبات نخواهد کرد که معجزات غیرممکن هستند. با توجه به این موضوع، اعلامیهٔ گستاخانه و خوش‌ظاهری که از بسیاری دانشجویان سال اول رشتهٔ علوم شنیده‌ام، این است که "علم اثبات کرده که امور مافوق‌طبیعی، به طور مثبت و مطلق نمی‌توانند اتفاق بیفتند،" و این به طرز شرم‌آوری غیرموجه به نظر می‌رسد.

استدلالها برعلیه معجزات، مخالفت فلسفی

مخالفت دوم که برعلیه احتمال معجزات اعلام شد، مخالفت *فلسفی* است. این می‌گوید حتی اگر علم نتواند عدم امکان معجزات را اثبات کند (بیایید یک اعتراف مهم را در نظر بگیریم!)، ما همچنان باید بگوییم که در واقع، احتمال وقوع یک رویداد معجزه‌آسا به طرز زوال‌پذیری کم است، و بنابراین هرگز نباید آن را باور کنیم. مثلاً هرگز نباید باور کنیم که عیسی در واقع روی آب راه رفت، چون اگر X نشانهٔ همهٔ انسانهایی باشد که سعی کردند روی آب راه بروند و غرق شدند (بهتر است این عدد را ده میلیارد در نظر بگیریم،

تخمین تقریبی از همهٔ انسانهایی که تابه‌حال روی این سیاره زندگی کرده‌اند)، پس احتمال اینکه عیسی در واقع روی آب راه رفته، تقریباً یک در ده میلیارد است. خیلی زیاد نیست.

اما این مخالفت نهایتاً خیلی چیزها را ثابت می‌کند. شما نمی‌توانید احتمالات را اینطور دربارهٔ همه چیز در نظر بگیرید تا تصمیم بگیرید که آیا می‌خواهید آن را باور کنید یا خیر. اگر باور کنید، باید به همهٔ *چیزهای* غیرعادی یا غیرمتداول، و خیلی کمتر به چیزهای منحصر به فرد شک کنید. تا جاییکه ما می‌دانیم، در حدود هفت میلیارد نفر در دنیای امروز هستند که فقط یک *نفر*، دو سرعت ۱۰۰ متری را در ۹٫۵۸ ثانیه دویده است. اگرچه احمقانه و متکبرانه است که بگوییم: "آه، آیا متوجه می‌شوی که احتمال اینکه اوسِین بولت، دو ۱۰۰ متر را در ۹٫۵۸ ثانیه دویده، یک در هفت میلیارد است؟ این احمقانه است که من آن را باور کنم." به همین ترتیب، فقط چون این تفکر که عیسی روی آب راه رفت، حیرت‌انگیز است، به این معنا نیست که این اتفاق نیفتاد. به هرحال، شاگردان هم به خاطر آن نسبتاً حیرت‌زده شدند، که دقیقاً به همین دلیل آن را نوشتند.

بفرمایید. طبیعتاً، شکاکان انواع بسیار مختلفی از این دو استدلال را تنظیم کرده‌اند، اما هیچ‌یک از آنها نهایتاً بهتر از این دو مورد نبود که معجزات یا امور مافوق‌طبیعی را از عالم واقعیت انسانی خارج کنند. علم برای اموری که نویسندگان کتاب مقدس به ما می‌گویند که آنها را دیده‌اند، توضیحی ارائه نکرده، و *قطعاً* اثبات نکرده که این چیزها غیرممکن هستند. بعلاوه، منطقی نیست که بر اساس احتمالات تصمیم بگیریم که چه چیزی محتمل است. حقیقت این است که اگر می‌خواهید اعلام کنید امور مافوق‌طبیعی (هرگز) اتفاق نمی‌افتند، باید فقط این کار را بکنید، *آن را اعلام کنید*، بدون شواهد، بدون هیچ دلیل خوبی. به عبارت دیگر، باید آن را با بدترین نوع ایمان کورکورانه باور کنید.

آیا معجزات کتاب مقدس محتمل هستند؟

پس نویسندگان کتاب مقدس گفتند که شاهد وقوع امور مافوق‌طبیعی بودند و ما هیچ دلیل منطقی نداریم که بگوییم این چیزها اساساً غیرممکن یا حتی به طرز ناامیدکننده‌ای غیرمحتمل هستند. اما هنوز یک سؤال دیگر در اینجا مطرح می‌شود. افراد بسیار، داستانهای بسیاری دربارهٔ وقوع امور "معجزه‌آسا" بازگو کرده‌اند. بابِلیها این کار را کردند.

یونانیها این کار را کردند. رومیها هم همینطور. هیچ‌کس نمی‌گوید ما باید داستان معجزات *آنها* را باور کنیم. پس چرا کتاب مقدس متفاوت است؟ چه چیزی داستانهای آن را محتمل‌تر از داستان آنها می‌سازد؟ خُب، پاسخ این است که شخصیت نویسندگان کتاب مقدس کاملاً متفاوت از شخصیت دیگر نویسندگان باستانی است، *به طریقهایی که آنها را به طرز چشمگیری محتمل‌تر می‌سازد.*

اجازه بدهید منظورم را توضیح بدهم. ما در دیگر داستانهای معجزات باستانی، به‌وضوح با گزارش شاهدان عینی وقایع تاریخی برخورد نمی‌کنیم؛ آنها حتی چنین ادعایی ندارند. بلکه ما نسبتاً به‌وضوح خواه با (۱) افسانه‌ها یا اسطوره‌هایی برخورد می‌کنیم که بوجود آمده و مکرراً در طول قرنها مورد مشاجره قرار گرفته، مانند سرخاب‌هایی که روی کشتی رشد می‌کنند، یا (۲) داستانهای تاریخی که در اصل، برجسته نیستند و متعاقباً با ذرات مافوق‌طبیعی مزین شدند که درحالیکه حقیقتاً شگفت‌انگیز هستند، همچنان کم و بیش بدون توجیه هستند. منظورم این است که وقایع مافوق‌طبیعی این داستانها به هیچ عنوان برای داستان *ضروری* به نظر نمی‌رسند؛ داستان بدون بخشهای مافوق‌طبیعی که پیشنهاد می‌کند این ذرات بعداً برای تأثیرگذاری افزوده شدند، منطقی به نظر می‌رسد. نکته این است که در هر دو مورد، تاریخدانان می‌توانند به این داستانهای باستانی نگاه کنند و با اطمینان نتیجه‌گیری کنند که جزئیات معجزه‌آسا، تاریخی نیستند. آنها خواه افسانه و اسطوره هستند که به مرور زمان بنا شده، یا تزئینات غیرضروری که برای تأثیرگذاری افزوده شده است. اما قطعاً گزارش شاهدان عینی وقایع نیستند که بدون آن کل داستان منطقی به نظر نمی‌رسد.

اما این *دقیقاً* خصوصیت گزارشات معجزه‌آسای کتاب مقدس است. آنها اسطوره یا افسانه نیستند. در طول قرنها ساخته نشده‌اند. آنها نتیجهٔ حرفهای کسی هستند که می‌گوید: "من این را دیدم، و در زمان خیلی دوری نبود." نه تنها این، بلکه معجزاتی که در کتاب مقدس گزارش شده، برای داستانهای اطرافشان ضروری هستند. به‌عنوان نمونه، معجزات عیسی فقط امور شگفت‌انگیزی نیستند که اتفاق افتاد. وقتی آنها را مطالعه می‌کنید، متوجه می‌شوید که بخش مرکزی آنها، به پیغامی که عیسی اعلام می‌کرد، متصل است. به همین دلیل، عیسی انسانها را شفا می‌دهد، به جای اینکه فقط یک خرگوش را از کلاه خارج

کند؛ او نشان می‌دهد که می‌تواند مردم را از بیماری گناه شفا دهد. به همین دلیل، انسانها را از مردگان برمی‌خیزاند، به جای اینکه کاری کند که سکه در آستینش ناپدید شود؛ او نشان می‌دهد که چگونه کارش حیات روحانی را از مرگ روحانی حاصل می‌کند. حتی گام برداشتن او بر روی آب، فقط حقه‌ای در اتاق نشیمن نبود؛ شاگردانش متوجه شدند که این ادعا را که درباره خود میگوید "من هستم" بزرگ است، تأیید می‌کرد، کسی که اقیانوس، عالَم باستانی هرج و مرج و بدی را تسلیم خود می‌کند، کسی که مطابق مزمور "بالاتر از آواز آب‌های بسیار" است (مزمور ۹۳:۴). داستان معجزات مذاهب و فرهنگهای دیگر اینطور نیستند.

آیا نکته را می‌بینید؟ معجزات کتاب مقدس به هیچ عنوان برای داستانهایی که این معجزات را در آنها می‌یابیم، غیرضروری یا فرعی نیستند؛ برعکس، ضروری هستند، مانند دی ان ای در مفهومشان تنیده شده‌اند. بعلاوه، به جای اینکه مانند افسانه‌ها یا اسطوره‌ها به مرور زمان ساخته شوند، اینها گزارش شاهدان عینی دربارهٔ چیزهایی هستند که افراد واقعی گفتند که با چشمان خود دیده‌اند. هر طور که آن را تقسیم کنید، گزارش معجزات کتاب مقدس کاملاً متفاوت از اسطورهٔ یونانی یا بابِلی است و نیازمند برآورد کاملاً متفاوتی است.

همهٔ اینها ما را با نتیجه‌گیری نسبتاً مهم دربارهٔ معجزاتی که در کتاب مقدس گزارش شده، بجا می‌گذارد: آنها نمی‌توانند به‌عنوان اموری که به طور منطقی غیرممکن هستند از محوطه خارج شوند، و بسیار محتمل‌تر از داستانهای دیگر دربارهٔ "معجزه" هستند. هنوز نمی‌دانم که آیا می‌توانیم فراتر از این برویم. آیا می‌توانیم به سطحی از اطمینان دست یابیم که به ما اجازه می‌دهد که بگوییم نه تنها این *محتمل* است، بلکه آنچه نویسندگان کتاب مقدس می‌گویند، در واقع اتفاق افتاد و در واقع از لحاظ تاریخی این *احتمال* هست که این اتفاقات رخ دادند؟

به نظرم ما می‌توانیم این کار را انجام دهیم.

همه چیز بر رستاخیز تکیه می‌کند

اکنون در این مقطع، دربارهٔ نحوهٔ پیشروی حق انتخاب داریم. ما می‌توانیم مطالعهٔ جامعی را دربارهٔ تعدادی از معجزاتی که عیسی در سراسر خدمتش انجام داد، آغاز کنیم و ببینیم دربارهٔ هریک از آنها چه می‌توانیم بگوییم. در واقع، کتابهای بسیاری این کار را انجام داده‌اند و نتیجه‌گیریهای آنها غالباً بصیرت‌بخش و قانع‌کننده است (به ضمیمه مراجعه کنید). یا می‌توانیم مستقیماً به سراغ معجزه‌ای برویم که پایه و آغاز کل ایمان مسیحی است، معجزه‌ای که کل روبنای تاریخ، اعتقاد و عمل مسیحی نهایتاً بر آن تکیه می‌کند، در واقع، معجزه‌ای که این اعتقاد مسیحی که کتاب مقدس کلام خداست، نهایتاً بر پایهٔ آن است.

این رستاخیز عیسی است.

این چیزی است که واقعاً نمی‌توانید از آن بگذرید: اگر رستاخیز اتفاق افتاد، پس بقیهٔ روبنای اساسی مسیحیت مانند عملکرد ساعت در کنار هم قرار می‌گیرند، از جمله اقتدار کتاب مقدس، عهدجدید و عهدعتیق. اگر این اتفاق *نیفتاد*، پس هیچ‌یک از اینها اهمیتی ندارند، چون اگر نویسندگان معتبر کتاب مقدس، دربارهٔ رستاخیز، مهمترین چیز، اشتباه کردند، پس غیرمحتمل است که دربارهٔ اکثر مسائل عملکرد درستی داشته باشند. و بعلاوه، مهم نیست که آنها در مورد بقیهٔ مسائل درست می‌گفتند یا اشتباه، چون نکتهٔ همه چیز– معجزات، تعلیم، ادعاها– این بود که هویت عیسی را به‌عنوان مسیح نشان دهند، و اگر او هنوز مُرده، پس او مسیح نیست، و بنابراین بقیهٔ مسائل مهم نیستند، نقطه. کل مسیحیت بر پایهٔ این سؤال است که آیا عیسی از لحاظ تاریخی، نه مذهبی یا روحانی، بلکه *تاریخی*، از مردگان برخاست.

نویسندگان کتاب مقدس فکر می‌کردند که او برخاست. آنها اغفال نشده بودند، سعی نمی‌کردند گول بزنند و افسانه نمی‌نوشتند. آنچه را که دیدند، شنیدند، لمس کردند و تجربه کردند، بیان می‌کردند و خالصانه می‌خواستند خوانندگان‌شان هم آن را باور کنند. همه چیز خوب و نیکوست. اما آیا می‌توانیم مطمئن باشیم که درست می‌گفتند؟

بله، می‌توانیم. اما چگونه؟

چرا آنها معتقد بودند که عیسی قیام کرده

بیایید با این سؤال آشکار آغاز کنیم. طبق کلام آنها، چه چیزی باعث شد که نویسندگان کتاب مقدس، و به طور گسترده‌تر، مسیحیان اولیه ایمان داشته باشند که عیسی قیام کرده بود؟ بر اساس شهادت خودشان، این اعتقاد واقعاً از دو چیز ظاهر شد: (۱) کشف آنها در صبح روز یکشنبه که قبری که جسد عیسی پس از مرگش در آن قرار گرفته بود، خالی بود، و (۲) تجربهٔ آنها دربارهٔ اینکه عیسی پس از مرگش چندین بار در قالب جسمانی بر آنها ظاهر شد.

اکنون مهم است که چیزهایی را دربارهٔ این تجربیات بدانید. اولاً نویسندگان انکار می‌کنند که وقتی عیسی بر آنها ظاهر شد، چیزی که دیدند یک چیز غیرمادی بود (یعنی بدون بدن جسمانی)، مانند روح یا شبح یا چنین چیزی. پس لوقا با اطمینان اشاره میکند اولین باری که عیسی بر شاگردان ظاهر شد، در واقع آنها فکر کردند که او شبح بود، تا اینکه عیسی از آنها دعوت کرد که او را لمس کنند، او گفت: "شبح مانند من گوشت و استخوان ندارد" و بعد یک تکه ماهی بریان خورد تا این نکته را ثابت کند (لوقا ۲۴:۳۹، ۴۲-۴۳). (جالب است که این گزارش ذکر می‌کند که ماهی بریان شده، اینطور نیست؟ این حقیقت که ماهی بریان شده، به جای اینکه پخته یا سوخاری یا سرخ شود، چه ارتباطی با چیزهای دیگر دارد؟ هیچ ارتباطی ندارد. این فقط یکی از جزئیاتی است که احتمالاً افسانه ذکر نمی‌کرد و بنابراین با ظرافت پیشنهاد می‌کند که این شهادت شاهد عینی واقعی از طرف کسی است که در آنجا بود.)

نه فقط این، بلکه شاگردان هم تلاش می‌کنند این نکته را بیان کنند که این کسی که بر آنها ظاهر شد، *همان عیسی است که روی صلیب مُرد*، نه یک نفر دیگر. "و بعد به توما گفت: «انگشت خود را به اینجا بیاور، دست‌های مرا ببین، دست خود را بر پهلوی من بگذار" (یوحنا ۲۰:۲۷). او شبح نبود؛ کس دیگری نبود. رسولان اصرار داشتند که عیسایی که آنها دیدند، همان عیسایی بود که مصلوب شد.

این هم مهم است که درک کنید که نه مقبرهٔ خالی و نه تجلیات، به‌تنهایی قطعیتی را دربارهٔ رستاخیز ایجاد کرده که رسولان نهایتاً آن را نشان دادند. اگر آنها فقط قبر خالی را داشتند، قطعاً با سردرگمی از آنجا می‌رفتند، اما معلوم نیست که آنها نتیجه‌گیری می‌کردند که عیسی زنده شد. راههای خیلی زیادی می‌توانست آن را توضیح دهد: قبر رُبایان، تحقیر بیشتر توسط رومیان، اشتباه در مورد مکان مقبره، و چنین چیزهایی!

همزمان، فقط دیدن عیسی هم این کار را انجام نمی‌داد. دوباره، فقط توضیحات زیاد دیگری وجود داشت: یک شبح، روح، شیاد، هر چیزی! پس تا زمانیکه قبر می‌توانست جسد متلاشی تولید کند، قطعاً هیچ‌کس نمی‌توانست کل این ماجرا را رستاخیز بنامد.

اما این دو را درکنار هم بگذارید، قبر خالی و تجلیات عیسی، و همین کافی بود که انفجار اتمی را در واقعیت شاگردان ایجاد کند. قبر خالی بود، چون عیسی زنده بود. فرشته گفت: "او اینجا نیست... پس از مرگ زنده گشت" (متی ۲۸:۶). این شهادت آنهاست. به همین دلیل آنها باور کردند و نهایتاً به خاطر این اعتقاد که عیسی واقعاً از قبر برخاست، مُردند. اکنون می‌توانید بگویید که آنها را باور نمی‌کنید؛ می‌توانید بگویید اتفاقات آن صبح یکشنبه، چنین چیزی نبود. اما اگر می‌خواهید این کار را بکنید، پس باید راه چاره‌ای ارائه کنید. اگر رستاخیز اتفاق نیفتاد، پس چه اتفاقی *افتاد*؟

هیچ چیز دیگری آن را توضیح نمی‌دهد

ببینید، یک کاری که نمی‌توانید بکنید (به هرحال نه با صداقت عقلانی)، این است که وانمود کنید هیچ اتفاقی نیفتاد. به‌وضوح یک اتفاقی *افتاد*، چون این به مدت دو هزار سال در سراسر دنیا و تاریخ، موجهای ضربه‌ای ایجاد کرد. حتی فقط در زندگی این شاگردان، هر اتفاقی که افتاد، باعث شد ساختار جهان‌بینی‌شان را از نو تنظیم کنند. آنها باور کردند که این عیسای مصلوب، همان مسیحایی بود که مدتها منتظرش بودند و امید یهودیان بود، پسر خدا، بی‌تقصیر، برهٔ خدا که گناه را بر خود گرفت، نوبر خلقت تازه‌ای که در قوم فدیه‌شده‌اش آغاز می‌شد، شاه شاهان که یک روز قومش را نهایتاً و تا ابد نجات می‌داد و دنیا را با تولد تازه از نو می‌ساخت که انعکاس و جریانی از حیات رستاخیزش بود. چون آنها به این چیزها ایمان داشتند، زندگیشان را از نو تنظیم کردند تا بتوانند

اعتقاداتشان را اعلام کنند، شغلشان را ترک کردند، خانه‌شان را ترک کردند، و نهایتاً از این اعتقادات کناره‌گیری نکردند، حتی وقتی (مطابق سنت) یکی‌یکی سرشان قطع شد، مصلوب شدند، با نیزه سوراخ شدند، پوستشان را کندند و سنگسار کردند.

چیزی اتفاق افتاد که منجر به همهٔ این چیزها شد.

و خواه عیسی واقعاً از مردگان برخاست، یا چیز دیگری آنقدر قدرتمند بود که باعث شد همهٔ شاگردان یکدفعه، این اعتقادات را بپذیرند و زندگیشان را از نو تنظیم کنند تا آنها را اعلام کنند، حتی در مواجهه با شهادت‌های هولناک. پس این واقعاً سؤال آخر است: آیا کسی تابه‌حال راه دیگری پیشنهاد کرده تا همهٔ اینها را توضیح دهد؟ قطعاً، افراد زیادی تلاشهای بسیار کرده‌اند.

شاید زنان به مقبرهٔ اشتباه رفتند و همه را به خاطر یک اشتباه هیجان‌زده کردند. شاید. اما بعد، وقتی این اعتقاد که عیسی قیام کرده، در سراسر شهر مانند آتش، خودبه‌خود منتشر شد، چرا مأموران جسدی را از قبر درست مهیا نکردند؟ قطعاً آنها می‌دانستند این جسد کجا بود، با توجه به اینکه نگهبان رومی آن را مُهر کرد. بعلاوه، همانطور که گفتیم، این گزارش محض که قبر خالی بود، این اعتقاد را ایجاد نمی‌کرد که عیسی قیام کرده است. عیسی به طور زنده، بر شاگردان نیز *ظاهر شد*! این چیزی است که (به طور موثق) به ما گفتند. اگر می‌خواهید بگویید آنها اشتباه کردند، اشکالی ندارد. اما اگر این اتفاق نیفتاد، پس چه اتفاقی افتاد؟

شاید عیسی واقعاً نمرد، بلکه *تقریباً* مُرد و نهایتاً از قبر فرار کرد و به جایی برگشت که شاگردانش پنهان می‌شدند. شاید. اما چرا... در واقع، نه، شاید اینطور نیست. این احمقانه است! آیا باید واقعاً فکر کنیم که عیسی، به‌نوعی سعی می‌کرد از صلیب جان سالم به در برد، به طور سرسام‌آوری زخمی شد، مصلوب شد، با نیزه سوراخ شد، و حالا آب بدنش را از دست داد و در حضور شاگردانش بسیار گرسنه شد و آنها را قانع کرد، ترساند و با این حال آنها شک داشتند که او خداوند حیات و فاتح مرگ است؟ من می‌گویم احتمال زیادی ندارد. آنها در این مقطع بیرون نمی‌رفتند که موعظه کنند؛ بلکه برای او دکتر می‌آوردند!

خُب، شاید شاگردان جسد را دزدیدند و بعد ادعا کردند عیسی از مردگان برخاسته؛ شاید این موفقیت‌آمیزترین حقه در تاریخ جهان بود. اما نه، همانطورکه قبلاً گفتیم، هیچ چیز در این مورد از خصوصیت فریب برخوردار نیست، و بعلاوه، هیچ‌کس به خاطر یک حقه نمی‌میرد. اگر سعی می‌کنید دنیا را فریب دهید، وقتی تبر بالا رفته و در حال فرود است، یا میخها در حال سوراخ کردن مچ دست‌تان است، یا شما را در روغن جوشان می‌اندازند یا از بالای معبد پرت می‌کنند، شما نمی‌گویید: "من به شما می‌گویم، این مرد زنده است!" تنها راه برای چسبیدن به این داستان، در این شرایط، این است *که واقعاً معتقدید که این حقیقت است*.

خُب، شاید شاگردان قربانی توهم جمعی بودند. نه، ما قبلاً تا حدودی دربارهٔ این پیشنهاد صحبت کردیم. با توجه به اینکه چه تعدادی از گروههای متفاوت، در زمانهای متفاوت و در طول چند هفته گزارش دادند که عیسی را دیده‌اند، تصور توهم جمعی تقویت شده و واگیردار، به طور زایل‌شدنی غیرمحتمل است. و البته ایدهٔ "توهم جمعی"، به‌تنهایی احمقانه است.

پس شاید آنها با خواب، رویا، تجربهٔ عرفانی یا حتی احساس عمیق و آسمانی از بخشش و حیات روحانی جدید تحت تأثیر قرارگرفتند. شاید این منظور آنها از بکارگیری اصطلاح *رستاخیز* است و نه این ایدهٔ بسیار واقعی که عیسی واقعاً از قبر برخاست. به عبارت دیگر، شاید همهٔ داستانهای عهدجدید فقط یک استعارهٔ بزرگ برای حقایق روحانی است، نباید به طور واقعی و جسمانی در نظرگرفته شوند.

نه، حقیقت این است که اول از همه، گزارشات رستاخیز صرفاً از خصوصیت استعارهٔ روحانی برخوردار نیستند. آنها از خصوصیت شهادت شاهدان عینی از وقایعی برخوردارند که از لحاظ جسمانی در تاریخ اتفاق افتاد و نیازمند تلاش زیاد است که جلوی چشمها را گرفت تا از آن بگذرند. همچنین، دنیای یهودی قرن یکم، با خوابها یا رویاها یا تجربیات مذهبی خلسه‌آمیز ناآشنا نبود، و با مسیحایی که مأموران او را کشتند، ناآشنا نبود. با توجه به این پیش‌زمینه، قابل تصور نیست که یک خواب، رویا یا تجربهٔ عرفانی محض، و خیلی کمتر یک احساس، حتی در مورد "مسیح" اعدام شده، می‌توانست این نوع اعتقاد پابرجا، تغییردهندهٔ جهان‌بینی را در رستاخیز عیسی ایجاد کند که مشخصهٔ مسیحیان اولیه

بود و شهدای آن را مصمم کرد. اگرچه هیچ‌یک از یهودیان قرن یکم هرگز از کلمهٔ *رستاخیز* برای توصیف خواب، رویا یا تجربهٔ عرفانی و چقدر کمتر برای هر نوع "احساس" یا با هر قوتی استفاده نمی‌کردند. چون *رستاخیز* مفهوم خیلی خاصی داشت. به معنای بازگشت واقعی و جسمانی به حیات جسمانی بود، و مؤکداً برای اشاره به چیزی کمتر از این بکار نمی‌رفت. با این‌حال این *دقیقاً* کلمه‌ای است که مسیحیان اولیه برای توصیف اتفاقاتی که برای عیسی رخ داد، بکار بردند.

شاید همهٔ آنها قربانیان مورد شدیدی از تفکر آرزومندانه بودند. شاید فقط شدیداً می‌خواستند که عیسی نمیرد و خودشان را گول زدند که باور کنند او قیام کرده است. دوباره، خیر. حتی اگر شاگردان به دنبال تسلی به‌واسطهٔ برخاستن عیسی از مرگ بودند، به دنبال ایدهٔ رستاخیز نمی‌رفتند. به احتمال زیاد با اعلام اینکه او "از لحاظ روحانی" یا چنین چیزی، زنده است، خود را تسلی می‌دادند. اما این شدیداً غیرمحتمل است که فکر کنیم آنها بر پایهٔ این ایده که از نو جهان‌بینی را شکل می‌دهد، اعلام کنند که عیسی قیام کرده و پیش از آخر زمان جلال یافته است. تنها راه رسیدن به این نتیجه‌گیری، این است که آنچه دیده و تجربه کرده‌اند، *حق انتخاب دیگری به آنها ندهد*. آیا نکته را می‌بینید؟ مسیحیان اولیه ادعا نکردند که عیسی به خاطر یک *آرزو* قیام کرد. آنها چنین ادعایی کردند، چون هیچ توضیح دیگری برای آنچه که دیدند، نبود. این تفکر آرزومندانه نبود که آنها را به سوی این نتیجه‌گیری سوق دهد؛ این چشمان خودشان بود.

علاوه بر این، گزارشی که در اختیار ماست، هرگز نشان نمی‌دهد که شاگردان به لحاظ عقلانی آماده بودند که باور کنند عیسی از مردگان برخاست. بلکه برعکس، خیلی پیش از اینکه باور کنند، شدیداً باور *نداشتند*، تا جاییکه عیسای قیام کرده باید به خاطر آن، آنها را توبیخ می‌کرد. خیر، شاگردان هرگز از لحاظ روانی، مذهبی یا فرهنگی برای رستاخیز یک انسان پیش از آخر زمان آماده نبودند. در واقع حقیقت وقوع چنین چیزی، در ضمیرشان رد می‌شد و باعث شد برای توضیح مفاهیم آن درکشمکش باشند.

پس همانطور که گفتم، در آن صبح یکشنبه، یک اتفاقی افتاد. صرفاً چیزی آن را انکار نمی‌کند.

و حالا من از شما می‌پرسم، *این چه بود؟* این اشتباه نبود، چیزی شبیه به مرگ، حقه یا فریب، توهم جمعی، خواب یا رویا یا احساس عرفانی بخشش، تفکر آرزومندانه نبود، هیچ‌یک از اینها نبود. پس اگر این چیزها نبود، پس چه بود؟

ببینید، وقتی به آن رسیدگی می‌کنید، شواهدی که در برابر ماست، اصرار مطمئن مسیحیان اولیه که می‌گفتند قبر خالی بود و عیسای قیام‌کرده را دیدند، اعتقادات تغییردهندهٔ زندگی که از این تجربیات جاری می‌شد، پذیرش مصمم ایمانشان، حتی در مواجهه با مرگ، این شواهد فقط با یک احتمال توضیح داده شد:

عیسی واقعاً، حقیقتاً، به لحاظ جسمانی، تاریخی، از مردگان قیام کرد.

مفاهیم عیسای قیام‌کرده

این مطلب ارزش بیان ندارد، اما همهٔ آنها چیزی نیست که بتوانیم به‌سرعت از آنها بگذریم، اینطور نیست؟ همهٔ آنها از ارزش فوق‌العاده و حتی ابدی برخوردارند. پس در خاتمهٔ این فصل، اجازه بدهید این صفحه را به محقق معروف، اِن. تی. رایت واگذار کنم، کسی که به‌خوبی از این موضوع نتیجه‌گیری می‌کند. آن را به‌آرامی بخوانید، با دقت بخوانید و یک‌بار دیگر به آن فکر کنید:

> البته، [اینکه عیسی قیام کرد]، از لحاظ منطقی یا با دقت ریاضی، اثبات‌پذیر نیست. تاریخ‌دانان هرگز در جایگاهی نیستند که کار فیثاغورث را انجام دهند... تاریخ، این‌گونه نیست. تقریباً هیچ چیزی مطلقاً غیرمحتمل نبود؛ به هرحال، تاریخ عمدتاً مطالعهٔ امور غیرعادی و تکرارناپذیر است. آنچه به دنبالش هستیم، احتمال برتر است؛ و باید با بررسی همهٔ احتمالات، همهٔ پیشنهادات بدست آید، و بپرسیم که آنها چقدر این پدیده را توضیح می‌دهند. همیشه این احتمال هست که در مبحث رستاخیز، یک نفر رویای انتقاد شکاکانه را بیان کند: توضیحی که شرط کافی برای ظهور ایمان مسیحی اولیه فراهم می‌کند، اما با قرارگرفتن در مقوله‌های شناخت‌شناسی و هستی‌شناسی پس از دوران روشنگری یا حتی صرفاً این مقوله‌ها

در روند کلی بت‌پرستان، باعث می‌شود هیچ تزلزلی در لانهٔ کبوتر ایجاد نکند. شایان توجه است که علیرغم تلاشهای نومیدانهٔ بسیاری از محققان در طول دوصد سال گذشته (بدون اینکه حداقل از زمان سِلسوس، ذکری از منتقدان به میان آوریم)، چنین توضیحی یافت نشد. مسیحیان اولیه، قبر خالی و "ملاقات‌ها" و "رؤیت‌ها"ی عیسای قیام کرده را برای توضیح ایمانشان ابداع نکردند. آنها این ایمان را به خاطر این اتفاقات و تلاقی این دو پدیده پرورش دادند. هیچ‌کس انتظار چنین چیزی را نداشت؛ هیچ نوع تلاقی-تجربه نمی‌توانست این ایده را ایجاد کند؛ هیچ‌کس نمی‌توانست آن را ابداع کند، بدون توجه به اینکه چقدر احساس تقصیر می‌کردند (یا چقدر بخشیده شده‌اند)، بدون توجه به اینکه چند ساعت به مطالعهٔ کتاب مقدس اختصاص دادند. پیشنهاد چیزی خلاف این، به معنای توقف تاریخ و ورود به دنیای خیالی خودمان است، یک اختلافِ شناختی جدید که در آن نوین‌گرایان سرسخت، شدیداً نگران هستند که ظاهراً جهان‌بینی پس از روشنگری، در خطر مهم فروپاشی است، به هرحال، تدابیر، راهبردی را فراهم می‌کنند که آن را مستحکم کنند. در رابطه با نوع برهانی که معمولاً تاریخ‌دانان می‌پذیرند، موردی که ما ارائه کردیم، ترکیب قبر بعلاوهٔ تجلیات، چیزی است که اعتقاد مسیحیان اولیه را بوجود آورد، این تا حد ممکن، بی‌عیب است.[۳]

ما در ملاحظاتمان دربارهٔ اینکه آیا واقعاً می‌توانیم به کتاب مقدس اعتماد کنیم، مسیری طولانی را طی کردیم، اینطور نیست؟ علیرغم این حقیقت که ما در هر مورد با سؤالاتی مواجه می‌شویم، توانستیم به درجهٔ بالایی از اعتماد تاریخی دست یابیم، اینکه کتاب مقدس واقعاً قابل اعتماد است. این چیزی است که مشاهده کردیم: ترجمه‌های ما صحیح است؛ نسخه‌های ما تکثیر وفادارانهٔ نسخه‌های اصلی است (یا حداقل، به ما اجازه می‌دهند نسخه‌های اصلی را بازسازی کنیم)؛ اسنادی که بررسی می‌کنیم، بهترین و صحیح‌ترین اسناد هستند؛ نویسندگان، خودشان فریب نخورده یا فریب‌دهنده نیستند یا نویسندگان داستانهای خیالی نیستند (آنها چیزی را به ما می‌گفتند که واقعاً به وقوعشان اعتقاد داشتند)؛ و درنهایت، دلیل خیلی خوبی داریم که معتقد باشیم چیزی که *به نظرشان* اتفاق افتاد و آنچه دربارهٔ اتفاقات *گفتند*، واقعاً اتفاق افتاد. معجزاتی را که بازگو کردند،

نمی‌توان نفی کرد، و محتمل بودن آنها فراتر از هر گزارش تاریخی دربارهٔ اتفاقات مافوق‌طبیعی است. بعلاوه، وقتی به مهمترین معجزه می‌رسیم، یعنی رستاخیز عیسی، واقعاً هیچ توضیحی دربارهٔ همهٔ شواهد، منطقی به نظر نمی‌رسد، غیر از آنچه که *اتفاق افتاد*.

اما این قدم آخر در استدلال ماست. اگر رستاخیز اتفاق افتاد، پس در واقع، اعتماد ما به کتاب مقدس به سطح کاملاً تازه‌ای از اطمینان دست یافته، بسیار فراتر از یک نوع تاریخی محض.

اگر عیسی واقعاً از مردگان قیام کرد، پس کتاب مقدس کلام خداست.

---

۱. من برای این فصل به طور خاص به کتاب کرِگ اِل. بلومبِرگ تکیه کرده‌ام، *آیا هنوز می‌توانیم به کتاب مقدس ایمان داشته باشیم؟ اشتغال نهضت انجیلی به سؤالات معاصر* (Grand Rapids, MI:Brazos, 2014)؛ اِن. تی. رایت، *رستاخیز پسر خدا*، جلد ۳ از *منشأ مسیحی و سؤال دربارهٔ خدا* (Minneapolis: Fortress,2003).

۲. گاتهولد افرایم لِسینگ، "دربارهٔ برهان روح و قدرت"، در *مطالب فلسفی و الهیاتی*، ویرایش اچ. بی. نیسبِت، متون کمبریج در تاریخ فلسفه (Cambridge: Cambridge University Press, 2005)، ۸۷.

۳. رایت، *رستاخیز پسر خدا*، ۷۰۶–۷۰۷.

۷

آن را بر اساس کلام انسان قیام‌کرده بپذیرید

من به‌نوعی، واقعاً آرزومندم که ای کاش این کتاب می‌توانست با فصل قبلی به پایان برسد. ای کاش کل این مطلب می‌توانست به چیزی تکیه کند که دربارهٔ آن گفتگو کردیم، چون معتقدم که این مهمترین ادعای حقیقت در تاریخ بشر است: اینکه اگر عیسی به لحاظ جسمانی از قبر برخاست، بتوانیم به بهترین شکل شواهد پیش روی خود را توضیح دهیم. پس اگرچه امیدوارم که بقیهٔ کتاب را بخوانید، اما این امید را هم دارم که بیش از همه، مجذوب و شیفتهٔ تفکر دربارهٔ این نتیجه‌گیری و مفاهیمش شوید. اگر در واقع، عیسی قیام کرد، این برای شما چه مفهومی دارد؟ باید در پاسخ به این واقعیت چه *کار* کنید؟

اما چون عنوان این کتاب این است که *چرا به کتاب مقدس اعتماد کنیم؟*، نه اینکه *چرا اعتماد کنیم که عیسی از مردگان برخاست؟*، باید دربارهٔ این سؤال نتیجه‌گیری کنیم. در سراسر این کتاب، به اسناد کتاب مقدس، به‌عنوان *اسناد تاریخی*، تفکر و صحبت کردیم، مخصوصاً عهدجدید و حتی بیشتر دربارهٔ اناجیل. به این ترتیب، فرض نکردیم که آنها الهی یا به‌نوعی از طرف خدا هستند. فرض نکردیم که کلام خدا و عاری از خطا هستند یا همیشه حقیقت هستند. در واقع، مانند هر سند دیگر مدفون در خرابه‌های روستای باستانی، هر احتمالی را جایز شمردیم که شاید اسناد کتاب مقدسی به‌عنوان شواهد تاریخی، نامعتبر باشند. اما در هر مورد، با اطمینان تاریخی زیاد نتیجه‌گیری کردیم که آنها در واقع معتبر به نظر می‌رسند، از *ترجمه‌های* ما گرفته تا *انتقال* اسناد اصلی در سراسر تاریخ، توسط نسخه‌برداران، به دریافت *این* اسناد که برخلاف اسناد دیگری است که به همین اندازه مقتدر هستند، تا *قابل اعتماد بودن* نویسندگان در رابطه با حقیقتی که نوشتند. از آغاز تا پایان، زنجیرهٔ قدرتمند اطمینان را ایجاد کردیم که کتاب مقدس به‌عنوان شاهد تاریخ، قابل اعتماد است.

اما وقتی به‌عنوان مسیحی می‌گوییم به کتاب مقدس اعتماد داریم، منظورمان این نیست که *اطمینان تاریخی* زیادی داریم. منظورمان چیزی بیش از این است. منظورمان این است که معتقدیم این کلام خداست، الهام شده توسط خالق جهان، پس مطلقاً و به طرز قابل اعتمادی، همهٔ حرفهایش حقیقت است. مثلاً این طرز بیان "بیانیهٔ ایمان" در کلیسای من است:

> ما ایمان داریم که کتاب مقدس، مخصوصاً ۳۹ کتاب عهدعتیق و ۲۷ کتاب عهدجدید، کلام مکتوب خداست؛ توسط افرادی نوشته شده که تحت الهام الهی بودند، و گنجینهٔ کامل تعالیم آسمانی است؛ نویسندهٔ آن خداست، به نجات ختم می‌شود، و حقیقت عاری از خطاست؛ اصولی را آشکار می‌کند که خدا با آن ما را داوری خواهد کرد؛ و بنابراین، تا پایان دنیا باقی مانده و خواهد ماند، مرکز حقیقی اتحاد مسیحی است، و تنها قانون باکفایت، قطعی و مقتدر برای شناخت نجات‌بخش، ایمان و اطاعت است.[1]

همهٔ اعضای کلیسای ما ایمان دارند که کتاب مقدس، عهدجدید و عهدعتیق، "کلام مکتوب خداست"، توسط افرادی نوشته شده که "تحت الهام الهی بودند"، این "گنجینهٔ کامل تعلیم آسمانی" است، "خدا نویسندهٔ آن است"، و حتی ذاتاً "حقیقت عاری از خطاست." به‌وضوح، این فراتر از اطمینان تاریخی است!

در اینجا برای تفکر دقیق دربارهٔ مفهوم همهٔ مطالبی که مسیحیان در این مورد می‌گویند، زمان یا فضا نداریم. موضوعاتی همچون *الهام‌بخشی* و *خطاناپذیری*، خواهان کتابهای خودشان است (به ضمیمه مراجعه کنید). آنچه برای اهداف ما مهم است، این است که درک کنیم که در واقع، چرا مسیحیان این چیزهای والا را دربارهٔ کتاب مقدس می‌گویند. به عبارت ساده‌تر، به خاطر اینکه عیسی از مردگان برخاست. به خاطر رستاخیز عیسی، به حرفهای عیسی ایمان داریم، و چون عیسی کل عهدعتیق را تأیید کرد و کل عهدجدید را تصویب کرد، ایمان داریم که آنها قابل اعتماد و حقیقی هستند. این کل مطلب است.

مسیحا از مردگان برخواهد خاست

برای مسیحیان، رستاخیز به معنای چیزهای مهم بسیاری است. این یعنی کسانیکه به‌واسطهٔ ایمان با عیسی متحد شده‌اند، مانند او قیام خواهند کرد. یعنی خدا کاملاً قربانی گناهان را که عیسی روی صلیب تقدیم کرد، پذیرفته و برای پرداخت قرض اخلاقی ما، بیش از حد کفایت است. به این معناست که اکنون عیسی زیست می‌کند تا رهبری کند، فرمانروایی کند، محافظت کند، شفاعت کند، و برای قومش که هنوز در زمین زنده‌اند، کارهای نیکو انجام دهد. همچنین به این معناست که خدا همهٔ ادعاهای عیسی را دربارهٔ هویتش و نوع اقتداری که در اختیار داشت، تصویب کرد، تأیید کرد و دفاع کرد و تصدیق کرد.

درک این نکته دشوار نیست. رستاخیز عیسی مانند همهٔ معجزات دیگر، یک چیز غیرضروری نبود که به داستان افزوده شود، یک شکوفایی که باید یک خاتمهٔ خوب را تضمین کند. وقتی عیسی دربارهٔ آن صحبت کرد، همیشه شدیداً آن را به ادعاهایش دربارهٔ هویتش مرتبط می‌کرد. مثلاً متی به ما می‌گوید عیسی مرگ و رستاخیزش را سه بار نزدیک به پایان خدمتش پیشگویی کرد و هر بار آن را به‌عنوان *اوج ضروری و تأییدکنندهٔ هویتش به‌عنوان* مسیح ارائه کرد. بیایید به این سه پیشگویی نگاهی بیندازیم.

اول، عیسی یک بار از شاگردانش پرسید که او را که می‌دانند، و پطرس پاسخ داد: "تو مسیح، پسر خدای زنده هستی" (متی ۱۶:۱۶). حالا، این عبارت مفاهیم بسیار زیادی دارد، اما اساساً پطرس تأیید کرد که عیسی، مسیحای اسرائیل بود که مدتها پیش وعده داده شده بود، نبوت شده بود و منتظرش بودند (یعنی "مسح شده" و بنابراین پادشاه) و او پسر خدا هم بود (یعنی خدا بود). عیسی با شنیدن آن خوشحال شد و به پطرس گفت که او متبارک است که به این شناختی که خدای پدر برای او مکشوف کرده، دست یافته است. بعد عیسی به‌عنوان پادشاهی عمل کرد که پطرس تصدیق کرده بود. او کلیسایش را برپا کرد، یعنی سفارت وفادارش در دنیا، و وعده داد که از آن محافظت کند و در مأموریتش به آن قدرت بخشد. به این سفارت اقتدار بخشید که به نام او صحبت کند و بعد به طور حیاتی به شاگردان تعلیم داد که پادشاه، مسیحا، مسیح بودن او چه مفهومی دارد. پس متی (به یاد دارید که در آنجا بود!) مطالب زیر را به ما می‌گوید:

> از آن زمان عیسی به آشکار ساختن این حقیقت پرداخت و به شاگردان خود گفت که او می‌بایست به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ، سران کاهنان و علمای دین یهود رنج بسیار ببیند و کشته شود و روز سوم زنده گردد. (متی ۲۱:۱۶)

اول به طرز بیان متی توجه کنید: "از آن زمان عیسی به آشکار ساختن این حقیقت پرداخت." ظاهراً این مکالمه‌ای نبود که یک بار به مدت پنج دقیقه رخ دهد، بلکه قسمت عمدهٔ تعلیم عیسی از آن زمان به بعد بود. همچنین به کلمهٔ "می‌بایست" توجه کنید. او "می‌بایست" به اورشلیم برود و رنج بکشد و کشته شود و "می‌بایست" در روز سوم از مردگان برخیزد. اکنون به کلمهٔ "آشکار ساختن" توجه کنید. این چه مفهومی دارد که او به آنها "آشکار ساخت" که همهٔ اینها باید اتفاق افتد؟ از چه چیزی آشکار کرد؟ منطق؟ استدلال؟ خیر، این یعنی از کتاب مقدس آشکار کرد، از عهدعتیق. خُب، آیا نکته را می‌بینید؟ نقش، مأموریت، و بنابراین سرنوشت مسیحا چیزی نبود که "مقدر شود"؛ همهٔ آنها به‌خوبی در عهدعتیق مشخص شده بود، عیسی توضیح داد و یکی از چیزهایی که مسیحای حقیقی *انجام می‌داد*، رستاخیز است. عیسی می‌گفت: "مسیحا از مردگان برخواهد خاست". "پس اگر از مردگان قیام نکنم، مسیحا نیستم. اما قیام *خواهم* کرد. و بنابراین..."، نکته را درک کردید.

عیسی مرگش را برای بار دوم، چند روز بعد پیشگویی کرد و این بار آن را به نبوت دیگری از عهدعتیق دربارهٔ مسیحا مرتبط کرد. متی به این شکل آن را بیان می‌کند:

> در موقعی که آن‌ها هنوز در جلیل دور هم بودند، عیسی به ایشان گفت: «پسر انسان بزودی به دست مردم تسلیم می‌گردد و آنها او را خواهند کشت ولی او در روز سوم باز زنده خواهد شد.» شاگردان بسیار غمگین شدند. (متی ۱۷:۲۲)

ظاهراً *پسر انسان*، شیوهٔ موردعلاقهٔ عیسی برای صحبت دربارهٔ هویتش بود، اما فقط به معنای "پسر یک انسان" نیست. این توصیفی برای همهٔ ما می‌بود. بلکه، این عنوان را از دانیال، نبی عهدعتیق گرفت، که او رویایی داشت دربارهٔ آنچه که آن را "شبیه پسر انسان" نامید. حالا صرفاً به این معناست که کسی که دانیال دید، شبیه انسان بود. اما توجه کنید که دانیال می‌گوید "شبیه پسر انسان" چه کار کرد:

> در خواب موجودی را دیدم که شبیه پسر انسان بود. او بر ابرهای آسمان آمد و بحضور موجود ازلی رفت. به او اختیار و جلال و قدرت سلطنت داده شد تا همهٔ اقوام از هر زبان و نژاد خدمت او را بکنند. قدرت او ابدی و سلطنتش بی‌زوال است. (دانیال ۷:۱۳-۱۴)

این چیزی بود که عیسی با *پسر انسان* خطاب کردن خود، به آن اشاره می‌کرد. این عنوان بسیار مهم، نه‌تنها به اقتدار اشرافی، بلکه به اقتدار الهی نیز اشاره می‌کرد. برای اهداف ما مهم است که دوباره به این توجه کنید که عیسی چگونه همهٔ این اشارات را در متی ۱۷:۲۲ در بالا، به طور خاص به رستاخیز مرتبط می‌کند. نه، او اینجا از کلمهٔ *می‌بایست* استفاده نمی‌کند، اما تأثیرش یکسان است. منظورش این است: "*طبق نبوت‌های عهدعتیق*، پسر انسان کشته می‌شود و در روز سوم دوباره زنده می‌شود. اگر این اتفاق نیفتد، پس من پسر انسان نیستم. اما من پسر انسان هستم، پس همهٔ اینها اتفاق می‌افتد."

سومین بار که عیسی رستاخیزش را در انجیل متی پیشگویی کرد، دقیقاً چند روز پیش از مصلوب شدن بود که به اورشلیم رفت. متی حرفهای او را اینطور ثبت می‌کند:

> وقتی عیسی به طرف اورشلیم می‌رفت در راه، دوازده شاگرد خود را به گوشه‌ای بُرد و به آنها گفت: «اکنون ما به اورشلیم می‌رویم و در آنجا پسر انسان به دست سران

کاهنان و علمای دین تسلیم خواهد شد و آنها حکم مرگ او را داده، تحویل بیگانگان خواهند کرد تا آن‌ها او را ریشخند نموده تازیانه بزنند و مصلوب کنند و او در روز سوم بار دیگر زنده خواهد شد.» (متی ۲۰:۱۷-۱۹)

اینجا چیز چندان جدیدی نیست. عیسی همان نکته‌ای را بیان می‌کند که در پیشگویی قبلی بیان کرد: "چون من پسر انسان هستم، این اتفاق *می‌افتد*."

آیا می‌بینید؟ عیسی همیشه رستاخیزش را با هویتش مرتبط می‌کند. پس اگر این اتفاق افتاد، او مسیحا بود، مسیح، پادشاه، پسر انسان. در غیر این‌صورت، خُب، مهم نیست. رسولان بعد از رستاخیز همین کار را کردند. موعظهٔ پطرس در اعمال ۲ در این رابطه بسیار واضح است. این چیزی است که او گفت:

ای مردان اسرائیلی به این سخنان گوش دهید. عیسی ناصری مردی بود که خدمتش از جانب خدا بوسیله معجزات و عجایب و نشانه‌هائی که خدا توسط او در میان شما انجام داد به ثبوت رسید، همانطوریکه خود شما خوب میدانید. شما این مرد را، که مطابق نقشه و پیش‌دانی خدا به دست شما تسلیم شد، به‌وسیلهٔ گناهکاران به صلیب میخکوب کردید و کشتید. اما خدا او را زنده کرد و از عذاب مرگ رهایی داد، زیرا محال بود مرگ بتواند او را در چنگ خود نگه دارد. داود دربارهٔ او می‌فرماید:

«خداوند را همیشه پیش روی خود می‌بینم. چونکه در دست راست من است، لغزش نمی‌خورم. از این رو دل من خوشی و زبانم شادمانی می‌کند. بدنم نیز در امید ساکن می‌باشد، زیرا جانم را در عالم مرگ ترک نمی‌کنی و نمی‌گذاری که قدوست فساد را ببیند. تو راه زندگی را به من شناسانیده‌ای و با حضور خود مرا از شادمانی پُر خواهی کرد.»

ای برادران دربارهٔ پدر ما داود واضح باید بگویم که او نه فقط مُرد و به خاک سپرده شد بلکه مقبرهٔ او نیز تا به امروز در میان ما باقی است. و چون او نبی بود و می‌دانست که خدا برای او سوگند یاد کرده است که از نسل او کسی را بر تخت سلطنت بنشاند، از قبل، رستاخیز مسیح را پیش‌بینی نموده دربارهٔ آن گفت:

«او در عالم مرگ ترک نشد و جسد او هرگز فاسد نگردید.» خدا همین عیسی را پس از مرگ زنده کرد و همه ما بر آن شاهد هستیم. حال که عیسی به دست راست خدا بالا بُرده شده، روح‌القدس وعده شده را از پدر یافته و به ما ریخته است، شما این چیزها را می‌بینید و می‌شنوید. زیرا داود به عالم بالا صعود نکرد اما خود او می‌گوید:

«خداوند به خداوند من گفت: به‌دست راست من بنشین تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم.»

پس ای جمیع قوم اسرائیل، به یقین بدانید که خدا این عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است.» (اعمال ۲:۲۲-۳۶)

آیا می‌بینید که چه می‌گوید؟ این اصل کلام است: "شما عیسی را کشتید، اما خدا او را دوباره زنده کرد، چون غیرممکن بود که مرگ او را نگه دارد. چرا؟ چون همانطور که داوود گفت، خدا اجازه نمی‌داد مسیحا با فساد مرگ مواجه شود. حالا داوود *نمی‌توانست* بگوید که خودش مسیحاست، چون او مُرد و دفن شد و تا امروز می‌دانیم که قبرش کجاست. پس حتماً دربارهٔ مسیحای آینده صحبت می‌کرد. خُب، حدس بزنید چه می‌گویم؟ خدا این عیسی را برخیزانید، همهٔ ما شاهدان عینی این حقیقت هستیم. بنابراین، چون مسیحا قیام کرد، *پس ای جمیع قوم اسرائیل، به یقین بدانید که خدا این عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است.*"

پطرس نمی‌توانست واضحتر از این بگوید. عیسی قیام کرده بود و بنابراین عیسی، مسیح بود، همانطور که گفته بود.

رستاخیز برای عهدعتیق چه مفهومی دارد؟

پس رستاخیز عیسی و معرفی خودش به‌عنوان مسیح، چه ارتباطی با کتاب مقدس دارد؟ ارتباط زیادی دارد. عهدعتیق تعلیم داد که اقتدار مسیحا همه چیز را دربرمی‌گیرد، جوانب مختلف دارد، جهانی و مطلق است. همهٔ حوزه‌های زندگی و هستی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اما یک حوزهٔ خاص که در آن اقتدار داشت، *صحبت برای خدای پدر* بود. به عبارت دیگر، او نبی عالی می‌بود. حتی خدا گفت یک نبی مانند موسی می‌فرستد و

وعده داد: "من از بین آن‌ها نبی‌ای مانند تو برای‌شان می‌فرستم. او سخنگوی من بوده به او یاد می‌دهم که به مردم چه بگوید" (تثنیه ۱۸:۱۸). به همین دلیل عیسی توانست بی‌پروا بگوید: «بیقین بدانید که پسر نمی‌تواند از خود کاری انجام دهد مگر آنچه که می‌بیند پدر انجام می‌دهد. هرچه پدر می‌کند پسر هم می‌کند» (یوحنا ۱۹:۵). و به همین دلیل یوحنا دربارهٔ عیسی گفت: «کسی که از طرف خدا فرستاده شده است کلام خدا را بیان می‌کند» (یوحنا ۳۴:۳). مسیح، نبی هم بود، کسی که کاملاً آشکار می‌کند که خدا کیست و چه می‌گوید.

با درک این مطلب، شایان توجه است که ببینیم عیسی –مسیح، نبی، کسی که اقتدار کامل دارد تا برای خدا صحبت کند– در سراسر خدمتش چه برخوردی با عهدعتیق داشت. به‌عنوان نمونه، گزارش لوقا را دربارهٔ کلام عیسی به شاگردانش، بعد از رستاخیز در نظر بگیرید:

> و به ایشان فرمود: «وقتی هنوز با شما بودم و می‌گفتم که هر چه در تورات [شریعت] موسی و نوشته‌های انبیاء و زبور دربارهٔ من نوشته شده باید به انجام برسد، مقصدم همین چیزها بود.» (لوقا ۴۴:۲۴)

حالا غالباً یهودیان برای اشاره به کتابهای عهدعتیق خود از کلمات مختصر استفاده می‌کردند: "شریعت، انبیا، وکتب" یا به طور ساده‌تر: "شریعت و انبیا". پس وقتی عیسی گفت «تورات [شریعت] موسی و نوشته‌های انبیاء و زبور» (کتاب مزامیر نشاندهندهٔ مکتوبات به‌عنوان بزرگترین کتاب در این مجموعه است) باید به انجام برسد، او اقتدار کل عهدعتیق را از آغاز تا پایان تأیید و تصویب می‌کرد. (تصادفاً، به‌وضوح محدودهٔ کتب رسمی عهدعتیق را نیز مشخص می‌کرد که سی و نه کتاب به طور سنتی توسط یهودیان شناخته شده بود.)

اما شهادت عیسی دربارهٔ عهدعتیق حتی عمیقتر می‌شود. او نه‌تنها آن را مقتدر دانست؛ بلکه گفت این کلام خداست. به این عبارت از متی ۱۹ نگاه کنید:

> بعضی از فریسی‌ها هم پیش او آمده از روی امتحان از او پرسیدند: «آیا جایز است که مرد به هر علتی که بخواهد زن خود را طلاق دهد؟» عیسی در جواب از آن‌ها پرسید: «آیا تا به‌حال نخوانده‌اید که پروردگار از ابتدا انسان را مرد و زن آفرید؟ به

این سبب است که مرد، پدر و مادر خود را ترک می‌کند و به زن خود می‌پیوندد و آن دو یک تن می‌شوند از این‌رو آن‌ها دیگر دو نیستند بلکه یک تن هستند، پس آنچه را که خدا به هم پیوسته است انسان نباید جدا سازد.» (آیات ۳-۶)

در اینجا داستان این است که بعضی از رهبران اسرائیل، ادراک عیسی دربارهٔ کتاب مقدس را مورد سؤال قرار دادند. به‌وضوح علاقه‌ای به حرفهای او نداشتند، بلکه می‌خواستند او را به دام اندازند و بی‌اعتبار کنند. نحوهٔ ادامهٔ این گفت و شنود بسیار جالب است، اما من می‌خواهم شما ببینید که عیسی کسی را شناسایی کرد که گفت: «مرد، پدر و مادر خود را ترک می‌کند»، چون «آنها [زن و شوهر] را آفریده است.» پس موضوع جالب این است که اگر به پیدایش بازگردید، متوجه خواهید شد که این جمله اصلاً به خدا نسبت داده نشده است. بلکه تفسیر *نویسندهٔ انسانی* پیدایش دربارهٔ شرایط است. اما نکته این است: عیسی حتی بخشهایی از عهدعتیق را درک کرد که در واقع، خدا *به‌عنوان کلام خدا* صحبت نمی‌کرد.

شما می‌توانید همین مورد را در مرقس ۱۲:۳۶ ببینید که عیسی از مزموری که داود نوشته، نقل قول می‌کند، اما آن را اینطور معرفی می‌کند: «خود داود با الهام روح‌القدس گفت...» می‌بینید؟ از آغاز تا پایان، عیسی مسیح تأیید و تصدیق کرد که هر کلمه از عهدعتیق، کلام خدا بود و بنابراین از آغاز تا پایان، حقیقت است. این بر تعالیمش دربارهٔ خدا صدق می‌کرد و بر اساس کلام عیسی، بر ادعاهای تاریخی آن نیز صدق می‌کرد. عیسی در جایی در چهار انجیل، دربارهٔ انواع افراد و داستانهای عهدعتیق به‌عنوان وقایع تاریخی صحبت می‌کند و به این ترتیب با آنها برخورد می‌کند -آدم و حوا، قائن و هابیل، نوح، ابراهیم، سدوم و عموره، اسحاق، یعقوب، موسی، نان منّا که در بیابان می‌بارید، مار برنجی، داود و سلیمان، ملکه سبا، ایلیا و الیشع، بیوهٔ زَرِفت، نعمان، اشعیا، ارمیا، زکریا، و حتی یونس که توسط ماهی بزرگی بلعیده شد. او به همهٔ جزئیاتشان ایمان داشت. و این مهم است، چون او مسیح بود.

حالا گاهی اوقات مردم در این نکته خطا ورزیده و می‌گویند: «اما آیا عیسی در واقع بعضی از بخشهای عهدعتیق را *اصلاح* نکرد؟ آیا فکر نکرد بعضی از بخشهای آن اشتباه یا ناکافی بود و به پیروانش گفت به چیز متفاوتی ایمان داشته باشند؟» خُب، نه. قطعاً

بعضی وقتها عیسی چنین گفت: «شنیده‌اید که به شما گفته‌اند.... اما من به شما می‌گویم...» ما برای توجه دقیق به این موارد وقت نداریم (شما می‌توانید توضیحات کامل را در تفسیرهای خوب کتاب مقدس بیابید)، اما باید بدانید که در هریک از این نکات، عیسی عهدعتیق را اصلاح نمی‌کرد. تلاش اشتباه، غیرصادقانه و حتی بدخواهانهٔ فریسیان را اصلاح می‌کرد که از مفهوم حقیقی عهدعتیق اجتناب می‌کردند یا تلاش می‌کردند استثناهای مضحکی برای خودشان فراهم کنند. این یعنی عیسی هرگز عهدعتیق را *اصلاح* نمی‌کرد، بلکه در واقع اقتدار شاهانه و نبوتی خود را بکار می‌برد تا بگوید *مفهوم واقعی حرفهای عهدعتیق چه بود*، یعنی دوباره بر قدرت، اقتدار و حقیقت آن در زندگی اسرائیلی‌ها تأکید می‌کرد. بنابراین پیش از انجام این کار در موعظهٔ معروف بالای کوه، چنین کرد: «فکر نکنید که من آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های انبیا را منسوخ و باطل نمایم. نیامده‌ام تا منسوخ کنم، بلکه تا آن‌ها را تمام کنم» (متی ۵:۱۷).

آیا نکته را می‌بینید؟ البته هنوز سؤالاتی دربارهٔ علم تفسیر و خود تفسیر خواهد بود، چگونه باید آن را درک کنیم و چگونه در زندگی مسیحی، عهدها و نظام کلیسایی و بقیهٔ این مسائل می‌گنجد. بعلاوه، عهدعتیق، مسائل منحصر به فرد خود را در مورد انتقال، به رسمیت شناختن کتب و نگارش ارائه می‌کند و شما می‌توانید کتابهای بزرگ محققان مسیحی را دربارهٔ همهٔ این موضوعات بخوانید (به ضمیمه مراجعه کنید). اما موضوع مهم این است. همهٔ این کتابهای بزرگ، به این دلیل ارزشمند هستند که با این اعتقاد آغاز می‌شوند که عهدعتیق، کلام خداست: چون عیسی، مسیحای قیام کرده، گفت که این کلام خداست. بنابراین آن را باور می‌کنیم.

رستاخیز برای عهدجدید چه مفهومی دارد؟

پس اکنون عهدجدید چه می‌شود؟ بی‌پرده بگویم، وقتی به عهدجدید می‌پردازیم، مسائل، واضح و روشن نیستند. به هرحال، وقتی عیسی در زمین بود و توانست به طور شفاهی اقتدار عهدجدید را همچون عهدعتیق تأیید کند، عهدجدید هنوز نوشته نشده بود.

اگرچه این اعتقاد مسیحی که عهدجدید، کلام خداست، به طور نسبتاً متفاوت به اقتدار عیسی به‌عنوان مسیحای قیام کرده نیز بازمی‌گردد. آیا به یاد دارید که چگونه در فصل ۴

این کتاب گفتیم که مسیحیان اولیه همیشه دربارهٔ کتابهای مقتدر، رسمی صحبت کردند که به آنها *منتقل شده* و معیار اصلی و اولیه برای دفاع از این کتابها، این بود که آنها اقتدار رسالتی داشتند؟ در آن هنگام، فقط به منطقی بودن این اعلامیه به‌عنوان موضوع تاریخی توجه نمی‌کنیم؛ البته منطقی است که به کتابهایی که با مُهر تأیید شاهدان عینی آمده، اعتماد داشته باشیم.

اما این تنها، یا حتی اولین دلیلی نیست که رسالتی بودن، معیار اصلی کلیسای اولیه برای تأیید اقتدار انحصاری کسانی بود که این کتابها را دریافت کردند. دلیل اولیه، دوباره به اقتدار عیسی بازمی‌گردد. می‌بینید، در یوحنا ۱۶، وقتی عیسی دستورالعملهای نهایی را به رسولانش می‌داد، وعده داد که بعد از رستاخیز و صعودش به آسمان، روح‌القدس را بفرستد تا تعالیم بیشتری را که می‌خواست به آنها بدهد، بازگو کند. این واقعاً یک عبارت فوق‌العاده است:

> [عیسی گفت]، «چیزهای بسیاری هست که باید به شما بگویم ولی شما فعلاً طاقت شنیدن آن‌ها را ندارید. در هر حال، وقتی او که روح راستی است بیاید شما را به تمام حقیقت رهبری خواهد کرد، زیرا از خود سخن نخواهد گفت بلکه فقط دربارهٔ آنچه بشنود سخن می‌گوید و شما را از امور آینده باخبر می‌سازد. او مرا جلال خواهد داد، زیرا حقایقی را که از من دریافت کرده به شما اعلام خواهد نمود. هرچه پدر دارد از آن من است و به همین دلیل بود که گفتم: حقایقی را که از من دریافت کرده به شما اعلام خواهد نمود.» (آیات ۱۲-۱۵)

این زنجیرهٔ شگفت‌انگیز اقتداری است که عیسی می‌سازد، اینطور نیست؟ همهٔ حرفهای او از طرف پدر است (دوباره، این اقتدار نبوتی هست)، او همهٔ چیزهایی را بیان می‌کند که از پدر به روح‌القدس می‌رسد، و او آن را به رسولان اعلام می‌کند. آیا می‌بینید؟ عیسی در اینجا به رسولانش می‌گوید تعالیم بیشتری خواهد آمد و مخصوصاً بر *آنها* خواهد آمد. جالب است که ببینید چگونه رسولان در مکتوباتشان، ظاهراً متوجه شدند که با این نوع الهام روح و اقتداری که کتاب مقدس را می‌ساخت، می‌نوشتند. یک عبارت از اهمیت خاصی برخوردار است. در دوم پطرس ۳، پطرس رسول، خوانندگانش را تشویق می‌کند که تا آخر محکم بایستند. بعد می‌گوید:

خاطر جمع باشید که صبر و حوصلهٔ خداوند ما برای نجات شماست. همچنان که برادر عزیز ما پولُس نیز با استفاده از حکمتی که خدا به او عنایت کرد، به شما نوشته است. او در تمام رسالات خود دربارهٔ این چیزها می‌نویسد. در این نامه‌ها گاهی مطالب دشواری هست که مردمان نادان و ناپایدار از آن‌ها تفسیر غلط می‌کنند، همان‌طور که با قسمت‌های دیگر نوشته‌ها هم رفتار می‌کنند و از این راه هلاکت را نصیب خود می‌سازند. (آیات ۱۵-۱۶)

جالب توجه است که پطرس فکر می‌کرد نگارشات پولس را "به‌سختی می‌توان درک کرد". تعداد مسیحیانی که گاهی اوقات چنین احساسی داشته‌اند، کم نیست! اما پطرس این را هم می‌گوید که پولس «با استفاده از حکمتی که خدا به او عنایت کرد، به شما نوشته است.» او دربارهٔ حکمت عادی صحبت نمی‌کند؛ این بازگشت به وعدهٔ عیسی به رسولان است که گفت روح‌القدس را می‌فرستد تا آنها را به سوی تمامی حقیقت هدایت کند. بعد در آخر، پطرس می‌گوید: گاهی اوقات مردمان «نادان و ناپایدار»، کلام پولس را به نفع خود منحرف می‌کنند، *همانطور که با قسمتهای دیگر کتاب مقدس چنین کردند!* به‌وضوح، پطرس، نگارشات پولس را در سطح عالی اقتدار آیات عهدعتیق می‌گذاشت. آنها تحقق دقیق چیزی بودند که عیسی وعده داد از طریق روح‌القدس انجام دهد.

این زنجیرهٔ اقتدار توضیح می‌دهد که چرا مسیحیان اولیه شدیداً بر این نیاز تأکید می‌کردند که مسیر اسناد به رسمیت شناخته شده به رسولان بازگردد. *فقط* به این دلیل نبود که این مردان شاهدان عینی بودند؛ بلکه *به طور خاص و مشخص* از پادشاه *اقتدار یافته بودند* که بقیهٔ چیزها را به کلیسا تعلیم دهند.

اکنون در باب ۴ نتیجه‌گیری می‌کنیم که می‌توانیم بسیار مطمئن باشیم که کتابهای عهدجدید ما در واقع، کتابهایی هستند که از این نوع اقتدار برخوردارند. اگر باید دوباره به آن فصل بازگردید و آن را بخوانید، این کار را بکنید. شواهد *تاریخی* بسیاری هست که ما در واقع، کتابهای درست را داریم. اما ارزش این اشاره را دارد که *به‌عنوان مسیحی*، اطمینان ما به اینکه عهدجدید دقیقاً چیزی را ارائه می‌کند که عیسی می‌خواست ما در اختیار داشته باشیم، صرفاً بر اساس شواهد تاریخی نیست؛ بلکه بر اساس درک این قسمت از کار روح‌القدس است که «شما را به تمام حقیقت رهبری خواهد کرد» (یوحنا

۱۳:۱۶)، این شامل هدایت فرایند به رسمیت شناختن نیز می‌باشد. یعنی وقتی به این نتیجه رسیدید که عیسی از مردگان قیام کرد و بنابراین پادشاه جهان است، واقعاً این جهش کوتاه به سوی این نتیجه‌گیری است که او به‌خوبی و حقیقتاً قادر است که تضمین کند "تمام حقیقت" که وعده داده، به‌درستی در کنار هم قرار گرفتند.

این چیزی است که شما دارید. اگر عیسی قیام کرد، پس او مسیحا، مسیح، پادشاه، پسر خدا و نبی عالی است که مدتها منتظرش بودند. و اگر این درست است، پس بهتر است به او توجه کنیم، از جمله تأیید او بر عهدعتیق به‌عنوان کلام خدا. نه فقط این، بلکه ما همهٔ دلایل را در اختیار داریم تا اعتماد کنیم که او دقیقاً همان وعده‌ای را که داده بود، انجام داد، روح‌القدس را فرستاد تا رسولانش را به تمام حقیقتی که می‌خواست به خیریت کلیسا آشکار کند، هدایت کند و بعد اعتماد به کار روح در هدایت کلیسا در تشخیص این حقیقت بود.

بنابراین درنهایت، پاسخ یک مسیحی به سؤال "چرا به کتاب مقدس اعتماد می‌کنید؟" این است: "چون عیسی پادشاه قیام کرده، عهدعتیق را *تأیید کرده* و عهدجدید را *تصویب کرده* است." این یک پیش‌فرض نیست. جهش ایمان بدون فکر، چشمانت را ببند و بپر، نیست. یک نتیجه‌گیری حساب شده است که بر اساس استدلال دقیق بنا شده که

۱. کتاب مقدس از لحاظ تاریخی قابل اعتماد است؛
۲. عیسی از مردگان برخاست؛ و
۳. بنابراین کل کتاب مقدس بر اقتدار عیسی تکیه می‌کند.

به همین دلیل ما به آن ایمان داریم.

به همین دلیل ما به آن اعتماد می‌کنیم.

---

۱. "ما به چه چیزی ایمان داریم،" کلیسای باپتیست خیابان سوم، لوئیس وایل، کنتاکی، دسترسی فوریه ۲۵، ۲۰۱۵، http://www.thirdavenue.org/What-We-Believe

کلام نهایی

سؤال بعدی

همانطورکه در آغاز این کتاب گفتم، اگر مسیحی نیستید، واقعاً امیدوارم که این مباحثه شما را به چالش بکشد تا دربارهٔ مسیحیان و کتاب مقدس، کمی متفاوت از نحوهٔ تفکرتان درگذشته فکر کنید. امیدوارم متوجه شده باشید که ما مسیحیان بی‌دلیل یا فقط مطابق پیش‌فرضهای غیرموجه به این چیزها ایمان نداریم. امیدوارم حداقل اکنون بتوانید بگویید: "شاید چیزهایی بیش از تفکر اولیه‌ام، در ایمان مسیحی وجود دارد."

اما همچنین امیدوارم بررسی خود را دربارهٔ مسیحیت، به اینجا ختم نکنید. حتی اگر مطالعهٔ این کتاب، ارزیابی شما را تا حدودی دربارهٔ اعتبار کتاب مقدس افزایش داده، امیدوارم زمانی را اختصاص بدهید و به سراغ سؤال بعدی و حتی سؤال مهمتر بروید، سؤالی که کتاب مقدس مکرراً و به طور برجسته بیان می‌کند: عیسی دقیقاً کیست؟

او گفت که کیست؟ و چرا این مهم است؟ در پایان، این نتیجه‌گیری که *کتاب مقدس* قابل اعتماد است، واقعاً فقط طریقی برای رسیدن به نتیجه‌گیری دیگر است، اینکه بدانیم عیسی قابل اعتماد است. به نظرم، یوحنای رسول به بهترین شکل آن را بیان می‌کند:

> ولی اینقدر نوشته شد تا شما ایمان بیاورید که عیسی، مسیح و پسر خداست و تا ایمان آورده بوسیلهٔ نام او صاحب زندگی ابدی شوید. یوحنا ۲۰:۳۱

فهرست آیات کتاب مقدس

تثنیه
۱۸:۱۸

مزامیر
۴:۹۳

دانیال
۱۳:۷ – ۱۴

متی
۱۷:۵
۲۲:۵
۱۹:۶ – ۲۱
۱۶:۱۶
۲۱:۱۶
۲۲:۱۷
۳:۱۹ – ۶
۱۷:۲۰ – ۱۹
۲۴:۲۷
۱:۲۸
۶:۲۸
۱۷:۲۸

مرقس
۵۰:۱۰
۳۶:۱۲

لوقا
۱:۱ – ۴
۳:۱
۱:۳ – ۲
۱۰:۲۴

لوقا
۱۱:۲۴
۳۷:۲۴
۳۹:۲۴
۴۲:۲۴ – ۴۳
۴۴:۲۴

یوحنا
۳۴:۳
۱۹:۵
۱۲:۱۶ – ۱۵
۱۳:۱۶
۲۴:۲۰ – ۲۵
۲۷:۲۰
۳۰:۲۰ – ۳۱

اعمال
۲۲:۲ – ۳۶
۱۳:۱۳
۳۷:۱۵ – ۴۱

اول پطرس
۱۵:۳

دوم پطرس
۱۵:۳ – ۱۶

اول یوحنا
۱:۱
۳:۱

دربارهٔ این مجموعه

مجموعهٔ کتابهای **۹نشانه**، بر پایهٔ دو ایدهٔ اساسی نوشته شده است. اول، کلیسای محلی برای زندگی مسیحی، مهمتر از آن است که بسیاری از مسیحیان امروزی بتوانند آن را درک کنند. ما در ۹نشانه معتقدیم که یک مسیحی سالم، عضو کلیسای سالم است.

دوم، کلیسای محلی با سازماندهی زندگیش حول محور کلام خدا، در حیات و سرزندگی رشد می‌کند. خدا صحبت می‌کند. کلیساها باید گوش کنند و پیروی کنند. به همین سادگی. وقتی کلیسا گوش می‌کند و پیروی می‌کند، مانند کسی می‌شود که از او پیروی می‌کند. محبت و قدوسیت او را منعکس می‌کند. جلال او را نشان می‌دهد. کلیسا با گوش دادن به او، مانند او خواهد شد.

به این ترتیب، خواننده متوجه می‌شود که همهٔ "۹ نشانه"، برگرفته از کتاب مارک دِوِر، *نُه نشانهٔ کلیسای سالم* است (راه صلیب، ویرایش سوم، ۲۰۱۳)، با کتاب مقدس آغاز می‌شود:

- موعظهٔ مشروح؛
- الهیات کتاب مقدسی؛
- درک کتاب مقدسی از انجیل؛
- درک کتاب مقدسی از ایمان آوردن؛
- درک کتاب مقدسی از بشارت؛
- درک کتاب مقدسی از عضویت در کلیسا؛
- درک کتاب مقدسی از تأدیب و انضباط کلیسایی؛
- درک کتاب مقدسی از شاگردی و رشد؛ و
- درک کتاب مقدسی از رهبری کلیسا.

دربارهٔ کارهایی که کلیساها باید انجام دهند تا سالم باشند، چیزهای بیشتری را می‌توان گفت، ازجمله دعا. اما این نُه عمل، اعمالی هستند که اکنون به اعتقاد ما، اکثر اوقات از آنها چشم‌پوشی شده (برخلاف دعا). پس پیغام اساسی ما به کلیساها این است که به دنبال بهترین اعمال تجاری یا آخرین سبکها نباشید؛ به خدا نگاه کنید. با گوش دادن مجدد به کلام خدا آغاز کنید.

از این پروژهٔ کلی، مجموعهٔ کتابهای ۹ نشانه بدست می‌آید. این کتابها می‌خواهند نُه نشانه را به طور دقیقتر و از زوایای مختلف بررسی کنند. بعضی از افراد، کشیشان را هدف قرار می‌دهند. بعضی، اعضای کلیسا را هدف قرار می‌دهند. امیدواریم همهٔ اینها با بررسی کتاب مقدسی، انعکاس الهیاتی، ملاحظات فرهنگی، کاربرد جمعی و حتی کمی نصیحت شخصی دقیق همراه باشد. بهترین کتابهای مسیحی، همیشه الهیاتی و عملی هستند.

دعای ما این است که خدا از این کتاب و کتابهای دیگر استفاده کند تا به آماده‌سازی عروسش، یعنی کلیسا، با درخشش و شکوه برای روزهای بازگشت مسیح کمک کند.

9Marks IX

تشکیل کلیساهای سالم

آیا کلیسای شما سالم است؟

هدف 9Marks این است تا رهبران کلیسا را با یک دیدگاه کتاب مقدسی و منابع عملی برای نمایش جلال خدا به ملت ها از طریق کلیساهای سالم تجهیز کند.

به همین منظور، ما می‌خواهیم به کلیساها کمک کنیم تا در نه نشانهٔ کلیسای که اغلب نادیده گرفته می‌شوند، رشد کنند.

1. موعظه تشریحی
2. دکترین انجیل
3. درک کتاب مقدسی از تغییر و بشارت
4. عضویت در کلیسا بر اساس کتاب مقدس
5. نظم کلیسای کتاب مقدس
6. توجه کتاب مقدس برای شاگردی و رشد
7. رهبری کلیسای کتاب مقدس
8. درک کتاب مقدس از تمرین دعا
9. درک کتاب مقدس و تمرین مأموریت ها

در **9Marks**، ما مقالات، کتاب‌ها، بررسی‌های کتاب و فصلنامه آنلاین داریم. ما کنفرانس‌ها را برگزار می‌کنیم، مصاحبه‌ها را ضبط می‌کنیم و منابع تولید می‌کنیم تا کلیساها را برای نمایش جلال خدا تجهیز نماییم.

به ویب سایت ما مراجعه کرده و محتوا را به بیش از ٦٠ زبان مختلف در یافت کنید و برای دست رسی به مجله ها و فصلنامه بصورت رایگان عضو شوید. در اینجا لیست کامل ویب سایت‌های زبان‌های مختلف را مشاهده کنید.

9marks.org/international

https://prs.9marks.org/